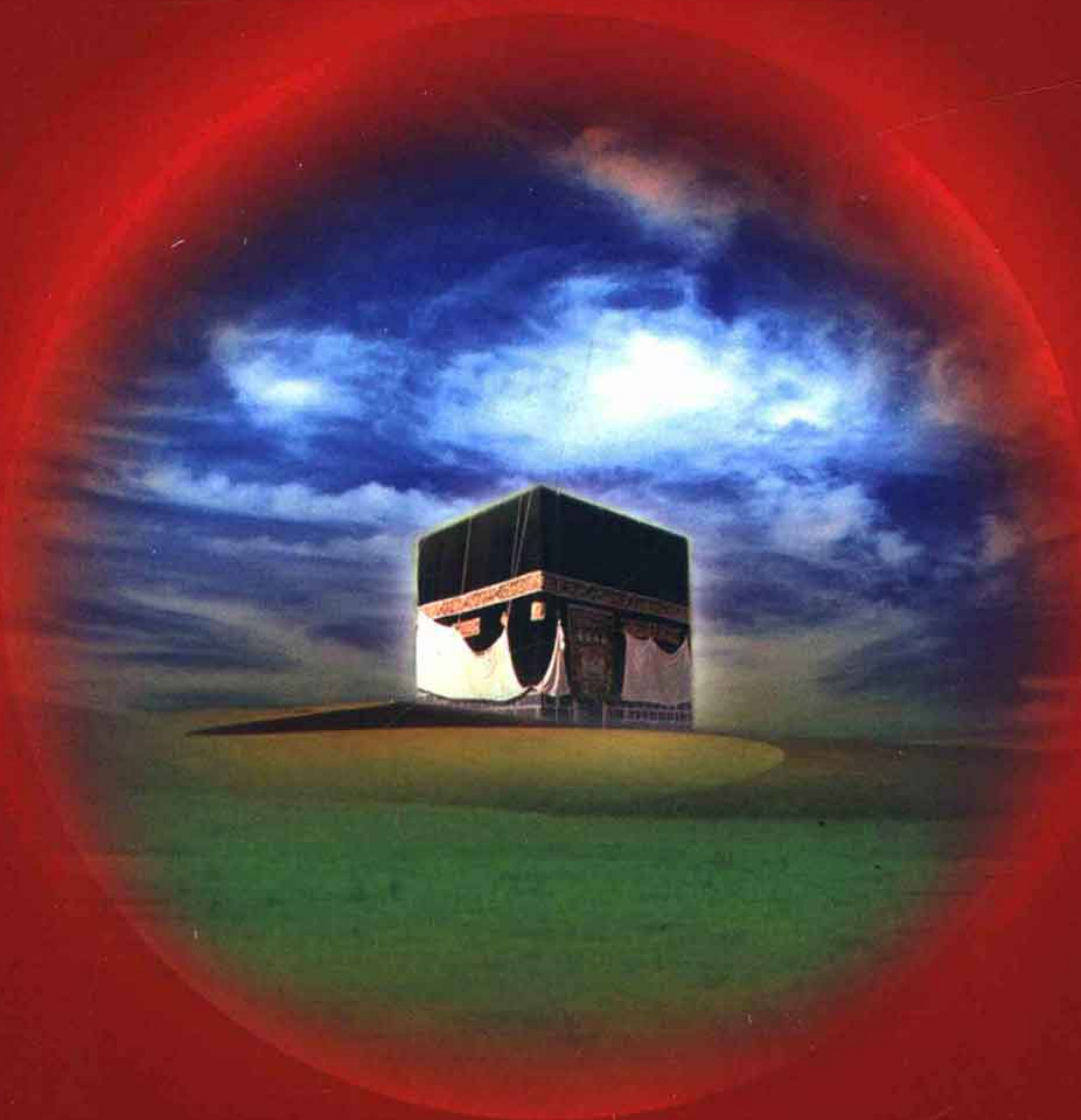


فتنه‌ها و مصیبت‌ها

در زمان ظهور حضرت مهدی (عج)



■ ترجمه کتاب الملاحم والفتن ■

سید ابن طاووس

مترجم: محمد هادی هدایت

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

فتنه‌ها و مصیبت‌ها

در زمان ظهور حضرت مهدی (عج)

«الملاحم و الفتن فی ظهور الغائب المنتظر (عج)»

نویسنده: السید ابن طاووس

مترجم: محمد هادی هدایت

انتشارات سفیر صبح

۱۳۸۸

سرشناسه	: ابن طاووس، علی بن موسی، ۵۸۹ - ۶۶۴ ق.
عنوان و نام پدیدآور	: فتنه‌ها و مصیبت‌ها در زمان ظهور حضرت مهدی (عج) = الملاحم و الفتن فی ظهور الغائب المنتظر (عج) / نویسنده ابن طاووس؛ مترجم محمد هادی هدایت.
مشخصات نشر	: تهران: سفیر صبح، ۱۳۸۷.
مشخصات ظاهری	: ۲۴۸ ص.
شابک	: ۲۵۰۰۰ ریال: 978-964-7071-41-3
وضعیت فهرست‌نویسی	: فیبا
یادداشت	: کتاب حاضر با عناوین مختلف توسط مترجمان و ناشران متفاوت منتشر شده است.
یادداشت	: کتابنامه به صورت زیر نویس.
موضوع	: محمد بن حسن (عج)، امام دوازدهم، ۲۵۵ ق. -
موضوع	: فتن و ملاحم - احادیث.
موضوع	: آخر الزمان - احادیث.
موضوع	: مهدویت.
شناسه افزوده	: هدایت، محمد هادی، ۱۳۶۲ - ، مترجم.
رده‌بندی کنگره	: ۱۳۸۷ ۷۰۴۱ م ۲۴ الف / ۵ / BP ۲۲۴
رده‌بندی دیویی	: ۲۹۷ / ۲۱۸
شماره کتابشناسی ملی	: ۱۵۷۶۶۵۳

سفیر صبح ۲۲۰۸۸۰۵۰

فتنه‌ها و مصیبت‌ها در زمان ظهور حضرت مهدی (عج)

مترجم: محمد هادی هدایت

نویسنده: السید ابن طاووس
 مترجم: محمد هادی هدایت
 چاپ اول: بهار ۱۳۸۸
 شمارگان: ۵۰۰۰ جلد
 لیتوگرافی چاپ و صحافی: سازمان چاپ و انتشارات
 بها: ۲۵۰۰۰ ریال

شابک: ۹۷۸-۹۶۴-۷۰۷۱-۴۱-۳ ISBN: 978-964-7071-41-3

مراکز توزیع:

پخش کتاب احسان: تهران، خ انقلاب، خ ۱۲ فروردین پلاک ۲۵ واحد ۱ تلفن: ۶۶۹۵۶۰۰۳

پخش فطرس: تلفن: ۶۶۹۷۴۶۴۳

قم: انتشارات پیام مهدی: تلفن: ۰۲۵۱-۷۷۳۲۱۸۷

فهرست مطالب

- حیات مؤلف ۵
- معرفی اجمالی کتاب الملاحم و الفتن ۱۳
- مقدمه مؤلف ۱۵
- بخش اول: احادیث منقول از کتاب الفتن تألیف نعیم بن حماد خزاعی ۱۹
- بخش دوم: ترجمه کتاب الفتن، تألیف ابوصالح سلیلی ۱۱۱
- بخش سوم: ترجمه کتاب الفتن تألیف ابویحیی زکریا بن یحیی ۱۶۷
- بخش چهارم: روایاتی منقول از کتاب المجموع تألیف محمد بن حسین مرزبان ۱۹۷
- فهرست آیات ۲۴۷

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الحمد لك يا رب اولاً و آخراً و الشكر ظاهراً و باطناً و السلام على اوليائك
و اودائك في كل حال و لا سيما محمد بن عبدالله و آله الطيبين الطاهرين و أصحابه
المنتجبين مادامت السموات قائمة و الأرض جارية

حیات مؤلف

ایشان رضی‌الدین ابوالقاسم علی بن سعدالدین ابراهیم بن موسی بن
جعفر بن محمد بن احمد بن محمد بن ابی‌عبدالله محمد طاووس بن
اسحاق ابن حسن بن محمد بن سلیمان بن داود^۲ بن حسن مثنی بن امام
مجتبی حسن بن امیرالمؤمنین علی بن ابی‌طالب^۳ می‌باشد. کنیه
«ابن طاووس» به خاطر خویشاوندی او با ابی‌عبدالله محمد بن اسحاق،

۱. در پایان کتاب مستدرک تألیف نوری، ج ۳، ص ۴۶۶ از کتاب مجموعه شهید اول نقل

شده است که اسحاق در هر شبانه روز، ۵۰۰ رکعت نماز به جای پدرش می‌خواند.

۲. عمدة الطالب، ص ۱۷۸، چاپ نجف: داوود برادر رضاعی امام صادق^{علیه السلام} بود که

منصور او را به زندان افکند و خواست او را بکشد ولی به واسطه دعایی که امام^{علیه السلام} به

مادر او یاد داد خداوند او را از زندان آزاد نمود و این همان دعایی است که به نام دعای

ام‌داوود شناخته شده و در ۱۵ ماه رجب وارد است.

۳. این نسب را مترجم در قسمت اجازات بحارالانوار، ج ۲۵، ص ۱۷ و عمدة الطالب، ص

۱۷۸ آورده است.

جد بزرگ اوست، چون محمد دارای چهره‌ای زیبا بود لذا به او لقب طاووس داده شد.^۱

مادر ایشان، دختر شیخ عالم و زاهد، «ورام بن ابی فراس حلّی» است از لحظه لحظه‌های حیات مؤلف فهمیده می‌شود که جایگاه او فراتر از ادراک عقول است چه در پاکیزگی روح و جان، چه در کثرت علم و شدت احتیاط و ورع بی‌نهایت او و چه در پرهیز از آن‌چه که موجب نارضایتی حق تعالی است و همه این‌ها در کنار زحماتی است که برای جامعه اسلامی متحمل شده با استفاده از هر وسیله‌ای که او را تا اوج پاکی و نزاهت و تهذیب و تربیت برساند. این موارد در قالب نصایح سودمند و راهنمایی‌های ارزشمند در نامه ایشان به پسرش به نام کشف المحجّه بازگو شده است.

هم‌چنین با راهنمایی انسان به سوی حجت‌ها و برهان‌ها برای شناخت دین و عوامل رفع حُجُب در کتاب‌هایی مانند کشف الیقین، طرائف و الطرف ایفای نقش می‌کند و گاهی با مجاب کردن و قبولاندن عبادت و تقرّب انسان به خداوند متعال به عنوان یگانه غایت آفرینش در کتاب‌های اقبال، فلاح السائل، جمال الاسبوع و مهج الدعوات از این واقعیت حکایت می‌کند.

گاهی هم با متوجه کردن دیدگان به سوی تاریخ درستی که پند پندگیرندگان و انگیزه‌ای است برای شناخت میراث سلف صالح و دوری از عوامل آشفتگی و نابسامانی گذشته در کتاب شریف الاصفاء الی تاریخ الخلفاء به ما از چنین تاریخی خبر می‌دهد.

اما تسلط ایشان بر فقه و قدرت وی در استخراج احکام دین از

روایات خاندان ولایت را می‌توان در کتاب غیاث سلطان الوری لسکان الثری یافت که پیچ و خم‌های آن را به خوبی حل و فصل نموده است. آنچه که از ویژگی‌های مصنف در ذهن ما می‌گذرد همه و همه، در رتبه‌ی بعد از ویژگی‌ها و صفات ممتاز اخلاقی است که او را در میان بزرگان بالاتر قرار داده است و به همین دلیل توفیق شنوندگی سخنان امام زمان (عجل الله تعالی فرجه) را یافت و صاحب کراماتی شد که در کتاب‌های معتبر از آن سخن به میان آمده است و اشخاص ثقه و مورد اطمینان از آن یاد کرده‌اند و حتی خود مرحوم ابن طاووس (اعلی الله مقامه) از باب اجراء امر الهی «و اما بنعمة ربك فحدث»؛ در مورد نعمت‌های پروردگار (که به تو عنایت کرده است) سخن بگو (و اظهار بنما) گوشه‌ای از آن را بیان نموده‌اند. در همین باره مرحوم علامه‌ی حلی در اجازه نامه‌ای که به بنی زهرة می‌دهند چنین می‌گویند: «رضی الدین علی بن طاووس صاحب کرامت بود. بعضی کرامات را خود به من گفته بود و بعضی را هم پدرم برایم نقل کرده است و در کتاب‌های امان الاخطار، مهج الدعوات و غیاث سلطان الوری بسیاری از آنها را خود نویسنده بیان نموده است.

بیت: مثال تو در میان توده‌ی مردم، مثل مُشک است که هر چند از خون آهوان صحرا است اما مُشک کجا و خون آهو کجا!

در مورد نقابت مرحوم سید یعنی سرپرستی کارهای سادات علوی و تدبیر مشکلات و دفاع از آنها در مقابل کینه‌توزی بدخواهان، اولین کسی که از این خاندان عهده‌دار این مسئولیت شد پدر بزرگ او، ابو عبدالله محمد، ملقب به طاووس نقیب شیعیان در «سوری^۱» بود.^۲

در برهه‌ای که این مؤلف بزرگوار غرق در عالم عرفانی و مجرد از عالم ملک بود و با سیر در وادی نور و قداست، روزگار می‌گذراند، میلی به قبول نقابت علویان را در زمان مستنصر عباسی نداشت اما در فرجام کار، قیام به خاطر این انسان‌های شریف را بر خواسته و رأی خود ترجیح داد تا شاید بدین وسیله غبار ذلت را از روی آنها بزداید و آنان را از منجلاب پستی‌ها و رذائل برهاند به امید آن که بتواند آنها را در مسیر گذشتگان وارسته و پاکش سیر دهد، این عوامل موجب شد تا تولیت نقابت شیعیان را از سوی هلاکو بپذیرد و در مدت حدود ۳ سال و ۱۱ ماه^۲ توانست به آن‌چه که می‌خواست برسد.

مدت پانزده ماه در بغداد رحل اقامت افکند و پس از آن به حله و سپس به نجف، آستانه شریف امیرالمؤمنین علیه السلام رفت. بعد از مدتی در دوران حکومت مغولان، دوباره به بغداد بازگشت.

زمانی که هلاکو بغداد را سال ۶۵۶ هـ فتح کرد از علمای آن شهر در مستنصریه استفتاء کرد که «سلطان کافر عادل بهتر است و یا سلطان مسلمان ظالم». علما از جواب دادن طفره رفتند ولی رضی‌الدین علی بن طاووس با خط خود چنین نوشت: «کافر عادل بهتر از مسلمان ظالم است». سایرین نیز با اعتمادی که به او داشتند همان مطلب را امضاء کردند.^۴

۲. اجازات، ص ۱۹؛ نوری، پایان مستدرک، ص ۴۷۰ به نقل از: مجموعه شهید. سوری با توجه به آن‌چه که در معجم البلدان، ج ۵، ص ۱۶۸ گفته شده است از بخش‌های بابلی در نزدیکی حله است.

۳. اجازات، ص ۱۹ و خاتمه مستدرک، ص ۴۷۸.

۴. الفخری فی الآداب السلطانیة، ص ۱۱، چاپ مصر، ۱۳۴ هـ...

وی از محضر دانشمندان و محققان بزرگی استفاده نمود و از آنها اجازه‌نامه دریافت کرد از جمله:

۱. دانشمند پرهیزکار شیخ حسین بن محمد سوراوی. ابن طاووس در فلاح السائل گفته است که در سال ۶۰۹ هـ از او اجازه‌نامه دریافت کردم.

۲. شیخ ابوالحسن علی بن یحیی بن علی الفقیه الحنّاط؛ همان‌طور که در جمال الاسبوع و فلاح السائل و اربعین شهید ثبت شده است؛ حنّاط منسوب به گندم (حنطه) فروشی است و اگر خیاط باشد آن‌گونه که در فتح الابواب آمده، منسوب به خیاطی است. در فلاح السائل و جمال الاسبوع آورده که از او در سال ۶۰۹ هـ اجازه‌نامه دریافت کردم.

۳. شیخ نجیب‌الدین محمد بن نما که او را در الدرر آورده است.

۴. سید شمس‌الدین فنخار بن معد موسوی.

۵. شیخ بزرگوار ابوالسعادات، اسعد بن عبدالقاهر بن اسعد اصفهانی صاحب رشح الولا فی شرح الدعاء که سید بن طاووس در فلاح السائل آورده که از او در سال ۶۳۵ هـ در خانه‌ای که مستنصر خلیفه عباسی، مرا در آن اسکان داد اجازه‌نامه‌ای دریافت کردم.

۶. شیخ تاج‌الدین حسن بن دربی؛ از او در الدرر الواقیة نامی به میان آورده است.

۷. شیخ سدیدالدین سالم بن محفوظ بن عزیز بن وشاح، السوراوی حلی، فقیه، دانشمند و صاحب نظر در علم کلام یا نویسنده کتاب منهاج در زمینه علم کلام که شهید در کتاب اربعین ذیل حدیث نهم نام او را قید نموده است.

۸. سید ابو حامد محی‌الدین محمد بن عبدالله بن زهرة الحسینی، پسر برادر ابن زهرة نویسنده کتاب الغنیة؛ ذیل حدیث ۳۳ در کتاب اربعین نام

او ذکر شده است.

۹. نجیب‌الدین محمد سوراوی همانطور که در اجازات آمده است.

۱۰. سید صفی‌الدین محمد بن معد موسوی.

همچنین، شخصیت‌های ممتاز و برجسته‌ای از محضر او استفاده نموده‌اند و از او در حدیث و روایت، اجازه نامه دریافت کرده‌اند که بارزترین آنها علامه حلّی و پسر برادرش سید عبدالکریم صاحب کتاب فرحة الغری و دیگرانی که علامه نوری در خاتمه المستدرک نام آنها را ذکر کرده است.^۱

سید بن طاووس در محرم سال ۵۸۰ هـ به دنیا آمد و در پنجم ذی‌القعدة^۲ سال ۶۶۴ هـ در بغداد از دنیا رفت و پیکر پاکش به نجف بارگاه جدش، انتقال یافت.^۳ آن‌گونه که در بیان خصوصیات قبر در فلاح‌السائل تصریح می‌کند:

«شایسته است قبر تا استخوان ترقوه باشد و در جهت قبله، به اندازه‌ای که انسان نشسته جای می‌گیرد فضا داشته باشد زیرا قبر، خلوتگاه و مکان تنهایی است پس به اندازه‌ای که خداوند متعال دستور داده است باید وسیع ساخته شود تا موجب رضایت و تقرب حضرت حق گردد. من خود همین کار را کردم و از گور کن خواسته‌ام تا قبری را برای من آماده کند و آن را در جوار جدم و آقایم علی بن ابی طالب علیه السلام انتخاب کردم. در حالی که طالب میهمانی هستم دست به دامان او زده‌ام، دست طلب را بلند کرده‌ام و با تمام وجود به او متوسل شده‌ام. مکانش

۱. مستدرک الوسائل، ص ۴۷۳، ج ۳.

۲. العزاوی، عراق بین دو لشغال، ص ۲۶۲، ج ۱.

۳. ابن‌القوطی، الحوادث الجامعة، ص ۳۵۶.

را در پایین پای مادر و پدرم رحمة الله علیهما قرار دادم چون خداوند تعالی به من دستور می دهد تا بال های رحمتم را برای والدین پایین بیاورم و بگسترانم (احترام و رسیدگی با تمام وجود) و مرا به نیکی با آنها سفارش می کند این گونه بود که خواستم سرم در پایین پای آن دو قرار بگیرد».

بنابه این وصیت جنازه او باید به نجف اشرف حمل و در آنجا مدفون شود اما در خارج شهر حله گنبد و بارگاه بزرگی منسوب به اوست و او را در آنجا زیارت می کنند و تبرک می جویند. اما چنانچه فوت او در شهر بغداد واقع گردیده باشد، دفن او در شهر حله بعید به نظر می رسد. هر چند امکان این وجود دارد که آن گنبد و بارگاه متعلق به عده ای از خاندان طاووس علیه السلام و نه شخص ابن طاووس باشد.

معرفی اجمالی کتاب الملاحم و الفتن

این کتاب کم‌نظیر، ثروت علمی عظیمی است و در لابلای آن حوادثی ذکر شده که رسول اسلام ﷺ قبلاً خبر داده بود و بعد از فوت آن بزرگوار واقع شد و این خود از نشانه‌های نبوت اوست.

این کتاب، مجموعه‌ای از احادیث عمدتاً اهل سنت است و از جهتی مجموعه‌ای از معجزات و نویدی است از تحقق عدالتی که به همراه ظهور حجت خاندان نبوت (عج) به ارمغان می‌آید.

همان‌طور که خود نویسنده در قسمت آغازین کتاب اشاره کرده احادیث این کتاب از سه نسخه مورد اعتماد تألیف و در همین موضوع انتخاب گردیده است.

این کتاب با عظمت مدت‌های مدید در کنجی پنهان از دیده‌ها و در کتابخانه‌ها ناپیدا و در گذر ایام مفقود شمرده می‌شد تا این که خداوند تبارک و تعالی بر امت اسلام منت گذاشت و انسان وارسته و غیرتمندی را چون «محمد کاظم فرزند حاج محمد صادق صاحب چاپخانه حیدریه نجف را نسبت به این کتاب واقف نمود و با تلاش فراوان موفق به یافتن آن

گردید. نسخه‌ای از آن را از روی نسخه علامه و محقق شیخ محمد سماوی استنساخ نمود و به یاری عده‌ای از دانشمندان و صاحبان فن آن را با نسخه استاد ما شیخ آغابزرگ (مؤلف کتاب الذریعه الی مصنفات الشیعه) که از روی نسخه اصل و متعلق به مرحوم ابن طاووس استنساخ گردیده بود مقابله شد. پس از مدتی از چاپ خارج گردید. در حالی که در ضمائم این کتاب این مطالب گنجانیده شده بود: آداب علم‌آموزی، متون اخلاقی و استدلال‌هایی که دلالت بر حقانیت واسطه‌های هدایت بشرند.

این ناشر محترم قبلاً هم در رابطه با استنساخ فرج المهموم لمعرفة النجوم از تألیفات مرحوم ابن طاووس، متحمل سختی‌های زیادی شده بود. این کتاب مجموعه‌ای است از نظرات و گفتار اهل بیت علیهم‌السلام و اعتقادات علمای شیعه و سنی حول محور ستاره‌شناسی که آیا نشانه‌های صلاح و فساد در هستی هستند یا خیر؟ و با شواهد تاریخی بطلان استقلال اعتقاد به تأثیر ستارگان را از نظر علم کلام روشن می‌کند چون لازمه آن خط بطلان کشیدن بر شئون واجب‌الوجود است.

مقدمه مؤلف

(.....)^۱

صلوات و درود الهی بر او... و بر کسانی که مشعل هدایت او را بر پا نگه داشتند و بی آن که شکی به خود راه دهند از رازها و اسرارش در معجزات و براهینش محافظت کردند تا در آن چه که به آن آگاهی ندارند غرقه نشوند آن گونه که خداوند متعال می فرماید: «أَفَمَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ أَمْ مَنْ لَا يَهْدِي إِلَّا أَنْ يُهْدَىٰ فَمَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ؟»^۲ آیا آن کسی که به سمت حق هدایت می کند شایسته تر است پیروی شود آن که هدایت نمی کند مگر این که خودش هدایت شود شما را چه می شود؟ چگونه قضاوت می کنید؟ اگر همنشین خردورزان و صاحبان عقل و اندیشه، کتاب و سنت باشند و از جدایی از این دو در تمامی زمینه ها

۱. این چند سطر شامل خطبه اول کلام توسط موریانه خورده شده، لذا در خط نخست و کلماتی که در بعضی نسخه ها آمده جای خالی وجود دارد.

۲. یونس (۱۰)، آیه ۳۵.

حفظ شوند، نه خطر دشمنی دوباره رخ می‌نمود و نه کدورت مجازات‌ها و سرزنش‌ها؛ خداوند جل جلاله و رسول اسلام ﷺ آنها را هدایت و ارشاد نمود. چه با زبان قال و چه با زبان حال (به واسطه) کمالاتی که به آنها در رفتار و گفتار داده بود. اما در بررسی و تحقیق بیشتر در موضوع مصیبت‌های آخر الزمان و معجزات و پیشگویی‌هایی که انسان را به قبول دین و تعظیم در مقابل آن وادار می‌کند، و برتری و زیباسازی نام پرودگار صبور و کریم و سالم ماندن آن کسی که این خطر و هجوم را می‌شناسد در درون خود شور و شغفی احساس کردم.

با الطاف الهی به آن منبع دست پیدا کردم، به امور پنهان و براهین آشکار که همه بر جریان ربوبیت الهی و شئون نبوت نبی مکرم اسلام ﷺ رهنمایند و به وسیله جدم محمد (محمی السنن) زنده کننده‌ی سنت‌های نبوی با کتاب الملاحم والفتن (مصیبت‌ها و فتنه‌ها) آشنایی پیدا کردم. پس هرگاه بر چگونگی آن کاملاً اطلاع حاصل کنم آن را روایت می‌کنم؛ این‌گونه صلاح دیدم که از منابع سه‌گانه مطالبی را که مورد نیاز است بیاورم: ۱. کتاب فتن تالیف نعیم بن حماد الخزاعی^۱ که به زمان اصحاب و تابعین نزدیک‌تر است و جمعی از مفسرین نیز بر درستی آن صحه گذاشته‌اند.

۲. کتاب الفتن نوشته ابی صالح السلیلی بن احمد بن عیسی ابن شیخ

۱. البته در کتب رجال و تراجم اهل سنت به عنوان نعیم بن حماد بن معاویه معروف است. جهت اطلاع از حال و طبقه و اساتید و شاگردان ایشان رجوع شود به: «سیر اعلام النبلاء» ج ۲۴۹/۹ به شماره ۱۷۴۷ چاپ دارالفکر بیروت و نیز «الوافی بالوفیات» ج ۸۲/۱۶ به شماره ۳۹۳۵ چاپ دارالفکر بیروت و کتاب «تاریخ بغداد» ج ۲۱۸/۱۱ به شماره ۷۲۸۶ چاپ دارالفکر بیروت

الحسانی، تاریخ نگارش نسخه اصلی کتاب (به خط خود نویسنده) ۳۰۷ هـ. ق است. این کتاب در مدرسه‌ای به نام «ترکی» در سمت غرب منطقه واسط واقع است. این کتاب از روی نسخه اصلی آن - به طبق گواهی کسی که نسخه اصلی آن را دیده نوشته شده است.

۳. کتاب الفتن تألیف ابی یحیی زکریا بن یحیی بن الحارث البزار که آن را از موقوفه نظامیه به امانت گرفتم. تاریخ نگارش آن به آخر ربیع الاول سال ۳۹۱ هـ. ق برمی‌گردد.

طلب خیر و نیکی از خداوند متعال اقتضای بیان مطالبی را داشت که توفیق آن را به من عنایت کرده است، در مقام نقل این مطالب در مقابل او امر الهی او سر اطاعت فرو آورم، نگهبان رازهای پراکنده‌ای که گرد هم آورده‌ام، باشم، از او می‌خواهم که درهای خیر و نصرتش را بگشاید (تا بدین وسیله) عظمت و جلالت او را بستایم و شکر و ستایشی را که بدین خاطر بر من است انجام دهم. هر یک از مطالب را در فصل مجزا قرار دادم و در هر فصلی اخبار و روایاتی را که در باره آن به ما رسیده است ذکر می‌کنم و بخش‌ها و فصل‌هایی را که در آن کتاب وجود دارد معین می‌کنم تا محققى که موضوعی را جستجو می‌کند (به راحتی) بداند در بردارنده چه مطالبی است و آن را از جایی که راهنمایی شده است به دست آورد، ان شاء الله تعالی.

بخش اول

احادیث منقول از کتاب الفتن

تالیف نعیم بن حماد خزاعی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

«بخش ۱» نقل شده است که پیامبر اسلام ﷺ آن چه تا روز قیامت اتفاق می افتد می داند. کثیر بن مرة ابی شجرة الحضر می از ابن عباس نقل می کند:

نبی مکرم اسلام ﷺ فرمود: «خداوند دنیا را به گونه ای برای من بلند کرد که وقتی به آن می نگریدم، حوادث جاری و رویدادهای آن را تا روز قیامت مانند کف دستم می دیدم.

«بخش ۲» آگاهی و علم مولای ما علی بن ابی طالب علیه السلام به فتنه ها تا روزی که قیامت بر پا می شود: از زر بن حبیش نقل شده که شنیدم علی علیه السلام فرمود: «از من پرسید، قسم به خداوند، اگر از من در مورد گروه صد نفره ای که به جنگ می پردازد و یا هدایت می شود و راه راست سیر می کند پرسید به شما نه تنها درباره آن جواب می دهم (بلکه) از رهبر و پیش قراول و رجزخوان آن نیز شما را آگاه می کنم».

«بخش ۳» پنج فتنه‌ای که در پنجمین آن عوام مانند چهار پایان خواهند شد: عاصم بن خمره از علی بن ابی طالب علیه السلام روایت کرده که فرمود: «خداوند در این امت پنج فتنه قرار داده است: فتنه‌ای عمومی و فتنه‌ای خاص، فتنه‌ای عمومی، فتنه‌ای خاص و در پنجمین فتنه و آشوب مردم در آن مثل حیوانات چهارپا می‌شوند.

«بخش ۴» فتنه‌ای که عقل آدمیان را دچار کژی و انحراف می‌کند. حذیفه ابن یمان از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت نموده است که فرمود: «فتنه‌ای به وقوع خواهد پیوست بعد از آن جماعتی و سپس فتنه‌ای و بعد آن جماعتی، پس از آن فتنه‌ای خواهد بود که در آن قوه فهم و درک مردم به کژی و اعوجاج می‌گراید».

«بخش ۵» هفت فتنه‌ای که نبی مکرم صلی الله علیه و آله بیان فرمود:

عبدالله بن مسعود از عبدالله بن عباس نقل کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «شما را از هفت فتنه که بعد من واقع خواهد شد بر حذر می‌دارم: فتنه‌ای که از مدینه به سوی شما می‌آید، فتنه‌ای در مکه، فتنه‌ای که از یمن خواهد آمد، فتنه‌ای که از مشرق و از شهر شام رو می‌آورد، فتنه‌ای که از غرب می‌آید و فتنه و آشوبی که از شام بیرون می‌آید و این همان فتنه سفیانی است». در ادامه ابن مسعود چنین گفت: «گروهی از شما اولین فتنه را درک می‌کند و عده‌ای از مسلمانان آخر آن را خواهند دید». ولید بن عباس بیان می‌کند: «فتنه مدینه از طرف طلحه و زبیر بود، فتنه مکه از جانب پسر زبیر بود، فتنه یمن نیز از سوی [یکی از خارجیان] است، و فتنه شام از طرف بنی امیه، و اضافه کرد که من منشأ آن هستم». (منظورش همان طائفه بنی‌العباس بود که از نسل او بودند زیرا

حکمرانی آنها از سمت مشرق شکل گرفت).

«بخش ۶» بیان چهار فتنه و شدت چهارمین آنها:

ابو هریره روایت نمود که رسول خدا ﷺ فرمود: «بعد از من ۴ فتنه به سراغ شما می آیند: در نخستین فتنه خون (مسلمین) حلال شمرده می شود، در دومین آن خون و دارایی های آنان حلال شمرده می شود، در سومین خون، دارایی ها و تجاوز به ناموس حلال شمرده می شود و چهارمین فتنه که بی صدا و کور و ظلمانی است، چون کشتی در دریا از طرفی به طرف دیگر می رود، تا آنجا که هیچ کس راه فراری ندارد، به سرعت به شام می رود و عراق را با تاریکی خود می پوشاند و جزیره (شمال غربی بین النهرین) دست و پایش را بر زمین می کوبد، مردم در این سرزمین با بلاها و مصیبت ها به شدت درگیرند و دست و پنجه نرم می کنند و کسی نمی تواند به آنان بگوید: بس است و کافی است بلا را از جایی نمی زدایند مگر این که از جای دیگری سر بر می آورد.

«بخش ۷» چهار فتنه و بیان بزرگی و شدت چهارمین فتنه:

ارطابن منذر می گوید که: خبر به ما رسید که رسول الله ﷺ فرمود: «چهار فتنه در امت من روی خواهد داد، در اولین آنها، بلا به حدی می رسد که فرد مؤمن با خود می گوید: «هلاک خواهم شد!» اما مدتی نمی گذرد که بلا بر طرف می شود، دومین بلا، نیز به حدی می رسد که فرد مؤمن با خود می گوید: «هلاک خواهم شد!» در سومین آن هرگاه سخن از بین رفتن فتنه ها به میان می آید باز هم یکه تازی می کند همان طور پابرجا باقی است و چهارمین فتنه زمانی است که امت اسلام گاه همراه شخصی است و گاهی همراه فرد دیگری با آن که نه امامی

دارند و نه کسی که بر محور او گرد آیند.

«بخش ۸»: ذکر ۴ فتنه و روایتی درباره مهدی (ع) (البته به نام حضرت در روایت تصریح نشده است).

ابن رزین الغافقی می‌گوید که شنیدم علی علیه السلام می‌فرماید: «فتنه‌ها چهار موردند: فتنه‌ی سراء (نعمت) و فتنه‌ی کذا (اسم آن ذکر نشده است) و معدن الذهب را بیان می‌کند «تا این که مردی از خاندان پاک پیامبر صلی الله علیه و آله خروج می‌کند و خداوند به دست او امت اسلامی را اصلاح می‌کند».

«بخش ۹» فتنه‌ها تا آن زمان که مردی از خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله خروج نماید:

در روایتی از ابوسعید از رسول الله صلی الله علیه و آله بیان شده است: «بعد از من فتنه‌هایی است از آن جمله فتنه کوچاندن است، که جنگ است و گریز بعد از آن هم فتنه‌هایی سخت‌تر از آن است بعد فتنه‌هایی است که هر گاه فکر می‌کنند تمام شده است (چنین نیست) و همچنان ادامه می‌یابد تا در هر خانه‌ای راه می‌یابد و مسلمانی نمی‌ماند مگر این که او را مورد تعرض و آسیب قرار می‌دهد تا این که مردی از خاندان من خروج می‌کند».

«بخش ۱۰» هیچ عاقلی در سومین فتنه باقی نمانده است:

وهب بن حدیفه الیمان از رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله نقل نموده است که فرمود: «فتنه‌ای رخ خواهد داد که عقل‌های مردم در آن چنان دچار انحراف و کثری می‌شود (به حدی که هیچ) عاقلی را نمی‌یابی «و بیان

نمود که این در فتنه‌ی سوم است».

«بخش ۱۱»: آشوبی که در بین مردم به وجود می‌آید.

عبدالوهاب از یونس (بقیه سند ذکر نشده است) از رسول الله ﷺ نقل نموده است. آشوبی بین مردم رخ می‌دهد که انسان، همسایه، برادر و پسر عمویش را می‌کشد. عرض کردند آیا آنان عاقلند و چنین کاری را می‌کنند؟! جواب دادند عقل و ادراک اکثر اهل آن عصر از آنها گرفته شده است و مشتی نادان به جا می‌مانند با این وجود گمان می‌کنند که حق با آنها است.

«بخش ۱۲»: (هر چند حدیث این بخش قبلاً آمده است اما سند این حدیث متفاوت است و حاوی مطالب اضافی است): در فتنه پنجم مردم مثل چهارپایانند.

عاصم بن حمزه از علی رضی الله عنه در مورد فتنه‌ی پنجم نقل می‌نماید: «که این فتنه کور است و بی‌صدا و ظلمانی و مردم در این فتنه چون چهارپا می‌شوند.»

«بخش ۱۳»: فتنه‌هایی خواهد آمد که انسان وقتی از کنار قبرها عبور می‌کند مانند حیوان خود را بر روی خاک می‌غلطاند و می‌گوید ای کاش به جای تو بودم.

«بخش ۱۴»: احتجاج امام حسن بن علی رضی الله عنه در صلح با معاویه: سفیان روایت کرده که: بعد از این که امام از کوفه به مدینه آمد نزد او آمدم و به او خطاب کردم: ای خوارکننده مؤمنین... از جمله مواردی که

امام علیه من برهان اقامه کرد این بود که: «از علی علیه السلام شنیدم که او فرمود از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که مدتی نمی‌گذرد تا این که امت من گرداگرد مردی جمع می‌شوند که مخرج و حلق بزرگی دارد، میخورد ولی سیر نمی‌شود، اسمش معاویه است، از این رو دریافتم که خواست خداوند به وقوع خواهد پیوست و از طرفی ترسیدم بین من و او جنگ و خونریزی در بگیرد، سوگند به خداوند راضی و خوشنود نخواهم بود در حالی که خداوند متعال را ملاقات می‌کنم به اندازه شیشه‌ای که خون حجامت را در آن می‌ریزند به مسلمانی جفا روا داشته باشم» اگر کسی سؤال کند با آن که مولای ما علی علیه السلام از آن چه که بر امام حسن علیه السلام اتفاق می‌افتد، اطلاع داشت چرا با معاویه جنگید و در این جنگ‌ها خون‌های زیادی ریخته شد؟ در جواب این سؤال علت‌های مختلفی را می‌توان ملاحظه کرد:

۱. امیرالمؤمنین علیه السلام مأمور به جنگ با ناکثین (طلحه، زبیر، عائشه) قاسطین (معاویه) مارقین (نهروانیان) بود؛ لذا آن چه که حضرت علی علیه السلام انجام داد آن چیزی بود که مأمور به آن بود. ۲. هنگامی که به امیرالمؤمنین خبر رسید که فرجام کار با معاویه و بنی‌امیه است از او سؤال کردند که با علم به این مطلب چرا با او می‌جنگد، جواب داد: «آن قدر تلاش می‌کنم تا در پیشگاه الهی معذور باشم. ۳. او می‌دانست چنانچه با معاویه درگیر نشود بسیاری از مردم گمان خواهند کرد که او راضی به کردار معاویه و بنی‌امیه و حکومت آنها است ۴. حسن علی علیه السلام مأمور (به صلح) بود و در این زمینه روایاتی وجود دارد که از کتب اهل سنت چون التورات نقل شده است و ما هم سخنی در این جا از آنها به میان می‌آوریم (به نقل از کتاب نعیم بن حماد که خود معترف به فضل آنند). یونس بن حسن از رسول الله صلی الله علیه و آله در مورد امام حسن علیه السلام نقل

نموده است: «این فرزندم آقا (و بزرگوار) است و به واسطه او خداوند بین دو گروه بزرگ از مسلمانان صلح برقرار خواهد کرد. ۵. در حدیثی که گذشت صلح امام حسن علیه السلام با معاویه به خداوند متعال نسبت داده شده است چون پیامبر صلی الله علیه و آله می فرمایند: «خداوند صلح برقرار می کند» بنابراین اگر آن که صلح و آشتی را برقرار می سازد خداوند متعال است او هم چاره‌ای جز قبول فرمان او ندارد.

«بخش ۵»: حضرت امام حسن علیه السلام و ائمه طاهرین علیهم السلام به امر الهی خواستار خلافت بودند و آن گونه به دنبال حکومت خداوند بودند که برایشان برگزیده بود، درحالی که معاویه و زیاد با کشمکش و ستیزه به دنبال رسیدن به قدرت بودند: ابن عباس می گوید: هنگامی که امیرالمؤمنین جراحات برداشتند (و شهید شدند) مردم با امام حسن علیه السلام بیعت کردند، در این وقت زیاد به من گفت: آیا می خواهی که کارها درست شود؟ به او گفتم بله، جواب داد: اگر این طور می خواهی باید فلانی و فلانی و فلانی (سه نفر از یاران ایشان را) به قتل برسانی! به او گفتم آیا نماز عشاء را نخوانده‌اند جواب داد بلی. به او گفتم: (حال که چنین است) سوگند به خدا که این کار امکان ندارد. [و نمی توان خون آنها را بر روی زمین ریخت].

«بخش ۶»: در قیامت کنار حوض کوثر درحالی که گروهی از یاران پیامبر صلی الله علیه و آله را بازداشت کرده و می برند به پیامبر گفته می شود نمی دانی که بعد از تو چه ها کرده اند؟!

ابی هریره از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل نموده است که گروهی از مردان را نزد من کنار حوض می آورند. آنها را به جا می آورم و آنها هم مرا می شناسند

در حالی که می‌لرزند و به خداوند عرض می‌دارم پروردگارا! اینها اصحاب من باشند! پس جواب می‌آید تو نمی‌دانی که بعد از تو چه کارهایی که نکردند.

«بخش ۷» پیامبر ﷺ عائشه را از مخالفت و عدم تبعیت حق بر حذر داشت:

عائشه از نبی اسلام ﷺ روایتی را نقل کرده است که ایشان به همسران خود فرمود «سگ‌های الحوئب (اسم مکانی است)» بر کدام یک از شما پارس خواهند کرد؟» هنگامی که عائشه از آنجا عبور می‌کرد سگ‌ها شروع به پارس کردن و عوعو کردن کردند. از (اطرافیان خود) درباره این مکان پرسید. به او گفتند که این جا مکانی است دارای آب، عرض کرد: گمانه‌ای جز بازگشت ندارم. به او گفتند: ای ام المؤمنین قصد تو تنها ایجاد صلح و آشتی در میان مردم است.

ابن طاووس نیز از پدر خود نقل کرده که رسول الله ﷺ به زنان خود فرمود: «به چه کسی از شما سگ‌های فلان سرزمین پارس می‌کنند؟ بر حذر باش ای حمیرا!»

«بخش ۸» در مورد (حکومت) امام مهدی عجل الله تعالی فرجه:

قیس بن جابر صیدانی از رسول الله ﷺ روایت نموده است: «بعد از من خلفایی و بعد آنها سلاطینی و بعد آنها پادشاهانی و بعد آنها طاغوتیان و گردنکشانی خواهند آمد و بعد از همه آنها مردی از خاندانم (خواهد آمد) که زمین را از عدل و داد پر می‌کند و بعد از او هم خواهد آمد و قسم به کسی که مرا به پیامبری مبعوث کرد بدتر از او وجود نخواهد داشت.

«بخش ۱۹» بعد از حمار بن امیه خلافتی نخواهد بود تا این که مهدی علیه السلام ظهور نماید:

صبح روایت کرده است: «بعد از حمار امیه خلافتی نخواهد بود تا زمانی که مهدی علیه السلام ظهور کند».

«بخش ۲۰» منادی آسمانی:

ولید نقل نموده است که از هیچ یک از گروه‌ها نیست و (در هنگام ظهورش) صدایی را می‌شنوند که نه صدای ایشان است و نه از جانب جنیان (و آن صدا ندا می‌دهد): «با فلانی (اسم او را ذکر می‌کند) بیعت کنید که او از هیچ یک از گروه‌ها نیست، او خلیفه است اهل یمن. ولید می‌گوید که در علم کعب (رمل) آمده است که او یمنی و از قریش است و او امیر غضب می‌باشد و کسانی که از ادیان دیگر سر اطاعت در مقابل او فرو می‌آورند اهل بیت المقدس اند».

«بخش ۲۱» شناساندن و بیان آنچه که در مصاف با معاویه و علی علیه السلام می‌گذرد:

سعید بن سالم الحبشانی از علی علیه السلام روایت نموده است که: در کوفه از او چنین شنیدم: من به خاطر برپاداشتن حق می‌جنگم که البته هرگز به پا داشته نخواهد شد و حکومت به آنها خواهد رسید. بعد از شنیدن این سخنان او یارانش را مورد خطاب قرار می‌دهد:

در حالی که به ما اطلاع می‌دهد که حکومت و فرجام کار از آنها نخواهد بود این جا دیگر جای ماندن نیست! از او برای رفتن به مصر اجازه گرفتیم و به هر یک از ما که می‌خواست اجازه‌ی رفتن داد. به هر یک از ما نیز هزار درهم عنایت کرد و گروهی از ما را با خود نگه داشت.

«بخش ۲۲»: امیرالمؤمنین علیه السلام به حکومت رسیدن معاویه را به مردم گوشزد کرده بود عوام بن حوشب از ابی صادق از امیرالمؤمنین نقل کرده که فرموده است: «معاویه حتماً بر شما تسلط پیدا خواهد کرد. به او گفتند پس چرا با او بجنگیم؟ پاسخ داد: چون باید کسی حتماً بر مردم حاکم باشد خواه حاکم عادل و نیکوکار یا حاکم فاسق.

«بخش ۲۳»: شروع بنی امیه با حرف میم و سرانجام کارشان هم با حرف میم است.

از کعب روایت شده است: «بنی امیه به قدرت می رسند... ۶۴ سال بر مسند قدرتند اما پس از مدتی از آن کنار می روند سپس می خواهند دوباره به حشمت برگردند اما به این کار موفق نمی شوند به طوری که هر گاه گوشه‌ای از آن را بر وفق مراد خود مستحکم می کنند گوشه‌ای دیگر فرو می ریزد، با میم آغاز می شوند و به آن ختم می شوند و سلطنتشان از بین نمی رود تا آن زمان که با به قتل رسیدن یکی از خلفایشان از سلطنت کنار می روند و همگی از دم تیغ گذرانده می شوند و مروان نیز که چون شتر نر سرخی است کشته می شود و بعد از آن حکومتشان بر می افتد و اوست که سبب نابودی تخت و تاج پادشاهی می شود.

نکته‌ای اول:

عبدالله بن سلام و کعب الاحبار از شیعیان خاص حضرت علی علیه السلام بودند.

این مطلب برای این خاطر نشان می شود که با یکی از عالمان شیعی بر خورد کردم و اعتقاد داشت که عبدالله بن سلام و کعب الاحبار از

مخالفین اهل بیت نبوت بودند و چه بسا که به خاطر همین عقیده از آن دو روایتی را نقل نمی کردند. لذا مناسب دیدم بعضی تحقیقاتم را در این زمینه، در کتاب حاضر بیان کنم که عبدالله بن سلام و کعب الاحبار از شیعیان خاص حضرت علی علیه السلام به شمار می آیند و شاید بعضی از مطالب که در مورد خونریزی ها و جنگ های آخرالزمان از ایشان نقل می شود از حضرت علی علیه السلام باشد و به خاطر تقیه مسند روایت را که به حضرت علیه السلام می رسد نمی گفتند و از حضرت با کنایه یاد می کردند. از باب نمونه، در مجلد اول کتاب ابناء النحاة ابن یوسف الشیبانی به اجماع کسانی که معتقدند بنیان گذار علم نحو حضرت علی علیه السلام است اشاره شده و به طور مبسوط شرح داده شده است. سپس نام عبدالله سلام را ذکر می کند و بیان می کند: «هنگامی که علی علیه السلام بعد از عثمان به خلافت رسید قصد رفتن به سوی سرزمین عراق را نمود».

خواستند که راهی عراق شوند عبدالله بن سلام به او گفت در کنار منبر رسول خدا بمان (مدینه) هر چند که گمان نمی کنم که (ماندن آن) سبب حفظ و مصونیت تو شود و به عراق نرو زیرا اگر به آن سرزمین بروی باز نخواهی گشت. عده ای از اصحاب حضرت از این موضوع اطلاع یافتند. حضرت به آنها خطاب کرد: کاری به او نداشته باشید، او از اهل بیت ما است. حضرت به عراق رفتند و آنچه نباید، اتفاق افتاد. هنگامی که به شهادت رسید عبدالله بن سلام گفت: این رأس اربعین است، به زودی پیمان صلحی بسته خواهد شد و هیچ ملتی پیامبر خود را به قتل نرساند مگر این که خداوند ۷۰ هزار از آنها را هلاک می کرد و هیچ گاه جانشین پیامبر را جانشین ایشان را به قتل نرساندند جز این که خداوند از روی انتقام ۳۵ هزار نفرشان را هلاک می کرد.

نویسنده می گوید: از آن چه گفته شد برمی آید که عقیده عبدالله سلام

بر این بوده که بعد از پیامبر ﷺ، حضرت علی علیه السلام به مقام خلافت رسیده است زیرا این گفته را که در مورد قتل خلیفه‌ی پیامبر است هنگام شهادت حضرت علی علیه السلام بیان کرده و آن رانه در زمان قتل ابوبکر (به وسیله سم) و نه در زمان قتل عمر و عثمان ابراز نداشته است.

نکته دوم:

کعب الاحبار نیز از خواص شیعیان حضرت علی علیه السلام بود. به روایتی در کتاب قدیمی بنام مناقب امام ابی الحسن علی بن ابی طالب علیه السلام بر خورده کردم که از ابی عمر محمد عبدالواحد اللغوی صاحب ثعلب روایت شده (شاید این نسخه در زمان ابی عمر الزاهد که آن را روایت کرده وجود داشته است) که گفت: این چه سخنی است. و از آن جمله است، روزی بعد از این که اسلام آوردم نزد علی علیه السلام بودم که به دیدن عمر رفت. علی علیه السلام به من فرمود: اسلام بیاور تا محفوظ باشی (و مورد تعرض قرار نگیری) - اسلام آوردم. در این بین عمر شلاق خود را برای زدن من بلند کرد علی علیه السلام به او گفت: از او چه می خواهی مگر ایمان نیاورده است؟! عمر به او گفت: تو ای مولای من! علی! با او هستی؟! جواب داد: او چه کرده که شلاق خود را برای او بالا می بری؟ گفت: این نظر حضرت مصطفی صلی الله علیه و آله است و اگر موسی در روزگار حضرت محمد صلی الله علیه و آله بود نمی توانست از دستورات او تخطی کند تا این که او را به کافران یاری کند و کسی که یگانگی خدا را منکر بود و بعد از فوت پیامبر جانشین او را ملاقات کند، به وسیله او مسلمان شده، باز هم به واسطه‌ی من مسلمان شده است. گفتم: راست می گویی سپس رو به کعب کرد و گفت: تو را از خطر رهانید. کعب عرضه داشت، تنها منتظر فرصتی بودم تا آن چه را که در تورات است بیان کنم. آن قسمت از

تورات را که از حضرت محمد ﷺ و همراه او یاد می‌کند خوانده‌ام؛ آنها را تلاوت کردم و ادامه داد: بله، در تورات خوانده‌ام که پیروان امت محمد ﷺ در هنگام جنگ صف‌آرایی می‌کند و در هنگام نماز همگی به صف می‌ایستند و خداوند جبار را یاد می‌کنند. در تورات به معنی دو چشم در یک سطر چنین دیدم، و بعد از او علوان و بعد از او فطم فطم و سپس شبر شبر و بعد از او شبیر شبیر؛ به همین سبب اسلام را اختیار کردم و مسلمان شدم.

«بخش ۲۴» بنی‌امیه عامل نابودی امت اسلامند.

ابی‌بکر سعد روایت کرده است زمانی که مروان بن حکم به دنیا آمد او را به نزد رسول الله ﷺ بردند تا برای او دعا کند. حضرت ﷺ از این کار سرباز زدند و فرمودند: ابن‌الزرقاء! او و وارثانش سبب نابودی امت من خواهند بود.

«بخش ۲۵» لعنت پیامبر اسلام بر بنی‌امیه:

از بعضی از اساتید خود نقل نموده است هنگامی که از رسول الله ﷺ درخواست شد تا برای او (مروان) دعا نماید، فرمود: خداوند او را و هر چه در صلب اوست لعنت کند، مگر کسانی که ایمان آورند و عمل صالح بجا آورند که این عده هم بسیار کمند. از عبدالرحمن بن عوف نیز روایت شده است که: هر کسی دارای فرزندی می‌شد، او را به پیشگاه رسول الله ﷺ می‌آورد تا برای او دعا نماید. اما هنگامی که مروان بن حکم را به پیش او آوردند، فرمود: این مارمولک فرزند مارمولک است و ملعون است زاده‌ی ملعون.

«بخش ۲۶» نبی مکرم ﷺ در مورد دشمنی بنی‌امیه با اهل بیتش خبر می‌دهد:

ابوسعید از رسول‌الله ﷺ نقل نموده که: اهل بیتم بعد از وفاتم با قتل و آوارگی مواجه خواهند شد، و دشمن‌ترین دشمنان آنها بنی‌امیه، بنو مغیره و بنو مخزوم. (نعیم احادیث اعجاب برانگیزی در مذمت بنی‌امیه - که در بعضی تصریح به اسم آنها هم شده - نقل می‌کند).

«بخش ۲۷» زوال سلطنت بنی‌امیه:

ابی سالم حبشانی نقل می‌کند که شنیدم علی علیه السلام می‌فرماید: «اوضاع و حکومت بر وفق مراد آنها (بنی‌امیه) است، تا زمانی که به کشتن هم رو می‌آورند و در میان خود به رقابت می‌پردازند؛ در آن زمان خداوند علیه آنها اقوامی را برمی‌انگیزاند که بسیارشان را می‌کشند و حسابشان را می‌رسند. سوگند به خدا، در برابر هر یک سال فرمانروایشان، دو سال فرمانروایی خواهیم کرد و به ازای هر ۲ سال حکمفرماییشان، ۴ سال حکمرانی خواهیم کرد.

عبیده هم از وی نقل نموده است که می‌فرمود: «تا زمانی که در بین آنها اختلاف بوجود نیاید بر سر کارند، و وقتی که اختلافات دامن آنها را فراگیرد حکمرانی از آنها جدا خواهد شد و تا روز قیامت هم به آن نخواهند رسید.

که بسیار با مولی ابن عباس رفت و آمد داشت از او نقل می‌کند که ابن عباس چنین گفت: «تا زمانی که در بنی‌امیه با هم اختلاف پیدا نکنند حکومت در آنها باقی خواهد ماند، ولی هنگامی که اختلافات در بینشان ظاهر شود تا روز قیامت هم دیگر به حکومت نخواهند رسید.»

«بخش ۲۸» قیام بنی عباس:

ضمرة بن ربیعہ می گوید: روایتی به من رسیده است که چنین است: پرچم های سیاه از خراسان قیام می کنند و هنگامی که از مسیر خراسان سرازیر می شود قاصد مرگ دین اسلام است و هیچ چیز آن را پس نمی زند مگر پرچم های غیر عرب های مغربی، [نویسنده] می گوید: نعیم بن حماد حافظ در جلد پنجم کتاب حلیة الاولیاء می گوید: هنگامی که خراسان فتح شد عمر گریست در آن هنگام عبدالرحمان بن عوف به نزد او آمد با مشاهده این حالت، از او پرسید: می گویی، آن هم در زمانی که چنین فتوحاتی نصیب تو شده است؟ عمر جواب داد: چرا گریه نکنم دوست داشتم که بین ما دریای آتش حائل می شد. از رسول الله ﷺ شنیدم که فرمود: هنگامی که پرچم های فرزندان عباس از شیب های تند خراسان به سوی شما بیاید خبر آور مرگ اسلامند و هر کس که به زیر پرچم آنها پناه جوید شفاعت من به آنها نخواهد رسید.

«بخش ۲۹» تعداد خلفای رسول الله ﷺ:

عبدالله بن مسعود از رسول خدا ﷺ نقل کرده که فرمود: «تعداد جانشینان بعد از من، مساوی با عدد نقباء موسی خواهد بود». جابر بن سمره نیز از رسول خدا ﷺ نقل کرده که فرمود: «این کار تا دوازده جانشین - که همگی از قبیله قریش اند - استوار و پا برجا خواهد بود و ابن طفیل نیز روایت کرده است که عبدالله بن عمر دست مرا گرفت و به من چنین گفت: «از عامر بن وائله شنیدم که دوازده نفر از کعب بن لوی به مقام خلافت می رسند» سپس رو به من کرد و گفت: مردم دیگر تا روز قیامت گرد هم متحد و جمع نخواهند شد. همچنین از عبدالله نقل شده: روزی عده ای از طایفه ی بنی کعب بن لوی پیش او

بودند رو به آنها کرد و گفت: «ای بنی کعب! به زودی دوازده نفر از شما به مقام خلافت خواهند رسید.

نعیم بن حماد در کتاب خود آورده است که گروهی نزد ابن عباس بودند و سخن از دوازده جانشین و خلیفه که به حکومت می‌رسند به میان آوردند. ابن عباس رو به آنها کرد و بیان داشت: «به خدا قسم بعد از آن، گروهی از ما چون سفاح، منصور و مهدی به قدرت خواهند رسید که (حکومت را به عیسی بن مریم تحویل خواهند داد).

عبیده از سرح الیرموکی نقل کرده است: با توجه به آنچه که از تورات می‌فهمم این امت (مسلمانان) دوازده نبی خواهند داشت که یکی از آنها مقام نبوتشان را بر عهده دارد و هنگامی که فوت می‌کند (مسلمانان) طغیان می‌کنند و ستمگری را پیشه می‌کنند و کارشان بالا می‌گیرد. همچنین نعیم از ابن عباس روایت می‌کند که گروهی از بزرگان و اساتید ما از کعب در مورد تعداد پادشاهان امت اسلام سؤال کردند. جواب داد: آنچه که من از تورات می‌فهمم دوازده نبی است.

«بخش ۳۰» مذمت پرچم‌های سیاه:

ابوهریره می‌گوید روزی در خانه‌ی ابن عباس بودم. ابن عباس به اطرافیانش دستور داد که درها را ببندید. سؤال کرد: آیا غیر از ما کسی دیگر هم در این جا وجود دارد؟ من گوشه‌ای بودم لذا مرا ندیدند و گفتند: خیر در این هنگام ابن عباس رو به آنها کرد و فرمود: زمانی که دیدید پرچم‌های سیاه از مشرق زمین (سرزمین پارسیان) می‌آید آنها را گرامی بدارید و اکرام کنید زیرا که سلطنت و حکومت از جانب آنها به ما خواهد رسید. ابوهریره گفت در این وقت به ابن عباس گفتم: آیا تو را به آنچه از رسول خدا ﷺ شنیدم آگاه نکنم؟ ابن عباس تعجب کرد و

گفت: تو هم این جا هستی؟ پاسخ دادم: بله و شنیدم از رسول خدا ﷺ که فرمود: هنگامی که پرچم‌های سیاه قیام کند آغاز کارشان فتنه و میانه‌ی امرشان گمراهی و فرجام آن کفر است.

«بخش ۳۱» مذمت بنی عباس:

از رسول خدا ﷺ نقل شده است: مرا چه به بنی عباس، همراه امت من می‌شوند و لباس سیاه را بر آنها می‌پوشانند، خداوند لباسی از آتش بر آنها بپوشاند.

«بخش ۳۲» مذمت بنی عباس:

عبدالله بن مروان از پدرش نقل کرد که پیامبر فرمود: مرا چه به عباس؟! با امت من همراه می‌شوند ولی خونشان را به ناحق بر زمین می‌ریزند و لباس سیاه را بر آنها می‌پوشانند خداوند لباسی از آتش جهنم بر آنها بپوشاند!

«بخش ۳۳» مذمت بنی امیه و بنی عباس:

محمد بن علی روایتی را از رسول خدا ﷺ نقل می‌کند که فرمود: وای بر امت من از دو دسته و هواداران‌شان: امویان و عباسیان.

«بخش ۳۴» نهی از یاری کردن اولین و دومین پرچم بنی عباس:

عبدالله بن ابی‌الاشعث می‌گوید: دو پرچم برای بنی عباس قیام می‌کند؛ یکی، ابتدای آن همراه پیروزی و فتح است و سرانجام آن گناه و جنایت، پس به یاری آن بر مخیز که خداوند هم پشتیبان آن نیست. پرچم دیگر شروعش با جنایت و گناه است و فرجام آن کفر و الحاد،

پس به یاری آن بر مخیزید که خداوند هم آن را یاری نخواهد کرد.

«بخش ۳۵» ترکان و سیاهان:

ابی مروان به نقل از علی بن ابی طالب علیه السلام می‌گوید: هنگامی که پرچم‌های سیاه را مشاهده نمودید، آن را همراهی و همیاری نکنید و از جای خود حرکت نکنید، دیری نمی‌پاید که گروهی خُرد که کسی به آنان اهمیتی نمی‌دهد قیام می‌کنند. جان‌هایشان چون پاره‌های آهن است و آنان یاران درد و بلایند، نه پایبند به قراری هستند و نه پیمانی را محترم می‌شمارند. با آن که خود بر حق نیستند اما داعیه‌دار آند و نسب آنها خشم و غضب است. اندیشه و فهمشان به سان درک و شعور زنان سست و متزلزل است (و این‌ها بر موج سوارند) تا اختلاف در میانشان رخنه می‌کند؛ آن زمانی است که خداوند حق را به هر که بخواهد می‌دهد.

«بخش ۳۶»: گروهی از شرق می‌آیند و حکومت را به زیرکی تصاحب می‌کنند و این همان وقتی است که بر شما سایه افکنده است. از حفصه - همسر پیامبر صلی الله علیه و آله روایت شده که نبی مکرم اسلام صلی الله علیه و آله فرمود: «زمانی که شنیدید گروهی از مشرق می‌آیند و به زیرکی بر قدرت تکیه می‌زنند و مردم از جامه و هیئت آنها به شگفت در می‌آیند، آن زمان «الساعة» (زمان موعود) بر سر شما سایه گسترانیده است.

«بخش ۳۷»: جمع‌کننده‌ی حیوانات وحشی (رام‌کننده‌ی وحوش) که خداوند به دست او امت را عذاب می‌کند.

عیسی بن عطیه خولانی حدیث مرفوعی را نقل نموده است: «بعد از

هلاک سلسله‌ی بنی‌امیه «جمع‌کننده‌ی حیوانات» می‌آید، خداوند هم از اطراف و اکناف کوه‌ی خاکی زمین برای او اعوان و انصار می‌فرستد و بدین صورت امت اسلامی را به عذاب خود مبتلا می‌کند.

«بخش ۳۸» فتنه و بلایی که دین را نابود می‌کند:

ابی زهراویه از حذیفه بن یمان نقل کرده است که: عده‌ای از مشرق زمین به پای می‌خیزند و (مردم) را به سوی عترت پیامبر ﷺ می‌خوانند حال آن که دورترین مردم نسبت به این خاندانند، نشانه‌های سیاهی را بر می‌افرازند که ابتدای کارشان ظفر و پیروزی است و آخرش کفر و الحاد. مردم فرومایه عرب هم‌زمان پست و بندگان فراری که در دور دست‌ها بنده شده بودند هوادار آنانند سیمای آنها سیه فام است و آیینشان شرک. غالب آنها «خدع» اند! راوی عرض کرد: خدع چیست؟ فرمود: «ختنه نشده». در این وقت حذیفه ابن عمر را مورد خطاب قرار داد و گفت: عبدالرحمن تو در آن زمان نخواهی بود. عبدالله بیان داشت: بعد از من فتنه‌ای نابود کننده رخ می‌دهد که کمر به نابودی دین می‌بندد. مجنونان، صالحان، کافران و فقیهان در آن هلاک می‌شوند و تنها گروه بسیار اندکی نجات پیدا می‌کنند.

«بخش ۳۹»: از جایی که کار بنی‌عباس بالا گرفت، از بین می‌روند.

ابن سیرین می‌گوید: پرچم و قیامی از خراسان به پا می‌خیزد و هنوز به زمین گذاشته نمی‌شود که آثار نابودی‌اش از خراسان، (نقطه آغاز نهضت عباسیان) آشکار می‌شود. از علی رضی الله عنه نیز روایت شده است از همان نقطه شروع‌شان هلاک می‌شوند.

«بخش ۴۰» رو به زوال نهادن و هلاکت بنی عباس.

از کعب نقل شده که: هنگامی که مردی از عباسیان بنام عبدالله که شخصیت برجسته‌ای از آنان است بر سر کار آید، آغاز کار و فرجام آن به دست او خواهد بود، وی کلید بلا و مصیبت و شمشیر نابودی و فنا است (و سپس بقیه کلام را بیان کرد).

«بخش ۴۱» فتنه‌ای ظلمانی که چون گاو ماده زمین را زیر پای خود می‌کوبد.

تبیع از کعب نقل کرده است: که غریبه (ناآشنا) همان عمیاء (کور و تاریک) است و مفتونان به آن پا برهنه و لختند، به هیچ یک از آیین‌های آسمانی پایبند نیستند، و آن گونه که گاو ماده خرمن را می‌کوبد آن هم بر زمین پا می‌کوبند، به خدا پناه ببرید از آن که در آن فتنه داخل گردید.

«بخش ۴۲» پیامبر ﷺ از فتنه‌ی شرق و فتنه‌ی بعد از آن که از مغرب زمین است به خدا پناه می‌برد:

عصمة بن قیس که صحابی نبی اسلام ﷺ است از او نقل کرده است: «پناه می‌برم به خدا از فتنه‌ی مشرق زمین و فتنه‌ی بعد از آن که سر از مغرب بلند می‌کند.

«بخش ۴۳» ستایش زنان بربر:

نعیم با ذکر سندی از نبی مکرم اسلام نقل کرده است که: زنان بربر بهتر از مردانشان هستند، خداوند متعال پیامبری را به سویشان گسیل داشت که او را کشتند اما کسی به جز زنان‌شان او را دفن ننمود.

«بخش ۴۴» هشدار در مورد زمانی که پرچم‌های زرد به مصر می‌رسند:

از حسان یا فرد دیگری نقل شده است که: آن هنگام که بیرق‌های زرد رنگ به مصر رسیدند، به هر قیمتی که شده (از این فتنه) فرار کن و وقتی فهمیدی که صاحبان این پرچم‌ها به مرکز شهر شام رسیده‌اند اگر می‌توانی نردبانی تهیه کن و به آسمان برو و یا خود را در داخل زمین مخفی کن (بیان شدت فتنه).

«بخش ۴۵» سخت و جانکاه‌ترین فتنه‌های شرق:

ابی الزاهر از نبی مکرم اسلام روایت کرده است: در آن گیر و دار بلاها، گروهی از اهل ذمه شما از ساکنان شرق نازل می‌شوند که شیرین سخن و خوش صورتند. زنی از آنها انگشتش را در شکم زنان مسلمان فرو می‌کند و به آنها می‌گوید: جزیه بدهید.

«بخش ۴۶» پیروزی عجم (غیر عرب) بر عرب:

امام حسن علیه السلام از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل نموده که فرمود: حتماً باید به نیکی‌ها و خوبی‌ها امر کنید و حتماً از زشتی‌ها و پلیدی‌ها باز دارید و اگر این کار را نکنید خداوند عجم را بر شما مسلط می‌کند تا گردنتان را بزنند و فیءتان را چپاول کنند (فیء: غنیمتی که بدون جنگ بدست مسلمین می‌افتد) و همانند شیر در مقابل شما می‌ایستند و نمی‌گریزند.

«بخش ۴۷»: از رویارویی پرچم‌های سیاه و زرد در مرکز شام پرهیزید.

راوی می‌گوید: «عمر کنار در کعبه بود. به پیش او رفتم، شنیدم که

می‌گوید: هنگامی که پرچم‌های سیاه از مشرق و پرچم‌های زرد از مغرب گسیل شوند و در مرکز شام (دمشق) رویاروی هم صف‌آرایی کنند در آن زمان بلا و مصیبت فرارسیده است.

«بخش ۴۸»: طاووس روایت نمود که پیامبر خدا ﷺ فرمود: «در آن زمان که فتنه‌ای از سمت مشرق و دیگری از مغرب روانه شود و در گودی زمین رو در روی هم قرار بگیرند در چنین موقعیتی درون زمین بهتر از سطح زمین خواهد بود».

«بخش ۴۹»: انسان‌ها تا ظهور مهدی (عج) غرق در فتنه‌اند. ابی قتیل می‌گوید: تا زمانی که حکومت عباسیان منقرض نشود مردم در آسایش و راحتی زندگی می‌کنند. هنگامی که حکومتشان از بین برود تا ظهور مهدی (عج) در شر و فتنه خواهند زیست.

«بخش ۵۰»: شرارت حکومت عباسی که بعد از آن حضرت (عج) ظهور خواهند کرد.

از ابی حنیفه نقل شده است: عباسیان چنان حکومت می‌کنند که مردم از خیر و نیکی ناامید می‌شوند. پس از مدتی به اختلاف و تفرقه مبتلا می‌شوند (در آن زمان) حتی اگر لانه‌ی عقربی را پیدا کردید در آن پناه بگیرید زیرا که این فتنه تا ظهور مهدی (عج) و انقراضشان ادامه خواهد داشت.

«بخش ۵۱»: بعد از مرگ پنجمین و هفتمین خلیفه عباسی آشوبی به پا خواهد شد که تا قیام مهدی (عج) ادامه دارد. از ابن عباس روایت شده

است که رسول خدا ﷺ فرمود: زمانی که پنجمین نفر از خاندانم بمیرد آشوب است و آشوب تا وقتی که هفتمین آنها بمیرد تا ظهور مهدی (عج) ادامه دارد.

نعیم می گوید از شریک چنین به من رسیده که: منظور هارون است که پنجمین آنها است. در حالی که ما قائلیم که او هفتمین است. خدا خود دانایتر است. (نویسنده می گوید: وی نفر هفتم در بین سی نفر می باشد).

«بخش ۵۲»: جریانات بعد از هفتمین خلیفه‌ی عباسی تا آن که منادی آسمانی ندا می دهد.

سقی الاصبیحی می گوید: پنج تن از فرزندان عباس مانند پادشاهان ستمگر حکمرانی می کنند و ای بر مردم زمانی که هفتمین آنها می میرد. زیرا کسی بر مردم مسلط خواهد شد که به سان شیر است؛ با دهان می خورد، با دست و قدرتش فساد به راه می اندازد (تا آنجا که) آسمانها از خون‌هایی که بر روی زمین ریخته می شوند به خدا شکایت می کنند. این ملک چند صباحی حکومت می کند.

با مرگ او یکی از برادران نابودگرش با زور بر مسند قدرت تکیه می زند. او بیت‌المال را بین بندگان خدا به طور مساوی تقسیم نمی کند تا اینکه هاتفی از آسمانی ندا می دهد: زمین، زمین پروردگار است و بندگان، بندگان اویند. بیت‌المال بین بندگان او به مساوات (باید) تقسیم گردد و چنین است که ده سال بر روی زمین حکومت می کند.

«بخش ۵۳»: ترکان ویرانگر و طاعون نابود کننده، (شاید منظور روایت ترکان مغول باشد - مترجم).

از کعب چنین نقل شده است: «ترکان وارد جزیره می شوند و تا آنجا

پیش می‌روند که استرهایشان را از آب فرات سیراب می‌کنند. خداوند بیماری طاعون را بر آنها فرو می‌فرستد و آنها را می‌کشد تا جایی که جز یک نفر، کسی از آنها نجات نمی‌یابد.

«بخش ۵۴» نابودی ترکان با برف و بوران:

همچنین از وی نقل شده است: سوار بر کشتی از «آمد» وارد دجله و فرات می‌شوند و از آن می‌نوشند و به سمت جزیره روانه می‌شوند. مسلمانان در آنجا نمی‌توانند با آنها مقابله کنند. در این وقت خداوند برفی را همراه باد و یخ و سرمای شدید بر آنها مسلط می‌کند تا نابود می‌شوند. بعد از این جریان مسلمانان به سوی یاران خود برمی‌گردند و به آنها خطاب می‌کنند: خداوند آنها را نابود کرد و تا آخرین نفرشان را از بین برد.

«بخش ۵۵» وقایعی که بعد از اردو زدن ترکان در نزدیکی رود فرات

رخ می‌دهد:

مکحول از نبی مکرم اسلام ﷺ روایت کرده است که ترک‌ها چندین بار تاخت و تاز می‌کنند: ظهور و بروز اول آنها از آذربایجان است و دومین آن زمانی است که در نزدیکی رود فرات اردو می‌زنند و بعد از این واقعه دیگر ظهوری و خروجی نخواهند داشت.

سیدبن طاووس می‌گوید: شاید معنای این روایت این است که کسی دیگر از آنها داخل رود فرات نخواهد شد و این‌ها همان عده‌ای هستند که حکومت را در دست می‌گیرند.

«بخش ۵۶» سرانجام ترکان:

عده‌ای از اصحاب از رسول خدا ﷺ روایت نموده‌اند که فرمود: ترکان دو مرتبه ظهور می‌کنند؛ در اولین مرتبه خرابی‌ها به بار می‌آورند و در مرتبه دوم به سرعت به سمت رود فرات گسیل می‌شوند، در روایتی که عبدالرحمن از وی ﷺ نقل نموده است چنین بیان شده است: قربانی بزرگ الهی در میان آنها است و پس از آن دیگر ترکان تاخت و تاز پیدا نخواهند کرد.

مرحوم ابن طاووس می‌فرماید: شاید مقصود روایت همان ترکان مسلمان عباسی باشند که بعد از آنها هم کسی مثل و مانند آنها پا به عرصه نگذاشت و قربانی بزرگ الهی هم به دست همین حکومت ستمگر بود.

«بخش ۵۷» جنگ سفیانی با ترکان:

ارطاة می‌گویند: سفیانی وارد عرصه جنگ با ترکان می‌شود ولی نابودی کاملشان به دست حضرت مهدی (عج) خواهد بود.

«بخش ۵۸» نشانه‌های انقراض ترکان:

مکحول به نقل از حدیث می‌گوید: هنگامی که اولین گروه ترک وارد جزیره شدند (اگر می‌توانید) با آنها بجنگید و شکستشان دهید. (اگر نه) خداوند بدبختی‌هایشان را از شما برطرف می‌کند چون حرمت حرم الهی را نگه نمی‌دارند و این قیام مردم غرب است و (مقدمه) نابودی حکومتشان.

«بخش ۵۹» فریاد آسمانی در ماه رمضان:

ابن مسعود از نبی مکرم اسلام نقل کرده است: صیحه‌ای آسمانی که

در ماه رمضان بلند می‌شود (پس از آن) همه و غوغا جنگاوران در ماه شوال به پا خواهد خواست و طوائف در ماه ذی القعدة پراکنده خواهند شد و در ماه ذی‌الحجه خون‌ریزی به راه می‌افتد و محرم و آن هم چه محرمی؟! حضرت این گفته را سه بار تکرار کردند. ای دریغ، ای دریغ! مردم در این وقت در پی ظلم‌ها و آشوب‌ها قتل عام می‌شوند. عرضه داشتیم: این صیحه و فریاد دیگر چیست؟ رسول خدا ﷺ جواب داد: صیحه و فریاد آسمانی در ظهر روز جمعه پانزدهم ماه رمضان که شب نخست آن شب جمعه باشد، خواهد بود. به گونه‌ای است که انسان خوابیده را بیدار می‌کند، ایستاده را می‌نشانند و زنان خود آراسته را از اندرون خانه‌ها بیرون می‌آورد. در شب جمعه بعد از نماز صبح به خانه‌ها تان بروید، درها را قفل کنید، پنجره‌ها را ببندید و خود را بپوشانید و گوش‌هایتان را بگیرید. زمانی که صیحه‌ی آسمانی را احساس نمودید به سجده افتید و عرضه بدارید «سبحان القدوس ربنا القدوس» که هر کس این کار را انجام دهد نجات پیدا می‌کند و در غیر این صورت از بین می‌رود.

«بخش ۶۰» زمین لرزه در ماه رمضان و پدیدار شدن ستارگان:

ولید نقل می‌کند در حالی که چند روزی از ماه رمضان سال ۱۳۷ هـ. سپری شده بود زمین لرزه‌ای بی سابقه در شهر دمشق روی داد و طی آن عده‌ی بسیار زیادی کشته شدند و این همان واقعه است که در روستایی به نام «خرستا» رخ داد. همچنین ستاره دنباله دار را دیدم که در محرم سال ۱۴۵ هـ. با طلوع فجر ظاهر شد و ما آن را تا اواخر محرم در همان قسمت آسمان می‌دیدیم. مدتی ناپدید شد تا این که در غرب آسمان و در سرخی شفق دوباره پدیدار شد و حدود دو ماه یا سه ماه در وسط

آسمان دیده می شد که آن هم ناپدید شد. بعد از چهار سال ستاره‌ای که خیلی به چشم نمی آید و یک ذراع طول در نزدیکی ستاره جدی قرار دارد، در ماه جمادی الثانی و ماه رجب به دور ستاره جدی می گردید تا ناپدید شد. ستاره‌ای دیگر هم که تقریباً به همان اندازه نور داشت از سمت راست قبله شام ظاهر شد و شعله آن از سمت قبله تا سفالینه‌های ارمینه امتداد داشت. ویژگی‌های آن را به پیرمرد کهن سالی از سکاسک‌ها گفتم و به من گفت: «این آن ستاره مورد انتظار نیست». ستاره‌ای هم در سال‌های آخرین عمر ابو جعفر دیدم که ساعتی از شب، دو طرفش آن قدر انحنا پیدا می کرد که چون حلقه‌ای دایره‌ای شکل می شد.

«بخش ۶۱» نشانه‌های از بین رفتن فرمانروایی عباسیان:

از کعب الأخبار نقل شده است: سرخی که در دل آسمان ظاهر می شود نشانه‌ی زوال حکومت فرزندان عباس است، نشانه‌ای دیگر این است که در شرق قحطی خواهد آمد و مصیبتی در غرب ظاهر خواهد شد و قرمزی در آسمان که از مشرق همچون شاخ ظاهر می شود.

«بخش ۶۲» جابر جعفی از امام صادق علیه السلام روایت نموده است: هنگامی که بنی عباس به خراسان برسند در مشرق نزدیکی «ذوالشفا» ستاره‌ای طلوع می کند که خداوند بعد از طلوع آن دستور نابودی قوم نوح علیهم السلام را داد و بدین وسیله آنها را غرق کرد، در زمان ابراهیم در حالی که او را می خواستند در آتش افکنند در آسمان ظاهر شد، همچنین در زمان هلاک فرعون و اطرافیانش و در زمان قتل یحیی فرزند زکریا پدیدار

شد. هنگامی که آن را رؤیت کردید به خدا از شر فتنه‌ها پناه ببرید. طلوع آن بعد از خسوف و کسوف خورشید و ماه خواهد بود و در این زمان است که چندی نمی‌پاید که «أبقع»^۱ در مصر ظاهر می‌شود.

«بخش ۶۳» نشانه‌ای در ماه صفر:

از ابن مسعود نقل شده است که در ماه صفر نشانه و علامتی با رؤیت ستاره‌ی دنباله‌داری ظاهر خواهد شد.

«بخش ۶۴» نشانه‌های ماه رمضان و محرم:

مکحول به نقل از رسول خدا ﷺ می‌گوید: با گذشت دو شب از ماه رمضان نشانه‌ای در آسمان پدیدار می‌شود، در ماه شوال امیدی به نجات نیست و در ماه ذی القعدة غریب و جنگاوران در ساحت‌های نبرد بلند می‌شود، در ماه ذی‌الحجه (اموال) زائران خانه خدا چپاول می‌شود و ماه محرم و آن هم چه محرمی؟!

«بخش ۶۵» ماه رمضان و ستونی درخشان:

عبدالوهاب بن بحث می‌گوید: شنیدم از رسول خدا ﷺ نقل می‌کنند: ستونی درخشان همچون نشانه‌ای در آسمان ماه رمضان ظاهر خواهد شد، ماه شوال، ماه بلا و مصیبت است و ماه ذی القعدة، ماه برخورد و نبرد، در ماه ذی‌الحجه (اموال) حاجیان چپاول می‌شود، و اما محرم که چه محرمی خواهد بود؟!

«بخش ۶۶» نشانه و علامتی در ماه رمضان:

۱. ابقع: مرد بسیار زیرک که خود را از دام بلاها و گرفتاری‌ها می‌رهاند.

ابوهریره از رسول خدا ﷺ نقل می‌کند: نشانه‌ای در ماه رمضان است، در شوال گروهی ظهور و بروز پیدا می‌کنند، در ذی القعدة رزم و میدان نبرد است، در ذی الحجه حاجیان را غارت می‌کنند و در ماه محرم حرام خداوند را حلال می‌کنند، در صفر درگیری رخ می‌دهد، در دو ماه ربیع الاول و ربیع الثانی گروه‌ها و قبایل به منازعه با هم برمی‌خیزند، اما شگفت‌تر از همه آن چیزی است که بین دو ماه جمادی و رجب روی می‌دهد؛ در آن وقت ماده شتری چابک بهتر از قریه‌ای صد هزار نفری است.

«بخش ۶۷» هاتفی آسمانی در ماه رمضان نام شخصی را صدا می‌زند: حوشب به نقل از رسول خدا ﷺ بیان می‌کند: در ماه رمضان صدایی است و در شوال بلایی و در ذی القعدة درگیری قبیله‌ای و در ذی الحجه غارت حاجیان و در ماه محرم است که هاتفی آسمانی صدا بلند می‌کند؛ بدانید که برگزیده‌ی آفرینش الهی فلان شخص است به سخنش گوش فرادهید و از او فرمان‌برداری کنید.

«بخش ۶۸» ستونی از آتش در مشرق زمین و ذخیره‌سازی یک سال غذا:

ابن معدان می‌گوید: ستونی از آتش از مشرق زمین هویدا خواهد شد که ساکنان زمین آن را مشاهده می‌کنند هر کسی که با این واقعه مواجه شود باید برای خانواده‌اش یک سال خوراک و غذا ذخیره کند.

«بخش ۶۹» نشانه‌ی رضانی و انباشت غذا:

کثیرین مرة می‌گوید: نشانه‌ای که در ماه رمضان تکوین می‌یابد در

آسمان خواهد بود و پس از آن اختلاف و ناسازگاری در میان مردم رخنه می‌کند. اگر در آن زمان در قید حیات باشی تا می‌توانی خوراک و غذا ذخیره کن.

«بخش ۷۰» نشانه‌ای در عصر حکومت سفیانی دوم:

از زهری نقل شده است: از زمان ظهور سفیانی و استیلاء او، نشانه‌ای را در آسمان می‌بینی. دو حدیث با یک مضمون از کثیر بن مرة نقل شده است که می‌گفت: هفتاد سال است که منتظر بروز نشانه و علامت حادثه‌ی ماه رمضان‌ام.

«بخش ۷۱» ستاره نشانه می‌شود.

ولید می‌گوید روایتی به من رسیده است که ستاره‌ای با دنباله‌ای نورانی و قابل رؤیت از روی زمین قبل از ظهور مهدی از شرق آشکار می‌شود و مانند قرص ماه شب چهارده می‌درخشد. آن سرخی و ستارگانی که ما موفق به دیدنشان شده‌ایم نشانه‌های مورد نظر نیستند. ویژگی ستاره‌ای که نشانه بودن آن را اثبات می‌کند در ماه صفر یا دو ماه ربیع‌الثانی و ربیع‌الاول و یا در ماه رجب در کرانه‌های آسمان پیوسته تغییر مکان می‌دهد و در آن زمان است که سلطان وقت، به همراه ترکان حرکت می‌کنند در حالی که گروهی از مردم با بیرق و پولاد از آنها پیروی می‌کنند.

«بخش ۷۲» خورشید دوبار در ماه رمضان قبل از ظهور امام مهدی علیه السلام

می‌گیرد:

شریک می‌گوید روایتی به من رسیده است که بیان می‌کند خورشید

قبل از ظهور مهدی دوبار در ماه رمضان می گیرد.

«بخش ۷۳» نشانه‌ی نابودی عباسیان:

از کعب نقل شده است: هلاک بنی عباس برای شما همراه با ترس و مصیبت خواهد بود. بین بیست تا بیست و چهار ستاره، شهابی را که مانند قرص ماه نورانی است، پرتاب می کنند و آن ستاره با صدای بلند از آسمان سقوط می کند تا زمانی که در مشرق جای می گیرد. سپس چون مار به خود می پیچد که چیزی نمانده دو سر آن به هم برسد و در یک شب دو زمین لرزه‌ی نحس اتفاق می افتد که مردم را دچار بلای سختی می کند.

«بخش ۷۴» نشانه‌های از بین رفتن حکومت بنی عباس:

از ابوهریره نقل شده است: در ماه رمضان صدای شدیدی به گوش خواهد رسید به حدی که خوابیده را از خواب برمی خیزاند و زنان آ راسته‌ی پرده نشین را بیرون می آورد، در ماه شوال امید کمی به نجات وجود دارد، در ذی القعدة گروهی از قبایل به سمت هم دیگر به راه می افتند، در ماه ذی الحججه خون‌ها ریخته خواهد شد و اما محرم و آن هم چه محرمی؟! و این جمله راسه مرتبه گفت و این‌ها نشانه‌های پایان حکومت آن است.

«بخش ۷۵» بلا در زمان ویران شدن شام:

عبدالله بن عمر از نبی مکرم اسلام ﷺ روایت کرده است: مردم تا کوبیده شدن رأس (سر) در آسایش خواهند بود و زمانی که رأس یعنی شام کوبیده شود مردم از بین می روند از کعب سؤال کردند: کوبیدن

رأس چیست؟ پاسخ داد: تخریب شام.

«بخش ۷۶» استمرار بلای شام تا آن که منادی آسمانی ندا می‌دهد که حاکم شما فلانی است:

از سعید بن مسیب نقل شده است: فتنه‌ای در شام پدیدار خواهد شد که هرگاه از سوی فرو می‌نشیند هیاهو و غوغای آن از سوی دیگری سرباز می‌کند و این امر آن قدر ادامه می‌یابد تا هاتف آسمانی ندا می‌دهد که حاکم و امیر شما فلانی است. ابن طاووس می‌گوید: احمد بن منادی در کتاب «الملاحم» این گفته را کامل‌تر نقل نموده است.

«بخش ۷۷» یمن از جمله پناه‌گاه‌هایی که از فتنه‌ها در امان است: مهاجر می‌گوید: در آن زمان که فتنه‌ی مغرب رخ می‌دهد آماده‌ی حرکت به سمت یمن شوید چون در غیر آن سرزمین کسی نجات پیدا نمی‌کند.

«بخش ۷۸» کوه ابراهیم خلیل علیه السلام هم از بلاها محفوظ است: وحید بن عطا از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل کرده است: کوه «ابراهیم» خلیل کوه مقدسی است زیرا وقتی که نشانه‌های (عذاب) در میان قوم اسرائیل رخ از چهره گشود خداوند به سوی موسی علیه السلام وحی فرستاد: به خاطر گناهانتان به سوی کوه خلیل بگریزید.

«بخش ۷۹» سواحل دریا نیز امن و محفوظ است: از کعب نقل شده است: فتنه‌ای چون شب تاریک و ظلمانی بر سر شما سایه گستر می‌شود و خانه‌ی مسلمانی نمی‌ماند که در آن وارد

نشود. گفته شد: در این صورت که کسی از آن نجات پیدا نمی‌کند. کعب جواب داد: کسی که در زیر شاخه‌هایی که در حد فاصل بین او و دریا است بنشیند از همه سالم‌تر خواهد ماند. در سال صد و بیست و دو خانه‌ی من دچار حریق خواهد شد. راوی می‌گوید: خانه‌اش طبق گفته‌اش در همان سال دچار آتش‌سوزی شد و سوخت.

«بخش ۸۰» آن که بهتر از همه نجات می‌یابد:

از ضمرة بن حبیب نقل شده است: ساحل نشینان و ساکنان حجاز بیشتر از همه‌ی مردم از فتنه‌ی شمشیر و مصیبت‌های می‌یابند.

«بخش ۸۱» مؤمنی که خوابیده باشد از فتنه‌های می‌یابد:

از شخصی کوفی که گویا نامش مسافر است روایت شده است که علی علیه السلام فرمود: در آن زمان هر مؤمن که در خواب باشد نجات می‌یابد. در روایتی دیگر از او سؤال شد که منظور از خواب چیست؟ پاسخ داد: منظور این است که خاموش و ساکت است و در آن فتنه مطلبی در مورد او ظاهر و هویدا نشود.

«بخش ۸۲» فرورفتن عده‌ای در زمین نشانه‌ای از نشانه‌های ظهور:

در پایان روایتی چنین بیان شده که: صخری راهی کوفه می‌شود و سواره نظام خود را در آنجا مستقر می‌کند. اسیرانشان را برای او می‌آورند و این اوضاع ادامه دارد تا زمانی که خبر ظهور مهدی از مکه به او می‌رسد، او هم گروهی را از کوفه به طرف حضرت (عج) می‌فرستد که در زمین فرومی‌روند.

«بخش ۸۳» هفتاد و دو روز:

از ابوحنیفه روایت شده است: فاصله زمانی بین قیام پرچم سیاه در خراسان و سعید بن صالح و قیام مهدی علیه السلام و فرمانبرداری از او هفتاد و دو روز است.

«بخش ۸۴» مدتی بعد از ظهور سفیانی، مهدی علیه السلام ظهور می‌کند:

از ابی قبیل نقل شده است: از طایفه بنی‌هاشم فردی به قدرت می‌رسد که امویان را - به جز عده کمی - قتل عام می‌کند و به غیر امویان کاری ندارد. مدتی می‌گذرد تا مردی از امویان قیام می‌کند. او در ازای هریک مرد، دو مرد را می‌کشد و تا آنجا پیش می‌رود که به جز زنان کسی را باقی نمی‌گذارد. پس از این جریان مهدی (عج) ظهور می‌کند.

«بخش ۸۵» هنگامی که هیاهویی از بیابان شام برمی‌خیزد نه سفیانی

خواهد بود و نه بیابانی:

از تبعی نقل شده است: در آن زمان که هیاهو و غوغا در بیابان شام رخ می‌دهد نه بیابانی خواهد بود و نه صحرائی. لیث می‌گوید: این هیاهو و غوغا در «طبریه» است و به حدی بود که من در خیمه خوابیده بودم و از شدت آن بیدار شدم و پر و بال‌ها را می‌شکند این واقعه را مردم طبریه در شب می‌بینند.

«بخش ۸۶» هیاهو و صدای مهیب در زمان سفیانی دوم:

ارطاة می‌گوید: در زمان سفیانی دوم، چنان صدایی مهیب به گوش خواهد رسید که هر ملتی و قومی گمان می‌کند که هر آن‌چه در نزدیکی آنها بوده نابود شده است.

«بخش ۸۷» زمان و مدت حکومت سفیانی:

یزید بن ابی حبیب به نقل از رسول خدا ﷺ می گوید: قیام سفیانی بعد از سال سی و هفت اتفاق خواهد افتاد. از ابن عباس هم نقل شده اگر ظهور سفیانی در سال سی و هفت واقع گردد بیست و هشت ماه حکمرانی می کند و چنانچه در سال سی و نه ظهور پیدا کند نه ماه بر مسند قدرت خواهد بود.

«بخش ۸۸» تصرف مصر توسط سفیانی:

از حدیفه نقل شده است: هنگامی که سفیانی قدم در سرزمین مصر می گذارد چهار ماه قتل عام می کند و ساکنان آن سرزمین را به بند اسارت می کشد. در چنین اوضاعی زنان فغان و زاری می کنند عده ای به علت تجاوز به آنها، گروهی از مصیبت کشته شدن فرزندانشان، دسته ای از ذلت کنونی و عزت از دست رفته و عده ای هم از اضطراب مردن.

«بخش ۸۹» منفور شدن شهر مصر:

از کعب نقل شده: مصر مانند بصره مورد نفرت واقع می شود.

«بخش ۹۰» حمعسق:

عبیده بن عمر می گوید: در مجلسی که علی رضی الله عنه، عمر، ابن مسعود و ابن عباس (رضی الله عنهم) و گروهی از صحابه حضور داشتند، از حدیفه در مورد (حرف مقطعه) حمعسق سؤال شد؛ جواب داد: «عین» عذاب است، «سین» سال قحطی و خشکسالی و «حاء» نمایانگر عده ای و «قاف» گروهی در آخر الزمانند.

عمر سؤال کرد: از چه تیره ای هستند؟ حدیفه پاسخ داد: آنها

فرزندان عباس هستند که در شهری به نام «زوراء» هستند عده‌ی بسیاری در این شهر قتل عام می‌شوند و «ساعت و وقت» موعود بر آنان به پا می‌خیزد.

ابن عباس عرضه داشت: چنین نیست، بلکه حرف «قاف» انداختن و فرو بلعیده شدن (در زمین) است. عمر به حدیفه گفت: تو تفسیر آن را دقیق بیان کردی و ابن عباس معنی آن را نیکو بیان کرد. این سخن به عده‌ای برخورد و عمر و عده‌ای از یاران رسول خدا ﷺ مجبور شدند این سخن را پس بگیرند.

از ابن عباس نقل شده است: سپس سفیانی خروج می‌کند و فلانی نیز خروج می‌کند و آن قدر می‌جنگند تا شکم زنان شکافته می‌شود و کودکان در دیگ جوشانده می‌شوند.

از کعب هم نقل شده است: زنان بنی عباس حتماً اسیر می‌شوند و آنها را به روستاهای اطراف دمشق می‌برند.

«بخش ۹۱» تصرف کوفه توسط سفیانی که در مدت ۱۸ شبانه روز، شصت هزار نفر را می‌کشد:

از جراح نقل شده: سفیانی وارد کوفه می‌شود، سه روز اهالی شهر را به اسارت درمی‌آورد. شصت هزار نفر را قتل عام می‌کند و ۱۸ شبانه روز در کوفه می‌ماند و دارایی‌های آن را تقسیم می‌کند... (سپس حدیث را ادامه می‌دهد تا آنجا که) تا زمانی که پرچم‌های سیاه را برای بیعت گرفتن پیمان فرمانبری از مهدی علیه السلام به سوی او گسیل می‌دارد.

«بخش ۹۲» پرچم‌های (سفیانی) بعد از پرچم‌های سیاه بنی عباس است: از محمد بن حنفیه نقل شده در ابتدا، بیرق‌های سیاه عباسی بر پا

می شود، پس از مدتی از ناحیه‌ی خراسان پرچم سیاهی به پا می‌خیزد که کلاه (خود) شان سیاه رنگ و لباسشان سفید است. و طلایه‌دار این سپاه فردی به نام شعیب بن صالح یا صالح بن شعیب است که نسب او به قبیله‌ی تمیم می‌رسد. آنان یاران سفیانی را در هم می‌شکنند تا این که در بیت المقدس اردوگاه خود را مستقر می‌کنند. وی حکومت را برای مهدی آماده می‌کند و سیصد تن از شامیان برگرد او جمع می‌شوند. فاصله‌ی زمانی قیام او و تقدیم حکومت به حضرت مهدی علیه السلام، هفتاد و دو ماه است.

«بخش ۹۳» مهدی (عج) و یاران خراسانی او:

نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله نشسته بودیم که گروهی از جوانان بنی هاشم به پیشگاه او آمدند، رنگ صورتش تغییر کرد، عرضه داشتند: ای رسول خدا صلی الله علیه و آله! چه اتفاقی افتاده است که هنوز در چهره شما چیزی ناخوشایند را می‌بینیم؟ پاسخ داد: خداوند، برای ما اهل بیت، آخرت را بر دنیا برگزید و این اهل بیت من هستند که بعد از من گرفتار بلا و بی‌توجهی و آوارگی اند تا این که گروهی با پرچم‌های سیاه در دست از مشرق می‌آیند، حق را می‌خواهند ولی دو یا سه مرتبه به درخواست آنها اعتنایی نمی‌شود، برای احقاق حق می‌جنگند و پیروز می‌شوند آن چه را که می‌خواهند به آنها می‌دهند ولی آنها از قبول آن سرباز می‌زنند تا این که آن را به فردی از خاندانم برسانند و اوست که زمین را از عدل و داد پر می‌کند همان گونه که از جور و ستم انباشته شده بود اگر کسی از شما در آن زمان بود باید خود را ولو با سینه‌خیز رفتن بر روی برف - به آنها برساند که مهدی همان (شخص) است.

«بخش ۹۴» مهدی و یاورانی از خراسان:

ثوبان می‌گوید: هنگامی که دیدید پرچم‌های سیاه از خراسان به پا می‌خیزند به آنها پیوندید اگرچه مجبور شوید بر روی برف سینه خیز راه بپیمایید زیرا مهدی علیه السلام خلیفه خداوند در آنجا است.

«بخش ۹۵» مقدمه ظهور مهدی، شعیب بن صالح است:

از حسن روایت شده است: مردی چهارشانه، سبزه، با صورتی بی‌مو به نام شعیب بن صالح که غلام بنی تمیم است با چهار هزار سپاه از شهر ری قیام می‌کند لباسشان سفید رنگ و پرچم‌هایشان سیاه است. اینان مقدمه ظهور مهدی (عج) اند و هر کسی را (مخالف) بر سر راه خود بیابند می‌کشند.

«بخش ۹۶» پرچم‌دار حضرت مهدی علیه السلام:

از عمار بن یاسر روایت شده: شعیب بن صالح در زیر پرچم مهدی علیه السلام است.

«بخش ۹۷» جوان هاشمی پیروزی که خالی به کف دست راست دارد و شعیب بن صالح همراه اوست.

جابر از امام باقر علیه السلام روایت نموده: جوانی هاشمی که در کف دست راست او خالی به چشم می‌خورد قیام می‌کند و با پرچم‌های سیاه از خراسان خواهد آمد. پیشاپیش او شعیب بن صالح است و چنان با یاران سفیانی می‌جنگند که آنها را شکست می‌دهند.

«بخش ۹۸» ویژگی دیگر برای پرچم‌دار سپاه مهدی علیه السلام:

از سفیان کلبی نقل شده: پرچم مهدی علیه السلام را جوانی زردگونه و کم

سنّ و سال با طره‌های تُنک در دست دارد که اگر بر کوه‌ها بزند آنها را نابود می‌کند. در روایتی از ولید به رنگ زرد صورت وی اشاره نشده است و در ادامه آن آمده: کوه‌ها را نابود می‌کند تا به ایلیا برسد.

«بخش ۹۹» پرچم‌های کوچک سیاه به پیروی از مهدی علیه السلام می‌انجامد: کعب می‌گوید: در آن وقت که مردم در شام بر اریکه قدرت تکیه زنند و فرد دیگری در مصر در نتیجه اهل شام با مصر درگیر شوند و گروهی از قبایل مصری به اسارت شامیان در آیند و مردی از مشرق با پرچم‌های کوچک سیاه به طرف فرمان‌راوی شام می‌آید این همان کسی است که فرمان‌بردار مهدی خواهد شد. ابو قبیل می‌گوید: سپس مرد سبزه‌ای آنجا را از عدل و داد پر می‌کند و آن‌گاه عزم رفتن به سوی مهدی را می‌کند و سر اطاعت بر آستان او می‌نهد و در زمره یارانش با دشمنانش می‌جنگد.

«بخش ۱۰۰» او که هم نام پیامبر صلی الله علیه و آله است با پرچمی از مشرق یاری می‌شود:

حسن از رسول‌الله صلی الله علیه و آله نقل می‌کند؛ که در مورد بلایی که اهل بیت گرفتار آن می‌شوند صحبت می‌کند و می‌گوید: تا آن که خداوند سیاه پرچمی را از شرق (به یاریشان) می‌فرستند هر که آن را یاری کند خداوند او را یاری می‌کند و هر که آن را خوار و پست بشمارد خداوند او را خوار می‌کند و این امر تا ظهور مهدی - که همانام من است - ادامه دارد او حکومت را در دست می‌گیرد و خداوند نیز او را مورد تأیید خود قرار می‌دهد و یاریش می‌کند.

«بخش ۱۰۱» پرچم سیاه دوّمی بر پرچم اولی غلبه پیدا کرده و آن را در

هم می‌شکند:

جهنی یار رسول خدا ﷺ به نقل از ایشان می‌گوید: هر آینه شورش پرچم سیاه از خراسان آغاز می‌شود و آن قدر کارشان بالا می‌گیرد تا استران خود را به این درختان زیتون که در زمین بی حاصل قرار دارد می‌بندند. سؤال شد: در این سرزمین که زیتونی به چشم نمی‌خورد؟ پاسخ داد: در این جا درختان زیتون کاشته می‌شود و این گروه شورشی اسبانشان را به آن می‌بندند.

همچنین از عبدالرحمن بن آدم نقل شده است: صاحبان پرچم دومین سیاه که بر علیه اولین پرچم قیام می‌کنند اسبانشان را به آن می‌بندند و وقتی وارد این سرزمین می‌شوند خارجی با آنها قیام می‌کند، و از یاران پرچم اولی کسی نیست مگر این که خود را مخفی کرده باشد و همین گروهند که یاران اولین پرچم را شکست می‌دهند.

«بخش ۱۰۲» پرچم‌های عباسی و پرچمی که بعد از آنها برافراشته می‌شود:

سعید بن مسیب از رسول خدا ﷺ نقل کرده است: پرچم‌های سیاه عباسی از شرق قیام می‌کنند و تا آن که خداوند بخواهد می‌مانند مدتی بعد از آن پرچم‌های سیاه کوچکی از مشرق خروج می‌نمایند و علیه فرزندی از نسل ابوسفیان و یاورانش می‌جنگند و سرانجام مطیع حضرت مهدی عجل الله فرجه می‌شوند.

«بخش ۱۰۳» نشانه‌های ورود سفیانی به کوفه:

از ابی‌رزین نقل شده: وقتی سفیانی به کوفه می‌رسد و پیروان آل محمد ﷺ را می‌کشد، مهدی عجل الله فرجه ظهور می‌کند در حالی که شعیب صالح

در زیر پرچم اوست.

«بخش ۱۰۴» پرچم‌های سیاه کوچک خراسان سر به طاعت مهدی فرو می‌آورند:

جابر از امام باقر علیه السلام نقل نموده است: پرچم‌های سیاهی که از خراسان قیام را آغاز می‌کنند وارد کوفه می‌شوند. زمانی که مهدی علیه السلام در مکه ظهور می‌نماید گروهی را مأمور می‌کند تا با رفتن به مکه با او بیعت کنند.

«بخش ۱۰۵» مهدی و نابودی فرزندان جعفر و عباس:

کعب می‌گوید: از جمله علامات ظهور مهدی علیه السلام: سنگ آسیاب عباس به گردش می‌افتد، سپاه پرچم‌های سیاه، اسبان‌شان را در زیتون (های) شام می‌بندند و خداوند (شتر سفید و سرخ موی) را به خاطرشان نابود می‌کند و آنها با دست یافتن بر او هم خودش را و هم خاندانش را قتل عام می‌کنند و به حدی که یک نفر آموی باقی نمی‌ماند مگر این که فراری است یا خود را مخفی نموده است، سفیانی، عباس و بنی جعفر را از بین می‌برد، فرزند جگرخوار بر منبر دمشق می‌نشیند و این که بربرها برای گرفتن مرکز شام شورش می‌کنند.

«بخش ۱۰۶» از بین رفتن توده‌ی نخست به دست گروه دوم:

راوی از حسن نقل می‌کند: خوشبخت‌ترین مردم در زمان توده‌ی اولند و بدبخت‌ترین مردم در زمان توده‌ی دوم. گفت: توده‌ی دوم چه کسانی هستند؟ گفت: ای اباسعید! هشتاد هزار نفر با دل‌های پریشان از مشرق به پا می‌خیزند و توده‌ی نخست را از بین می‌برند.

«بخش ۱۰۷» حوادث پی در پی مدینه:

محمد بن جعفر از علی بن ابی طالب علیه السلام روایت کرده که فرمود: سفیانی به کسی که کوفه را به تصرف درآورده است و آن را در هم کوبیده است نامه‌ای می‌نویسد و به او فرمان رفتن به سوی حجاز را صادر می‌کند. او طبق دستور به حجاز و مدینه می‌رود و از قریشیان و از انصار چهار صد مرد را می‌کشد. شکم‌ها را می‌درد و کودکان را می‌کشد و برادر و خواهری به نام محمد و فاطمه را از قریشیان می‌کشد و بر در مسجد مدینه بر صلیب می‌کشد. ابی رومان از علی علیه السلام نقل می‌کند: سفیانی لشکری را در مدینه مستقر می‌کند سپاه او هر کسی از آل محمد را بیابند می‌کشند و از بنی‌هاشم زنان و مردان بسیاری را به قتل می‌رسانند. در این وقت مهدی علیه السلام و مستنصر از مدینه به مکه می‌گریزند. سفیانی دستور به تعقیب کردن او می‌دهد در حالی که آن دو به حرم امن خداوند پیوسته‌اند. از کعب نقل شده است: با حلال شمردن خون مردم مدینه دست به کشتار می‌زنند و نفس زکیه کشته می‌شود. از ابن عمر نقل شده است: نشانه حادثه مدینه آن است که سلطان مصر به سوی مدینه روانه شود و در روایتی دیگر آمده هنگامی که وارد مدینه شوند تا سه روز ساکنانش را قتل و عام می‌کنند.

«بخش ۱۰۸» راز لشکرکشی سفیانی به شهر مدینه:

از اباقبیل نقل شده است: سفیانی در رأس سپاهی قرار دارد که شهر مدینه را به تصرف در می‌آورند و کشتاری در میان بنی‌هاشم به راه می‌اندازند که زنان حامله نیز در آن قتل عام می‌شوند و دلیل این کارشان قیام فردی از بنی‌هاشم از شرق علیه او و یارانش است. سفیانی (در

مورد این قیام) می‌گوید: این چه مصیبتی است که نه تنها یاران سابقم کشته شدند که اکنون دیگر یارانم هم به قتل می‌رسند. او نیز دستور کشتار (ساکنان مدینه) را صادر می‌کند و چنان قتل عامی به راه می‌افتد که کسی در مدینه شناخته نمی‌شود (چون یا کشته شده‌اند و یا فرار کرده‌اند) حتی زنانشان به صحراها و کوه‌ها و شهر مکه پناه می‌برند و این چنین است که سپاه سفیانی تا چند روز به قتل عام می‌پردازد تا دست از کشتار مردم برمی‌دارند. همه مردم در هول و هراسند تا آن که مهدی علیه السلام در مکه ظهور می‌کند و هر کس که از آنها باقی مانده باشد برگرد و جود او در مکه جمع می‌شوند.

«بخش ۱۰۹» واقعه‌ی حرّة نسبت به حادثه سفیانی که در مدینه اتفاق می‌افتد همچون ضربه تازیانه است:

از ابوهریره نقل شده است: حادثه‌ای در مدینه رخ خواهد داد که در این واقعه غرق خواهد شد و (واقعه) حرّة که در مدینه اتفاق می‌افتد در مقایسه با این حادثه چون ضربه تازیانه است، پس از این حادثه با مهدی بیعت خواهند کرد.

«بخش ۱۱۰» مهدی علیه السلام بعد از قتل سه نفر و مرگ سه نفر و زنده ماندن سه نفر قیام می‌کند:

کیسان که فرد ثقه و مورد اطمینانی است از امیرالمؤمنین علیه السلام نقل نموده مهدی علیه السلام ظهور نمی‌کند مگر این که سه نفر کشته شوند و سه نفر بمیرند و سه نفر باقی بمانند.

«بخش ۱۱۱» از علّائم ظهور زنی در مقابل غذای خود فروخته می‌شود

و ترکان با شتاب به سوی مسلمانان می آیند.

از عمار یاسر نقل شده است: از علائم ظهور مهدی (این است که) ترکان به سوی شما با شتاب روانه می شوند (و بر می گردند)، خلیفه‌ای که مال و ثروت می انباشت می میرد و کودکی به جای او می نشیند که بعد از دو سال از خلافت خلع می شود، جانب غرب مسجد دمشق در زمین فرو می رود، سه نفر در شام قیام می کنند و ساکنان مغرب به مصر می تازند که این نشانه‌ی سفیانی است.

از مردی مغربی نقل شده است: مهدی ظهور نمی کند مگر وقتی که مردی کنیز زیباچهره‌ی خود را برای فروش بیرون می آورد و می گوید کیست که این کنیز را بخرد و هم وزن او غذا بدهد و در چنین فضایی است که مهدی علیه السلام قیام می کند.

«بخش ۱۱۲» هاتف غیبی و ظهور مهدی علیه السلام:

ابی رومان از علی علیه السلام نقل نموده است: زمانی که منادی آسمان ندا می دهد: حق (و حقیقت) در خاندان محمد صلی الله علیه و آله نام مهدی بر سر زبان‌های مردم خواهد افتاد و آن قدر خوشحال و مسرور می شوند که کسی غیر از او را یاد نمی کنند.

«بخش ۱۱۳» نه امیری و نه امیرزاده‌ای:

ابن شوذب از بعضی یاران و همنشینانش نقل می کند: مهدی علیه السلام تا زمانی که قیل و ابن قیل زنده باشند ظهور نمی کند و «قیل» همان امیر و فرمانده است.

«بخش ۱۱۴» سلطنت اموی و عباسی و قیام مهدی علیه السلام:

از ابی قبیل نقل شده است: مردی از تبار بنی هاشم به حکومت می‌رسد و آن قدر از خاندان اموی می‌کشد تا این که به جز عده‌ی محدودی همه‌شان از بین می‌روند ولی از غیر آنها کسی را نمی‌کشد. مدتی بعد فردی از امویان قیام می‌کند و در ازای هر نفر (که کشته شده بود) دو نفر را به قتل می‌رساند و تا آنجا پیش می‌رود که فقط زنان باقی می‌مانند، در چنین زمانی مهدی علیه السلام ظهور می‌کند. بهترین درود و سلام‌ها بر او باد و خداوند گشایش کارش را سریع‌تر قرار دهد.

بخش ۱۵» مهدی و نشانه‌ای دیگر:

از سعید بن مسیب روایت شده است: فتنه‌ای رخ خواهد داد که آغازش بازی کودکانه است، هر گاه در گوشه‌ای آرام شود از گوشه‌ای دیگر تباهی و فساد به بار می‌آورد و همین طور ادامه خواهد یافت تا منادی آسمانی ندا در دهد که آگاه باشید امیر و سلطان شما فلانی است. ابن مسیب با دست خود اشاره کرد و سه مرتبه گفت این امیر حقیقتاً (خواهد بود) و بر حق است.

«بخش ۱۶» ندای آسمانی حق با آل محمد صلی الله علیه و آله است:

از ابی جعفر علیه السلام نقل کرده است: هاتفی آسمانی ندا می‌دهد، هوشیار باشید که حق با خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله است (الحق مع آل محمد صلی الله علیه و آله) و هاتفی از زمین صدا می‌زند هوشیار باشید که حق با خاندان عیسی است (یا شاید هم گفت: با خاندان عباس است [تردید از راوی است]). بی هیچ شک و شبهه‌ای این ندای زمینی از جانب شیطان است تا مردم را به شک بیندازد.

«بخش ۱۷» ندای آسمانی به سوی فلانی بروید:

عبدالرحمن از مادرش که زن سالخورده‌ای بود نقل می‌کند: روزی در زمان فتنه‌ی فرزند زبیر به او گفتم: این فتنه و بلا سبب هلاکت مردم خواهد شد. مادرش در جواب گفت: این طور نیست فرزندم! فتنه‌ای پدیدار خواهد گشت که قامت نظام زندگی مردم خمیده می‌شود تا این که منادی آسمانی ندا می‌دهد: به‌سوی فلان شخص بروید و از او فرمان ببرید.

«بخش ۱۸» منادی آسمانی مردم را به اطاعت «او» فرامی‌خواند و با دستی که (از غیب) ظاهر می‌شود به‌سوی او اشاره می‌شود: از این مسیب نقل شده است: فتنه‌ای در شام رخ خواهد داد که آغاز آن بازی‌ای است کودکانه و چرخ زندگی مردم بر چیزی استوار نمی‌شود و همگرایی آنها از بین خواهد رفت تا این که منادی آسمانی از آسمان فریاد می‌زند: به‌سوی فلانی بروید و از او اطاعت کنید، در این بین دستی آشکار می‌شود که به‌سوی او اشاره می‌کند.

«بخش ۱۹» محرم و گل سرسبد آفرینش:

ابن حوشب از رسول خدا ﷺ نقل نموده است: در ماه محرم منادی آسمانی بانگ بر می‌آورد: بدانید برگزیده‌ی مخلوقات الهی، فلانی است. کلامش را بشنوید و از او در سال غوغا و همه‌مه و فریاد جنگاوران در میدان رزم فرمان ببرید.

«بخش ۱۲۰» کشته شدن نفس زکیه و برادر وی و منادی آسمانی:

از عمّار یاسر روایت شده است: هنگامی که نفس زکیه و برادرش در مکه به‌صورت مرموزی کشته شوند منادی آسمانی بانگ بر می‌آورد:

امیر شما فلانی است و او همان مهدی است که زمین را پیراز حق و عدالت می‌کند.

«بخش ۱۲۱» منادی آسمانی و هویدا شدن کف دستی در آسمان:
از سعید بن مسیب روایت شده است: اختلافات و تفرقه حاکم خواهد شد تا زمانی که کف دستی از آسمان نمایان شود و منادی آسمانی بانگ برآورد: امیر شما فلانی است.

«بخش ۱۲۲» حق و حقیقت با آل محمد ﷺ است:
ابن رومان از علی علیه السلام نقل نموده است: بعد از این که واقعه‌ی فرورفتن اتفاق بیفتد منادی آسمانی در آغاز روز ندا می‌دهد که حق و حقیقت با آل محمد ﷺ است. در پایان روز منادی دیگری ندا می‌دهد، حق با فرزندان عیسی است و این فریاد دومین، بانگی مغرورانه از جانب شیطان است.

«بخش ۱۲۳» روبرو شدن مهدی علیه السلام و سفیانی و بانگ منادی آسمانی:
الزهری می‌گوید: زمانی که مهدی علیه السلام و سفیانی برای جنگ در مقابل هم صف‌آرایی می‌کنند صدایی از آسمان شنیده می‌شود که آگاه باشید! اولیاء الهی یاران فلانی‌اند و منظورش مهدی علیه السلام است. از اسماء نقل شده است نشانه آن کف (دست) است که در آسمان آشکار می‌شود و مردم همه به آن می‌نگرند.

«بخش ۱۲۴» بیعت با مهدی علیه السلام:

از عبدالله بن عمر نقل شده است: مردم با هم مناسک حج و عرفات را بدون پیشوا و امام انجام می‌دهند زمانی که برای انجام اعمال منی به

آنجا می‌روند چیزی (بیماری و یا گزشتی) چون سگ آنها را فرا می‌گیرد و قبایل هم به جان یکدیگر می‌افتند تا اینکه خون از «عقبه» سرازیر می‌شود. آنها (با دیدن این وضعیت) دست به دامن بهترین خود می‌شوند و به پیشگاه او می‌روند در حالی که او صورتش را به سمت کعبه گردانیده است و می‌گریزد. (راوی می‌گوید) گویا هم اکنون به اشک هایش می‌نگرم که از او جاری است.

مردم به او می‌گویند: بیا و حکومت را به عهده بگیر! او پاسخ می‌دهد: وای بر شما چه پیمان‌ها و قرارهایی که نشکستید و چه خون‌های (به ناحقی را) که نریختید. (ولی) سرانجام با آن که ناخشنود است بیعت آنها را می‌پذیرد.

اگر در زمان او می‌زیستید با او بیعت کنید که همین شخص مهدی در آسمان و زمین است. در حدیثی دیگر آمده است: مهدی که از فرزندان فاطمه علیها السلام است از روی ناخشنودی قیام می‌کند و مردم هم با او بیعت می‌کنند.

«بخش ۱۲۵» محرم و منادی آسمانی:

شهر بن حوشب از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل می‌کند: در ماه ذی القعدة جنگ و خونریزی قبایل به پا می‌شود، در ذی الحجة اموال حاجیان غارت می‌شود و در ماه محرم منادی آسمانی بانگ آسمانی خود را سر می‌دهد.

«بخش ۱۲۶» ظهور مهدی زمانی است که مردم از او مأیوسند و یاران و یاوران او شامی و عراقی هستند:

از ابن عباس نقل شده است: مهدی زمانی ظهور می‌کند که یأس و

نامیدی بر مردم حکومت می کند تا آنجا که می گویند (اصلاً) مهدی وجود ندارد! یاران و یاورانش از ساکنان شام اند و تعدادشان به تعداد اصحاب بدر ۳۱۳ نفر است، از شام به سوی او می آیند و او را از درون خانه ای نزدیک صفا (در مکه) بیرون می آورند و با او دست بیعت می دهند در حالی که او از این امر ناخشنود است. به او اقتدا می کنند و دو رکعت نماز مسافر را در نزدیکی مقام اقامه می کنند آن گاه از منبر بالا می رود. قتاده از رسول خدا ﷺ نقل نموده است: توده ای مردم عراق و گروهی از بزرگان شام به نزد او می آیند و در بین رکن و مقام با او بیعت می کنند.

«بخش ۱۲۷» مهدی علیه السلام نه خوابیده را بیدار می کند و نه خونی را می ریزد:

از ابو هریره نقل شده: بین رکن و مقام با مهدی (عج) بیعت می کنند و نه خوابیده را بیدار می کند و نه خونی را می ریزد.

«بخش ۱۲۸» مهدی به همراه پرچم رسول خدا ﷺ ظهور می کند: ابی رومان از علی علیه السلام نقل نموده است: هنگامی که پرچم های سیاه - که شعیب بن صالح همراه با آن است - سواره نظام سپاه سفیانی را به لرزه درمی آورد مردم آرزوی (ظهور) مهدی علیه السلام را می کنند و به دنبال او می گردند تا اینکه از خانه ای در مکه قیامش را آغاز می کند در حالی که پرچم رسول خدا ﷺ با اوست. بعد مردم به امامت او دو رکعت نماز می خوانند با آن که مردم از وجود او در اثر طولانی شدن بلاها ناامید شده بودند. بعد از نماز به سوی آنها برمی گردد و می گوید ای مردم...! بلا در میان امت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و به ویژه خاندان او (بوده) و هست بر ما جفا و

ظلم کردند.

«بخش ۱۲۹» پرچم، پیراهن و شمشیر رسول خدا ﷺ همراه اوست: جابر از امام باقر علیه السلام روایت کرده است: مهدی به هنگام نماز عشاء (پاسی از شب گذشته) در مکه ظهور می‌کند و پرچم، پیراهن و شمشیر رسول خدا ﷺ و علائم و نور (فوق العاده‌ای) و بیان (ویژه‌ای) همراه اوست. بعد از نماز عشاء با صدای بلند فریاد می‌زند: ای مردم! شما را به یاد خدا و جایگاه شما در پیشگاه او متذکر می‌سازم. او حجت (هایش) را استوار نموده و انبیاء را به پیامبری برانگیخته است و کتاب (قرآن) را بر شما نازل کرد (و در آن) به شما فرمان می‌دهد که به او شرک نورزید و به فرمان‌بری از فرامین او و رسولش ﷺ مواظبت کنید و آن‌چه که قرآن آن را زنده می‌سازد زنده کنید و آن‌چه را می‌میراند بمیرانید و یاوران هدایت باشید و پشتیبان تقوا و پارسایی چون که دنیا نابودیش نزدیک است و خبر وداع خود (با شما را) سر می‌دهد و من شما را به خداوند و پیامبرش ﷺ و عمل به کتاب و میراندن باطل و احیاء سنت نبوی دعوت می‌کنم. پس سیصد و سیزده نفر به تعداد جنگاوران مسلمان در جنگ بدر در یک جا جمع می‌شوند بدون قرار و وعده‌ی قبلی، همچون ابر پاییزی، راهبان شب و شیران روز، خداوند سرزمین حجاز را به وسیله‌ی اینان می‌گشاید و آن عده از بنی‌هاشم را که در زندان به سر می‌برند آزاد می‌کند و پرچم‌های سیاه به کوفه می‌رسد و آنجا مستقر می‌شود و گروهی از لشکریانش را برای بیعت گرفتن از مردم با مهدی به سرتاسر عالم گسیل می‌دارد. او (مهدی) ظلم و ظالمان را ریشه‌کن می‌کند و زمینه‌ی اجرای فرامینش در کشورهای مختلف فراهم می‌شود و خداوند قسطنطنیه را توسط او فتح خواهد کرد.

«بخش ۳۰» ارتش مهدی ۱۲۰۰۰ نفر یا ۱۵۰۰۰:

ابن رزین الغافقی از حضرت علی علیه السلام نقل می کند: مهدی علیه السلام حداقل با دوازده هزار نفر و حداکثر با پانزده هزار نفر قیام می کند و ترس و هراس که در دل مخالفان می افتد در پیشاپیش او حرکت می کند. تمام دشمنانی را که با آنها مواجه می شوند به اذن خداوند شکست می دهند، شعارشان «امت، امت» است، در راه خداوند از سرزنش ملامت گران باکی ندارند، در چنین موقعیتی هفت پرچم (ودشمن مخالف) علیه او سرب به شورش می گذارند که همه ی آنها را در هم می شکنند و بر اوضاع مسلط می شود. محبت و نعمت را به مردم باز می گرداند که دیگر بعد از آنها جز شتران باقی نماند. به حضرت عرض کردیم: قاصه و روات چیستند؟ پاسخ داد: چنان قصاص (و سایر حدود) را اجرا می کند که هر که هر چه بخواهد بدون آن که چیزی را فراموش کند بیان می کند (و می داند که می تواند احقاق حقوق کند).

«بخش ۳۱» بین تصرف شام و ظهور آن که نبی صلی الله علیه و آله وعده او را داده است فاصله ای نیست:

رزین از علی علیه السلام نقل می کند: خداوند کسانی را به سوی شامیان می فرستد که اجتماع آنها را از هم می پاشد (و در آن رخنه ایجاد می کند) به گونه ای که در جنگ فرضی با روبهان شکست می خورند. در این زمان مردی از خاندان من با سه پرچم قیام می کند (و افرادی که لشکر او را تخمین می زند) تعداد سپاهیان را بین ۱۲۰۰۰ تا ۱۵۰۰۰ برآورد می کنند. نشانه هاشان «امت، امت» و بر پرچم شان شعار «رجل الملك أو یقتضی له الملك» نگاشته شده است. خداوند همه ی آنها را می کشد و

الفت، همدلی، قاصت و روات را به مسلمین باز می‌گرداند.
ابی رومان از علی علیه السلام مثل همین حدیث را نقل می‌کند ولی در
روایت او قیام با «هفت» پرچم سیاه رنگ آمده است.

«بخش ۳۲» لشکری که سفیانی به سوی مهدی علیه السلام گسیل می‌دارد در
زمین فرو می‌رود.

از علی علیه السلام روایت شده است: زمانی که لشکر سفیانی که قصد مقابله
با مهدی علیه السلام را دارند در پیدا (صحراء) فرو رود و این خبر به گوش اهل
شام برسد به پادشاهشان می‌گویند: مهدی ظهور کرده است پس تو هم
با او بیعت کن و سر اطاعت و فرمان‌بری در پیش او خم نما در غیر این
صورت تو را می‌کشیم. در نتیجه پادشاه گروهی را برای اظهار بیعت
به سوی حضرت علیه السلام گسیل می‌دارد. حضرت (همچنان) به مسیر خود
ادامه می‌دهند تا بیت المقدس را به تصرف خود در می‌آورند و
دارایی‌ها در اختیار او قرار می‌گیرد. در این زمان عرب، عجم، ساکنان
روم و اهل حرب از او اطاعت می‌کنند با آن که حضرت با آنها نجات‌بخش
است (بدون اجبار و کشورگشایی) حضرت هم چندین مسجد را در
قسطنطنیه و سرزمین‌های پایین‌تر بنا می‌کند. پیش از او مردی از
خاندانش با ساکنان مشرق قیام می‌کنند و ۱۸ ماه شمشیر بر دوش
می‌کشد، می‌کشد و مثله می‌کند. سپس به سوی بیت المقدس حرکت
می‌کند که البته مرگ او را در می‌یابد و به آن نمی‌رسد.

مرحوم ابن طاووس می‌گوید: حدیث را همین‌طور دیده‌ام ولی این
روایت دارای اشکال است و خدشه‌پذیر و جای تأمل دارد.

«بخش ۳۳» زمانی که در شام خرابی به بار آید نه سفیانی است و نه

صحرائی:

در آن هنگامی که در شام خرابی به وجود بیاید (قبل از جریان فرو رفتن لشکریان در صحراء) نه صحرائی می ماند و نه سفیانی.
لیث می گوید: این خرابی و ویرانی در طبریه بود در آن زمان (اهل) خیمه از شدت حادثه از خواب بیدار می شوند و اطراف آن خالی می شود و این حال شب طبریه است.

«بخش ۳۴» مردی که فتنه ها را برمی انگیزاند:

از علی علیه السلام نقل می کند: خداوند فتنه ها را به واسطه ی فردی از ما برمی انگیزاند و آنها را خاک نشین ذلیل می کند و چیزی جز شمشیر را به آنها نمی دهد. شمشیر را بر دوش خود می کشد تا می گویند: به خدا قسم او از فرزندان فاطمه علیها السلام نیست که اگر بود به ما رحم می کرد. او بر بنی عباس و بنی امیه چیره می شود.

«بخش ۳۵» مهدی علیه السلام و منادی آسمانی و بیعت سفیانی با مهدی علیه السلام:

از زهری نقل شده است: مهدی در مکه بعد از حادثه فرورفتن در زمین با ۳۱۳ نفر به تعداد اهل بدر ظهور می نماید و با سپاه سفیانی روبه رو می شود و از زین اسبها و جهاز شتران سپر دفاعی درست می کنند در این روز صدایی از آسمان به گوش می رسد که: آگاه باشید اولیاء الهی اصحاب فلانی اند. ظهور حضرت موجب فرود آمدن سختی ها و تنگناها بر یاران سفیانی می شود. حضرت در همین حال به سوی شام پیشروی می کنند و با سفیانی روبرو می شوند و او بیعت حضرت را می پذیرد و (غائله خاتمه می یابد) مردم از اقصی نقاط جهان به سوی او هجوم می آورند و همو است که زمین را آکنده از عدل و

عدالت می‌کند.

«بخش ۳۶» سفیانی حکومت را به حضرت علیه السلام واگذار می‌کند:
ابوبکر از بزرگان و اساتید خود روایت می‌کند: سفیانی همان کسی
است که خلافت را به او علیه السلام واگذار می‌کند.

«بخش ۳۷» مهدی علیه السلام تابوت (صندوق) سکینه و تورات و انجیل را
از داخل غاری در انطاکیه بیرون می‌کشد:
از کعب نقل شده است: مهدی علیه السلام گروهی را برای مبارزه و جنگ با
روم گسیل می‌دارد و به همراه ده نفر تابوت سکینه را از غار انطاکیه
بیرون می‌آورد این تابوت (صندوق) حاوی تورات موسی علیه السلام و انجیل
عیسی علیه السلام است و در میان پیروان هر یک از آن دو با کتاب آسمانی‌اش
قضاوت می‌کند.

«بخش ۳۸» هدایت مهدی علیه السلام به سوی پنهان است:
از کعب نقل شده است: مهدی را مهدی می‌گویند چون که به
حقیقتی (مردم را) راهنما می‌شود که پوشیده و پنهان است و هموست
که تورات و انجیل را از سرزمینی بنام انطاکیه بیرون می‌آورد. در
حدیث دیگری آمده است: تورات را سالم و کهنه نشده و تازه از انطاکیه
بیرون می‌آورد.

«بخش ۳۹» با (عدالت مهدوی) عدل مهدی به آنجا می‌رسد که اگر
چیزی (به ناحق) در زیر دندان آسیاب کسی باشد آن را از جای خود
بیرون می‌کشد و به صاحبش برمی‌گرداند.

جعفر بن سیار شامی گفت: عدالت مهدوی به آنجا می‌رسد که اگر چیزی (به ناحق) در زیر دندان آسیاب کسی باشد آن را از جای خود بیرون می‌کشد و به صاحبش برمی‌گرداند.

«بخش ۱۴۰» پرچم برافراشته‌ی رسول خدا ﷺ:

از عبدالله بن شریک نقل شده است: پرچم برافراشته شده‌ی رسول خدا ﷺ همراه مهدی است؛ ای کاش در عصر او بودم (در حالی که جوانم و پا به سن نگذاشته‌ام) او را می‌توانستم ببینم.

«بخش ۱۴۱» نوشته‌ی پرچم مهدی، جمله بیعت از آن خداوند است: از نوف بکالی نقل شده: نوشته‌ی پرچم حضرت مهدی (عج) این است که بیعت از آن خداوند است؛ «البيعة لله».

«بخش ۱۴۲» بخشش مهدی به مساکین:

ابی رؤبه می‌گوید: سیره‌ی مهدی عجل الله فرجه در مورد فقیران و بیچارگان بخشش زیاد و گشاده‌دستی فراوان است.

«بخش ۱۴۳» جبرئیل در پیش روی او و میکائیل از پشت سر:

کعب از قتاده نقل می‌کند: بهترین مردم مهدی است، یارانش و کسانی که با او بیعت می‌کنند شامل کوفیان و ساکنان یمن و رزم‌آوران شام‌اند. در پیش روی او جبریل و در پس او میکائیل است. در میان مخلوقات خداوند محبوب است. خداوند فتنه را به دست او خاموش می‌سازد و در زمین به حدی امنیت را برقرار می‌سازد که یک زن به همراه پنج زن دیگر بدون همراهی مردی راهی حج می‌شوند و از

چیزی هراس ندارند و خداوند زمین و آسمان را با خیر و برکت می‌سازد.

«بخش ۱۴۴» مهدی (عج) (مردم را) به بعضی سفرهایی از تورات راهنمایی می‌کند:

از کعب نقل شده است: به مهدی، مهدی اطلاق شده است به دلیل آن که بعضی از سفرهای تورات را نشان می‌دهد، آنها را از درون کوه‌ها بیرون می‌آورد یهودیان مردم را به آنها دعوت می‌کنند و به واسطه‌ی این کتاب‌ها حدود سی هزار نفر مسلمان می‌شوند.

«بخش ۱۴۵» رضایت زمینیان:

سعید از پیامبر اسلام ﷺ نقل می‌کند: زمینیان و آسمانیان، همه از او راضی و خشنود می‌شوند. در آسمان قطره‌ای نمی‌ماند که نباریده و در زمین گیاه و سبزه‌ای نمی‌ماند که سبز نشده باشد. نعمت‌ها آن قدر زیاد می‌شوند که حتی زندگان آرزوی زندگی مجدد مردگان را دارند.

«بخش ۱۴۶» گنج‌ها را استخراج و ثروت را تقسیم می‌کند و...

قتاده از نبی مکرم ﷺ نقل کرده: او گنج‌ها را استخراج و ثروت‌ها را تقسیم می‌کند و در زمان او اسلام به اوج رشد خود خواهد رسید.

«بخش ۱۴۷» ثروت‌ها را پراکنده می‌سازد:

ابونصرت از ابوسعید از رسول خدا ﷺ نقل می‌کند: اموال و ثروت‌ها را بی‌شمار پراکنده و پخش می‌کند و زمین را از عدالت آکنده می‌سازد همان‌گونه که ستم در آن رواج یافته بود.

«بخش ۱۴۸» مردم آن گونه که زنبور عسل به ملکه‌ی خود احتیاج دارد دست بر دامن او می‌زنند:

ابوسعید از پیامبر نقل کرده: مسلمانان عصر او همان‌گونه که زنبور عسل بر گرد ملکه‌ی خود اجتماع می‌کنند (و به او احتیاج دارند) بر گرد او جمع می‌شوند و دست بر دامن او می‌زنند. زمین را از عدل و داد پر می‌کند همان‌گونه که ستم و ظلم در همه جا رخنه کرده بود و مردم همان‌گونه که در ابتدای کار زندگی می‌کرده‌اند به زندگی خود ادامه می‌دهند در حالی که نه خوابیده‌ای را از خواب بیدار می‌کند و نه قطره‌ی خونی را به ناحق بر زمین می‌ریزد.

«بخش ۱۴۹» مدت حکومت او:

ابوسعید از پیامبر ﷺ نقل کرده: زمین را از عدالت پر می‌کند، همان‌گونه که قبلاً از جور و ستم پر شده بود و مدت حکومتش هفت سال است.

«بخش ۱۵۰» طاووس آرزوی زندگی در زمان مهدی را می‌نمود:

از طاووس نقل شده است: دوست داشتم نمیرم و عصر مهدی را که در آن به نیکوکاران پاداش عنایت می‌کند و (با عفو) به گناهکاران نیز پاداش داده می‌شود درک می‌کردم.

«بخش ۱۵۱» وضعیت کودکان و بزرگسالان در زمان مهدی ﷺ:

عباس می‌گوید: در عصر مهدی ﷺ کودک و خردسال آرزو دارد که بزرگسال باشد و بزرگسال آرزو دارد که به خردسالی و کودکی

بازگردد.

«بخش ۵۲» نعمتی بی‌همتا:

ابوسعید از رسول خدا ﷺ روایت کرده که فرمود: اَمْتَم در عصر مهدی عجله از چنان نعمتی برخوردار می‌گردد که هرگز این چنین متنعم نبوده‌اند. آسمان باران خود را فراوان و سیل آسا به روی زمینیان می‌فرستد و زمین در درون خود چیزی را نرویانده نمی‌گذارد و مال و ثروت، بسیار بی‌ارزش خواهد شد و در آن زمان فردی بلند می‌شود و می‌گوید: ای مهدی! به من چیزی بده! او هم می‌گوید: بگیر.

«بخش ۵۳» تابوت سکینه از دریاچه‌ی طبریه سربرمی‌آورد و آشکار می‌شود:

سلیمان بن عیسی گفت: به دست مهدی عجله تابوت سکینه از دریاچه‌ی طبریه سربرمی‌آورد و تابوت را به سمت بیت المقدس می‌آورند و در جلوی او قرار می‌دهند. هنگامی که یهودیان آن را مشاهده می‌کنند به جز عده‌ای کم همگی ایمان می‌آورند. پس از مدتی مهدی عجله می‌میرد.

«بخش ۵۴» بی‌نیازی در دل‌های بندگان به ودیعت نهاده می‌شود: از مردی از ساکنین مغرب نقل شده است: در زمان ظهور، بی‌نیازی و قناعت در دل‌های بندگان به ودیعت نهاده می‌شود به حدی که حضرت می‌گویند چه کسی نیاز به پول دارد؟ به جز یک نفر هیچ کس نزد او نمی‌آید. آن شخص مال را بر روی دوش خود حمل می‌کند تا به دورترین نقاطی که انسان‌ها در آن زندگی می‌کنند می‌رسد و با خود

می گوید: این کار درست نیست که از این جا جلوتر بروم و باز می گردد و مال را به حضرت باز می گرداند و به آن حضرت می گوید: مالت را بگیر که من به آن نیازی ندارم.

«بخش ۵۵» کار مهدی در یک شب اصلاح می شود:
محمد بن حنیفه از علی بن ابی طالب علیه السلام از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت می کند که: خداوند کار مهدی را در یک شب درست می کند.

«بخش ۵۶» گنج و ثروت کعبه، از آن جوانی است قریشی:
طاووس می گوید: عمر بن خطاب از خانه کعبه به شگفت آمده بود در آن حال گفت به خدا قسم نمی دانم این گنجینه های سلاح و مال درون کعبه را همین گونه که هست بگذارم و یا آنها را در راه خدا تقسیم کنم؟ علی بن ابی طالب علیه السلام به او گفتند: از این کار بگذر تو که مالک و صاحب کعبه نیستی. صاحب آن جوانی است قریشی که در آخر الزمان این گنجینه ها را بین مردم تقسیم می کند.

«بخش ۵۷» اولین پرچم مهدی علیه السلام:
از ارطأة نقل شده است: اولین بیرقی که مهدی برافراشته به سوی ترکان می فرستد، آنها را شکست می دهد و آنها را اسیر و اموالشان را به غنیمت می گیرد سپس به سوی شام روانه می شود و آن را به تصرف خود در می آورد. بعد از مدتی بندگانی را که همراه او هستند آزاد می کند و بهایشان را به یارانش می پردازد. در حدیث دیگری آمده است نوجوانی زرد چهره با محاسن اندک با پرچم او علیه السلام قیام می کند که اگر با کوه ها در افتد آنها را متلاشی می کند. (در روایتی که از ولید به ما رسیده

است کلمه‌ی زردچهره (اصفر) نیامده است).

«بخش ۱۵۸» شمایل مهدی علیه السلام:

ابوسعید از نبی مکرم صلی الله علیه و آله نقل نموده است: مهدی علیه السلام دارای ابروانی روشن و نورانی است با بینی میان برجسته. در روایتی دیگر آمده است که حضرت صلی الله علیه و آله فرمود: من از او نورانی ترم.

«بخش ۱۵۹» خشوع مهدی علیه السلام:

از کعب نقل شده است: مهدی در برابر خداوند چون شیشه فروتن و خاشع است. (شاید وجه مشترک آنها، فروشکستن آنها با اندک اشاره‌ای باشد).

«بخش ۱۶۰» دیگر شمایل مهدی علیه السلام:

قاسم بن عبدالرحمن از شخصی که اسم او ذکر نشده است از علی بن ابی طالب علیه السلام نقل می‌کند: مهدی که از اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله است در مدینه به دنیا می‌آید هم نام پدرش است. به بیت المقدس هجرت می‌کند. ریش او، پرپشت و دارای چشمان سیاه و دندان‌های درخشان است. در صورتش به وضوح خالی روشن به چشم می‌خورد. بر روی شانهاش نشانه‌ی پیامبر صلی الله علیه و آله است. با پرچم مربع شکل سیاه و مخملی پیامبر صلی الله علیه و آله قیام می‌کند. از زمان فوت رسول خدا صلی الله علیه و آله به خاطر منعی که وجود داشت دیده نشده بود. سه هزار ملک با زدن بر پشت و روی مخالفان به او کمک می‌کنند. سن حضرت در هنگامه ظهور بین ۳۰ تا ۴۰ سال است.

«بخش ۱۶۱» جوانی قریشی:

طاووس از علی بن ابی طالب رضی الله عنه روایت می کند: مهدی، جوانی قریشی و در زمره مردان خاص است.
ارطأة می گوید: مهدی ۶۰ ساله است، از پدرش نقل می کند ابروان او رضی الله عنه کمانی و زیبا و دارای چشمان درشتی است، از حجاز قیامش را آغاز می کند و تا نشستن بر روی منبر دمشق (مسند قدرت) کارش را پی می گیرد، سن او ۱۸ سال است.
ابن طاووس می گوید: شاید اختلاف در عمر ناشی از تشخیص متفاوت کسانی است که او را می بینند هر چند که عمر حضرت بیشتر از حدس آنها باشد.

«بخش ۶۲» پسر فاطمه رضی الله عنها و نام او:

عبدالله از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل کرده است: مهدی همان من و پدرش هم نام پدر من است. راوی می گوید: بسیار می شد که اسم پدرش را ذکر نمی کردند (مرحوم ابن طاووس چند روایت را مشابه این روایت ذکر می کند).

از قتاده نقل شده است: به سعید بن مسیب گفتم: آیا مهدی حق است (و حقیقت دارد) جواب داد: (و) از قریش هم هست. به او گفتم از چه طایفه ی قریشی؟ گفت از بنی هاشم، از نسل عبدالمطلب، پرسیدم از نسل چه فرزندی از فرزندان او؟ گفت از نسل فاطمه رضی الله عنها.

از کعب نقل شده است: مهدی از نسل فاطمه رضی الله عنها است. زرین حبیش از علی رضی الله عنه نقل می کند که فرمود: مهدی از ما و از نسل فاطمه رضی الله عنها است.

«بخش ۶۳» فرورفتن سپاه سفیانی:

از ابی رومان نقل شده است: با رسیدن سفیانی به مصر سپاهی را

به سوی مکه روانه می‌کند که مردم را با تخریب بیشتری نسبت به حادثه در هم می‌کوبد تا زمانی که به صحرا می‌روند در زمین فرو بلعیده می‌شوند.

«بخش ۶۴» در زمین فرورفتگان:

قتاده از رسول خدا ﷺ روایت کرد: از شام لشکری به سمت مکه فرستاده می‌شود و به صحرا می‌رسند در این زمان زمین آنها را فرو می‌بلعد (در حدیث دیگری): این از علائم قیام و ظهور مهدی عج، است.

«بخش ۶۵» سرانجام فرستادگان به سوی مکه:

ابی رومان از علی ع نقل می‌کند: زمانی که سپاه در جستجوی قیام کنندگان در مکه در صحرا اردو می‌زنند، بلعیده می‌شوند در حالی که منادی از زیر پایشان صدا می‌زند: «وَلَوْ تَرَىٰ إِذْ فَزِعُوا فَلَا فَوْتَ وَأُخِذُوا مِنْ مَّكَانٍ قَرِيبٍ»؛^۱ اگر می‌دیدى وقتی را که می‌ترسند و راه فراری در پیش روی آنها نیست و از مکانی نزدیک برای (عذاب) گرفته می‌شوند. فردی از این سپاهیان در جستجوی شتر ماده‌اش از لشکریان جدا می‌شود و زمانی که برمی‌گردد کسی را از آنها نه می‌یابد و نه خبری از آنها به دست می‌آورد و او همان کسی است که دیگران را از سرنوشت آنها آگاه می‌کند.

«بخش ۶۶» فرورفتن سپاهی که به سمت مدینه می‌آید:

از ابن مسعود نقل شده است: سپاهی به سمت مدینه اعزام می شود که بین دو مکان فرو خورده می شوند و نفس زکیه کشته می شود. در ادامه ابن مسعود جریان آن سپاه را برای آنها شرح داد.

از کعب نیز روایت شده است: سپاهی که با دوازده هزار نیرو به سمت مکه به راه می افتد در بیداء در زمین فرو می روند.

○ مرحوم ابن طاووس می گوید: ظاهر اخبار و روایات این است که سپاهی که در زمین فرو می رود همان است که به سمت مکه اعزام می شود ولی ممکن است هم اعزامی به سمت مدینه و هم اعزامی به سوی مکه صورت گرفته باشد. در روایتی آمده است که صحرائی که در آن واقعه‌ی خسف (فرو رفتن در زمین) واقع می شود همان صحرای بیداء مکه است. در روایت منادی بیداء را خداوند جل جلاله ذکر می کند و البته در بعضی روایات جبرئیل ذکر شده است.

○ بیان یاقوت در معجم البلدان در مورد کلمه «بیداء»: بیداء نام سرزمینی است با پوشش نرم، حد فاصل مکه و مدینه ولی به مکه از مدینه نزدیک تر است و از سمت مشرق مقابل ذوالحلیفه قرار می گیرد. در روایت وارد شده است: گروهی قصد جنگ (و ویرانی) کعبه را در سر می پروراندند، زمانی که در بیداء اطراق کردند خداوند جبرئیل را فر فرستاد و او دستور داد ای سرزمین بیداء آنها را فرو ببر.

«بخش ۶۷» علامت ظهور مهدی علیه السلام:

عبدالله بن عمر می گوید: زمانی که سپاه در سرزمین بیداء در زمین فرو رود این حادثه جزء علامت های ظهور مهدی (عج) به شمار می رود.

«بخش ۶۸» نشانه ای به همراه خورشید:

از علی بن عبدالله بن عباس نقل شده: مهدی قیام نمی‌کند تا این که نشانه‌ای به همراه خورشید ظاهر شود.

«بخش ۶۹» مردی لنگ از جانب مغرب:

از کعب روایت شده: نشانه‌ی قیام مهدی علیه السلام پرچم‌هایی است که طلایه‌دار آن مردی مغربی و لنگ از قبیله کنده است.

«بخش ۷۰» نشانه‌ای دیگر، سفیانی:

از ابی صادق نقل شده: مهدی تا زمانی که سفیانی از غارها برنخیزد قیام نمی‌کند. شاید منظور از غارها، غارهایی است که در مصر واقع شده‌اند....

«بخش ۷۱» گسترش ظلمت و قیام مهدی علیه السلام:

هارون بن هلال از امام باقر علیه السلام نقل می‌کند: تا تاریکی و ظلمت فراگیر نشود مهدی علیه السلام قیام نمی‌کند.

«بخش ۷۲» کفر آشکار:

در حدیثی نقل شده: تا زمانی که آشکارا خدا انکار نشود مهدی ظهور نمی‌کند.

«بخش ۷۳» هفت نفر از هر نه نفر:

از ابن سیرین نقل شده است: مهدی زمانی قیام می‌کند که از هر نه نفر، هفت نفرشان کشته شوند.

«بخش ۷۴» مدت حکومت حضرت:

از أرطاة نقل شده: مدت حکمرانی مهدی چهل سال است. ضممة بن حبیب می گوید: مهدی سی سال زندگی می کند.

«بخش ۷۵» حکمرانی حضرت هفت یا هشت یا نه سال: ابوسعید از رسول خدا ﷺ نقل می کند: مهدی بعد از آن که حکومت را در دست می گیرد، هفت، هشت یا نه سال زندگی می کند.

«بخش ۷۶» قتاده از رسول خدا ﷺ نقل می کند: به ما روایتی این گونه رسیده است که نبی مکرم اسلام ﷺ فرمود: مهدی هفت سال حکومت می کند (و بعد می میرد).

«بخش ۷۷» هفت یا نه سال: ابی الصدیق از رسول الله ﷺ نقل می کند: هفت یا نه سال زندگی می کند. در بعضی روایات که سندهای متفاوتی دارند آمده است که هفت سال حکم فرمایی می کند.

«بخش ۷۸» مدت حکومت مهدی ﷺ: ابوسعید از رسول خدا ﷺ؛ مهدی ﷺ اگر در میان امت زمان کمی حکومت کند هفت سال است و اگر بیشتر (مقدر شود که) حکومت کند هشت یا نه سال است. در روایتی آمده است: مهدی هفت سال و دو ماه و چند روز حکومت می کند. سلیمان بن عیسی نیز روایتی را نقل می کند که مهدی ﷺ ۱۴ سال حکومت می کند.

«بخش ۷۹» ابن عباس، مهدی ﷺ را به معاویه می شناساند:

از ابن عباس نقل شده که در گفت‌وگویی که با معاویه داشت بیان کرد: فردی از خاندان ما در آخر الزمان پدید می‌آید که در هفت سال پایانی حکومتش فتنه‌ها و آشوب‌هایی برپا خواهد شد در نتیجه او هم از غصه و غم جان می‌دهد. بعد از او مردی از ما که دو خال بر روی دست خود دارد به حکومت می‌رسد که به وسیله‌ی او فتح - فتح روم و اعماق - واقع می‌شود.

«بخش ۸۰» منادی و آن کسی که مردم با او بیعت می‌کنند:
 از اُرطاة گفته شده: در گرد کسی که با او بیعت می‌کنند جمع می‌شوند و به او می‌نگرند، در این حال صدایی را می‌شنوند که نه شبیه صدای انسان و نه شبیه صدای جن است که: با فلانی (که او را به اسمش صدا می‌زند) بیعت کنید چه او نه از هیچ گروهی از مردم نیست و برعکس آنها خلیفه‌ای است از اهل یمن.

«بخش ۸۱» تباهی اسلام:

ابراهیم از پدرش و او از علی علیه السلام نقل می‌کند: فتنه‌ها چنان تباهی به بار می‌آورد که کسی (به دنبال) گوینده‌ی کلمه‌ی «لا اله الا الله» (مسلمان) می‌گردد و نمی‌یابد. برخی گفته‌اند نمی‌توان «الله الله» گفت. پیشوای دین را در آن روزگار به خاطر خطایش تأدیب می‌کنند تا خداوند گروهی را بسان ابرهای پاییزی برمی‌انگیزاند و من اسم امیرشان و جایگاه خواباندن شترانشان را می‌دانم.

«بخش ۸۲» مدت سلطنت و فتوحات خلیفه‌ی هاشمی:

محمد بن حنیفه می‌گوید: خلیفه‌ای از طایفه‌ی بنی‌هاشم به شهر

بیت المقدّس می آید و آن را چنان می سازد که مثل و مانندی ندارد، زمین را از عدالت و برابری آکنده می کند. ۴۰ سال بر مسند حکومت می نشیند و معاهده‌ی صلحی با روم در هفت سال آخر حکومتش می بندد.

ولی مدّتی که می گذرد خیانت می کنند و علیه او شورش و در «عمق» اجتماع می نمایند، او از غصّه و اندوه می میرد. پس از او مردی از بنی هاشم می آید که آنها را در هم می شکند و قسطنطنیه را می گشاید به سمت رومیه لشکرکشی می کند و آن را فتح می کند. گنجینه‌های آن را و سفره‌ی سلیمان پسر داوود را بیرون می آورد آن گاه به بیت المقدّس برمی گردد. دجال در زمان او ظهور می کند و عیسی بن مریم از آسمان نزول می کند و پشت سر او نماز می خواند.

«بخش ۸۳» مهدی علیه السلام و تصرف هند:

از کعب روایت شده: پادشاهی از بیت المقدّس سپاهی را روانه‌ی هند می کند و آن را تصرف می نماید. گنجینه‌هایش را می گیرد و شهر بیت المقدّس را با آن زیباسازی می کند و در آن زمان پادشاهان یمن را، دست بسته به خدمت او می برند. سپاه وی در سرزمین هند تا ظهور دجال می ماند.

«بخش ۸۴» مهدی و فتح هند و شرق و غرب عالم:

پادشاهی را که در بیت المقدّس حکومت می کند به سرزمین هند می فرستد و آن را فتح می کند و کنترل آن را به دست می گیرد، گنجینه‌هایش را به بیت المقدّس می برد و شهر را با آن زیبا و آراسته می کند و کسانی را که در غل و زنجیر کرده‌اند به پیشگاه او می آورند.

شرق و غرب عالم را به تصرف درمی‌آورند و تا زمان خروج دجال در سرزمین هند می‌مانند.

«بخش ۸۵» فتح کشورها و غنائم:

عبدالله بن مسعود در حدیثی از رسول اکرم صلی الله علیه و آله نقل کرده: به قلعه‌ای و یا شهری حمله‌ور نمی‌شوند به جز این که حداکثر ظرف سه روز به تصرف آنها دربیاید و به سمت خلیج روانه می‌شوند. خلیج چنان مد پیدا می‌کند که که لبریز می‌شود. در این حال ساکنین قسطنطنیه می‌گویند: صلیب آب دریا را برای ما بالا آورد و مسیح هم یاور ماست. شب هنگام که می‌خوابند در صبحگاهان آب دریا خشکیده است و در زمین خشک شده‌ی خلیج اردوگاه خود را برپا می‌کنند. مسلمانان شهر کفر را در شب جمعه تا صبح با حمد و زبان‌گویای به ذکر الله اکبر و لا اله الا الله... به محاصره درمی‌آورند. در طول شب نه کسی خواب به چشمانش می‌آید و نه از پا می‌نشیند. در صبح دم مسلمانان تکبیری را بین دو برج سرمی‌دهند. رومیان می‌گویند: تاکنون با عرب‌ها می‌جنگیدیم ولی از این به بعد با پروردگاران می‌جنگیم، خداوند شهرمان را به خاطر آنها ویران کرده است و در هم کوبیده است. بعد از فتح، مسلمانان در آن شهر اندکی توقف می‌کنند، طلا را با سپرها به پیمان می‌زنند، خردسالانی که به اسارت درآمده‌اند تقسیم می‌شوند بدان حد که سهم هر جنگاور به سیصد دوشیزه می‌رسد و تا زمانی که خداوند بخواهد از آنها بهره‌مند می‌شوند. مدتی می‌گذرد تا دجال قیام می‌کند. خداوند قسطنطنیه را به دست گروهی که بندگان خوب الهی‌اند می‌گشاید و مرگ و مریضی و بیماری را از آنها برمی‌دارد تا زمانی که عیسی بن مریم (از آسمان) نزول می‌کند و به همراه او با دجال

می جنگد.

«بخش ۸۶» عیسی بن مریم پشت سر خلیفه‌ی مسلمانان نماز می خواند:

از ابی امامة باهلی نقل شده است: رسول خدا ﷺ سخنی از دجال به میان آوردند، امّ شریک به حضرت ﷺ عرض کرد: مسلمانان در آن روز (در چه وضعیتی) هستند؟ پاسخ فرمود: در بیت المقدسند. دجال قیام می کند تا آنها را به محاصره درآورد. اما پیشوای مسلمانان انسان صالحی است، گفته می شود: نماز صبح را به امامت تو می خوانیم. زمانی که تکبیر می گوید وارد نماز می شود و عیسی بن مریم از آسمان به پایین می آید، هنگامی که آن مرد را می بیند او را می شناسد، قدمی به جلو می نهد، عیسی دستش را بین شانه هایش قرار می دهد و می گوید: امامت جماعت را به عهده بگیر که نماز جماعت به خاطر تو برپا شده است. عیسی نماز را پشت سر او می خواند و می گوید: در را بگشایید درحالی که به همراه دجال هفتاد هزار یهودی تا دندان مسلح وجود دارند. زمانی که دجال به عیسی علیه السلام می نگرد همچون سرب روی آتش ذوب می شود. دجال پا به فرار می گذارد و عیسی به او می گوید: باید ضربه ای به تو بزنم که آن ضربه را از دست نخواهم داد. (او را تعقیب می کند) به او می رسد و با ضربه ای او را به قتل می رساند. چیزی از آفریدگان الهی نمی ماند مگر آن که فراریان یهود را با تکلم معرفی می کند. هر سنگی و درختی و جنبده ای به سخن در می آید و می گوید: ای بنده ی خدا و ای مسلمان! این یهودی است او را بکش، مگر درخت «فرقد» را که از درختان یهود است. عیسی در میان امت من حاکم عادل و امامی دادگر است. صلیب را می کوبد و خوک را می کشد، جزیه را بر

قرار می‌کند، صدقه را وامی‌نهد در آن زمان گرگی به گوسفند حمله نمی‌برد، کینه و دشمنی از بین می‌رود و درنده‌خویی حیوانات آن قدر از بین می‌رود که کودکی دستش را در کندوی عسل می‌گذارد ولی آسیبی نمی‌بیند و دختر بچه‌ای با شیری روبرو می‌شود و گزندی نمی‌بیند و شیر همچون سگ از شتران و گرگ از گوسفندان مراقبت می‌کند و دارایی جز برای (کیان) اسلام نیست. زمین چون سفره‌ای نقره‌ای می‌شود و گیاهان همچون زمان آدم علیه السلام رشد می‌کنند. چند نفر با یک قرص نان یا یک انار سیر می‌شوند. قیمت گاو چنین و چنان است (ارزان) و ارزش اسب بیشتر از چند درهم نیست.

«بخش ۸۷» عیسی علیه السلام به مهدی علیه السلام اقتدا می‌کند:

کعب می‌گوید: عیسی در کنار پل سفید واقع در دروازه شرقی دمشق از آسمان هبوط می‌کند. پاره ابری او را حمل می‌کند دست بر شانه دو فرشته زده است. دو جامه پوشیده است: یکی روی لباس هایش و دیگری را بر تن نکرده است، زمانی که به پایین می‌نگرد چیزی مانند لؤلؤ از سرش فرومی‌ریزد. یهودیان پیش او می‌آیند و می‌گویند ما اصحاب و یاران تویم. می‌گوید دروغ گفتید. آن گاه مسیحیان می‌گویند: ما یاران و صحابی تویم. می‌گوید: دروغ گفتید، اصحاب من تنها مهاجرانی هستند که باقی مانده‌ی جنگاورانند. آن گاه به مکان اجتماع مسلمانان می‌آید و مشاهده می‌کند که خلیفه‌شان به عنوان امام، نماز اقامه می‌کند. عیسی علیه السلام گامی به عقب می‌گذارد زمانی که خلیفه‌ی مسلمین او را می‌بیند و می‌گوید عیسی نماز را به امامت جماعت تو اقامه کنیم. عیسی می‌گوید نه شما برای یاورانت نماز را اقامه کنید. چون خواست خداوند این است که وزیر باشم و نه امیر. خلیفه

مهاجرت کنندگان دو رکعت نماز را می خواند در حالی که میان مؤمنین فرزند مریم (س) است.

در حدیثی دیگر حذیفه بن یمان از رسول خدا ﷺ نقل می کند: عیسی از آسمان پایین می آید و مردم مقدمش را گرمی می دارند و از این امر بسیار خوشحالند و (علت این امر) راستگویی رسول خدا ﷺ است (که قبلاً این مطلب را پیش بینی کرده بود) آن گاه به مؤذن می گوید: (اذان بگو تا) نماز را به پاداریم. مردم از او می خواهند که نماز را به جماعت او بخوانند (اما) او جواب می دهد، باید به امامتان مراجعه کنید و او باید برای شما نماز بگذارد که او نیکو پیشوایی است. مردم به امامت او نماز جماعت را برپا می دارند و عیسی ﷺ هم در میان آن جمعیت است.

«بخش ۸۸» مهدی از اولاد فاطمه ﷺ است:

زهری می گوید: مهدی ﷺ از فرزندان فاطمه ﷺ است.

«بخش ۸۹» مهدی از اولاد علی ﷺ است:

عاصم از علی ﷺ روایت کرده: او (مهدی) فردی از خاندان من است.

«بخش ۹۰» کلام ابن عباس به معاویه:

ولید از ابن عباس نقل می کند که به معاویه گفت: خداوند مهدی را از ما خاندان پیامبر برمی انگیزاند.

«بخش ۹۱» مهدی و ائمه از خاندان پیامبرند:

مکحول از علی بن ابی طالب ﷺ می گوید: به رسول الله ﷺ عرضه

داشتم مهدی علیه السلام مثل ما از پیشوایان هدایت است و از ماست و یا از غیر ما؟

جواب فرمود: او از ماست. دین آن گونه که با ما آغاز شده است با ما خاتمه پیدا می‌کند و به واسطه ماست که آنها را همان طور که از گمراهی شرک نجات پیدا کردند (و ما سبب این امر بودیم) از گمراهی و ضلالت فتنه‌ها نجات می‌دهیم و این خداوند است که به واسطه ما که بعد از دشمنی‌های حاصل از فتنه‌ها الفت و مودت را در میان قلب‌ها برقرار می‌کند همان گونه که بعد از دشمنی‌های زمان شرک و جاهلیت در میانشان الفت ایجاد کرد.

«بخش ۹۲» مهدی از عترت پیامبر صلی الله علیه و آله است:

عائشه از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل می‌کند: او فردی از ما اهل بیت است و همان گونه که من با (کمک) قرآن جنگیدیم او هم با سنت من به جنگ (یاوه سرایان) می‌رود.

«بخش ۹۳» پیکار با سنت و قرآن:

قتاده از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل می‌کند: مردی از خاندان من است که همان گونه من با قرآن علیه دشمنان پیکار کردم او با سنت من (علیه دشمنان دین) می‌جنگد.

«بخش ۹۴» فردی از اهل بیت:

ابوسعید خدری از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل کرده: او فردی از اهل بیت من است.

«بخش ۹۵» قیام مهدی و شدت آن:

از عبدالله بن عمر: فردی از فرزندان حسین علیه السلام از شرق قیام می کند که اگر بر کوه ها زند آنها را نابود می کند و در کوه ها راه و جاده می سازد.

«بخش ۹۶» مهدی و نماز جماعت:

از عبدالله بن عمر نقل شده: مهدی همان است که عیسی بن مریم در پیشگاه او فرود می آید و در پشت سرش نماز می خواند.

«بخش ۹۷» فردی از خاندان من:

ابوسعید خدری از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل کرده: مهدی فردی از خاندان من است.

«بخش ۹۸» مهدی از ما اهل بیت است:

محمد بن حنفیه از علی بن ابی طالب علیه السلام و او از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل کرده: مهدی از ما اهل بیت است.

○ عبدالله بن عمر می گوید: فتنه ها و آشوب های مردم پنج مورد است که دو تا از آن گذشته و سه مورد باقی مانده است. مصیبت ترک ها، رومیان و دجال که بعد از او دیگر مصیبتی و آشوبی نیست. در کلامی دیگر می گوید: فتنه ها سه تا هستند: دو تا از آنها رفته است و یکی باقی مانده است و آن هم آشوب ترکان در جزیره است.

○ از رسول الله صلی الله علیه و آله نقل شده است: دجال در حوالی کرمان فرود می آید با هشتاد هزار سیاهی که صورت هایی مانند سپرهای پهن دارند و ردا بر تن و نعلین موئین در پا می کنند.

○ از کعب نقل شده: ترکان قیام می کنند و چیزی جز سرزمین قطیعه آنها را باز نمی دارد و قربانی بزرگ خداوند و در میان آنهاست.

○ از حذیفه نقل شده: او به اهل کوفه خطاب کرد؛ گروهی با چشمانی کوچک از میان شما قیام خواهند کرد با بینی‌هایی پهن و رخسارهایی چون سپرهای پهن آهنی. نعلین مویی در پا می‌کنند. سوارانشان، اسبهایشان را بر درخت و خرما می‌بندند و از شکاف‌های فرات آب می‌خورند.

○ گروهی به نزد عبدالله بن عمر آمدند و پرسیدند: از اهل کدام سرزمینند؟ عرضه داشتند عراق. گفت به خدا سوگند که خدایی جز او نیست «بنی قنطورا» شما را با شتاب از خراسان و سیستان بیرون می‌کنند تا به شهر ابله (بصره) برسند و هیچ اسبی در آن باقی نمی‌ماند. بعد از آن گروهی را به سوی ساکنان بصره می‌فرستند که یا از شهر ما بیرون بروید و یا به شما حمله می‌کنیم. در نتیجه مردم سه دسته می‌شوند: گروهی به کوفه می‌روند و گروهی به حجاز و دسته‌ای هم به سرزمین بادیه، سرزمین عرب‌ها می‌روند و بدین ترتیب وارد بصره می‌شوند و یک سال در آن رحل اقامت می‌افکنند، آن‌گاه به سوی کوفه رومی‌آورند (و به آنها پیام می‌فرستند) یا شهر ما را ترک کنید و یا این که به شما هجوم می‌آوریم و آنها نیز به سه دسته تقسیم می‌شوند گروهی راهی شام می‌شود، عده‌ای به حجاز می‌روند و دسته‌ای به سرزمین بادیه سرزمین عرب‌ها. عراق در آن هنگام نه در آن دره‌می پیدا می‌شود و نه پیمانانه (کمبود مواد غذایی و درهم ریختگی اقتصادی) همه و همه در زمان حکمرانی کودکان اتفاق خواهد افتاد و سوگند به خدا این پیشامد به وقوع خواهد پیوست و این جمله را سه مرتبه تکرار کرد.

○ ابوهریره از نبی ﷺ نقل کرده: ساعت (زمان موعود) فرا نمی‌رسد تا با ترکان سرخ چهره، تنگ چشم و پهن بینی که صورت‌هایی عریض همچون سپر دارند، نجنگید.

○ ابی هریره می گوید: اولین گروهی که وارد سرزمین عرب ها می شوند، دارای صورت های برافروخته و سرخ اند گویا سپر های عریض و پهن اند. عمر گفت: مسلمانان دشمنانی دارند که صورتشان چون سپر چرمی و چشمانشان چون وزغ است به آنها کاری نداشته باشید همان گونه که آنها به شما کاری ندارند.

○ تبیع گفت: زمانی که پرچم های زرد وارد مصر می شود آن را به تصرف در آورند و از منبر آن بالا می روند (قدرت را در دست می گیرند) شامیان باید سرداب هایی در زمین بکنند که این بلا و سختی است.

«بخش ۹۹» آتش در آخرالزمان:

ابوهریره گفت: آتشی بیرون می آید و گردن شتران را در شب نورانی می کند، از این آتش پرهیز کنید.

ابن طاووس می گوید: در ضمن حدیث آمده است که گردن شتران را نورانی خواهد کرد ولی قائل به این نیست که در «بصری» اتفاق می افتد. لذا ممکن است آتشی که در حجاز شعله ور می شود همین آتش باشد چون آن آتش گردن شتران را نورانی و روشن کرد.

○ از کعب نقل شده است: دور نیست که آن زمانی که آتشی از یمن زبانه بکشد و مردم را به سوی شام بکشاند. سحرگاهان و در وقت خواب به همراه مردم است (در هر حالتی) گردن های شتران از نور در «بصری» روشن خواهد شد، زمانی که این خبر به گوشتان رسید به شام بروید.

○ زهری می گوید: آتشی از حجاز زبانه می کشد که گردن های شتران را در بصری روشن خواهد کرد.

○ از پیامبر ﷺ روایت شده است: آتشی که در «عدن» شعله‌ور می‌شود موجب می‌گردد مردم شب را با میمون‌ها و خوک‌ها (محل زندگی حیوانات) به سربرند و تمام چیزهایی را که از دست می‌دهند در اثر این واقعه است.

○ أرطاة می‌گویند: آتشی و دودی به مدت ۴۰ شبانه روز در مشرق زمین به پا خواهد بود.

○ روزی عمر بن خطاب در مکه به مردم گفت: ای اهل یمن! قبل از این که دو حادثه اتفاق بیفتد مهاجرت کنید؛ حادثه اول از جانب حبشه است که بر شما می‌شورند تا به همین نقطه‌ای که من هستم برسند و دومین حادثه، آتشی است که از عدن زیانه می‌کشد، مردم، جنبندگان، حیوانات وحشی و درندگان را از مکان زندگی‌شان می‌کوچاند، زمانی که آتش پا می‌گیرد به پا می‌ایستند و زمانی که گسترش پیدا می‌کند به راه می‌افتند.

کعب می‌گویند: زمانی که انسانی و یا جنبنده‌ای بلغزند آتش به او می‌گوید: شب راهی شدی و باز گردانده شدی، باید دیروز راهی می‌شدی که به بصره می‌رسیدی. آتش ۴۰ سال پایدار خواهد ماند و کسی نمی‌تواند از گرمای آن استفاده کند و اگر خود را با آن گرم کند جهنمی نوشته می‌شود و به حدی است که کافران می‌گویند: این همان آتشی است که با وعده داده شده است. در آن وقت در چه وضعیتی خواهید بود در حالی که آن نشانه‌ی بزرگ را می‌بینید؟! به شرق زمین نگاه کنید می‌بینید که شعله‌ور است، به غرب نگاه می‌کنید آن را به صورت شعله سبزرنگی می‌یابید. اما شما ازدواج می‌کنید و می‌خندید آیا شما را از کارهایی که امروز انجام می‌دهید باز خواهد داشت به خداوند کعب سوگند که (نتیجه‌ی) کارهایتان زمانی که به آتش

می نگرید خواهید دید.

«بخش ۲۰۰» سخنی در مورد ترکان:

عبدالله بن عمر می گوید: چیزی نمانده است که فرزندان قنطورا فرزند کنکر شورش کنند و اهالی خراسان را به سرعت آواره کنند و آن قدر پیشروی می کنند که اسبانشان را وارد رود «أبله» می کنند و به بصریان پیام می فرستند که یا به ما ملحق شوید و یا شهر را تخلیه کنید، سه گروه به آنها ملحق می شود، سه گروه دیگر به سوی اعراب می روند و سه گروه باقی مانده به سوی شام روانه می شوند.

○ کعب: ترکان «آمد» در کنار دجله و فرات پیاده می شوند و از آن دو می نوشند و بر مسلمانان حیره و جزیره می تازند، کسی نمی تواند با آنها مقابله کند تا خداوند برف و سوز شدیدی به همراه توفان و یخ بر سر آنها فرو می فرستد. آنها را از بین می برد پس از مدتی می ایستند، حاکم مسلمانان بر پا می خیزد و به مردم می گوید: ای مسلمانان! آیا گروهی جان های خود را به خداوند می بخشند (و راهی می شوند تا) بنگرند که سرنوشت این قوم چه شد. ده سوار دعوت او را اجابت می کنند او هم آنها را به ساز و برگ مجهز می کند و زمانی که به آنها می رسند همه را مرده می بینند، باز می گردند و می گویند: خداوند آنها را هلاک کرد و شرشان را از سر شما باز داشته است و دیگر کسی از آنها باقی نمانده است.

○ کعب: ترکان حتماً وارد جزیره خواهند شد و اسبانشان را از آب فرات می نوشانند و خداوند طاعون را بر آنها به عنوان بلا فرو می فرستد و کسی از آنها به جز یک نفر نجات نمی یابد.

از عینیه نقل شده: سربه شورش برمی دارند و کسی جز رود فرات

جلوی آنها را نمی‌گیرد. جنگاوران و دلیران و سواران پیکار در آن روز از «قیس عیلان» اند آنها ترک‌ها را به بیچارگی می‌کشانند و بعد از آن هم دیگر ترکی نخواهد بود.

○ مکحول از نبی ﷺ روایت کرده: ترک‌ها دو بار شورش می‌کنند اولین آن شورش‌ی که از نتایج آن خراب شدن آذربایجان است و شورش‌ی که از جزیره اتفاق می‌افتد. مرکب‌هایشان را پنهان می‌کنند، خداوند مسلمین را بر آنها پیروز می‌گرداند و قربانی بزرگ شرک خداوند در میان آنها است و دیگر حادثه‌ای است که ترک‌ها سبب آن باشند به وقوع نخواهد پیوست.

○ عبدالله بن عمر گفت: بزودی فرزندان قنطورا اهالی خراسان و سیستان را به سرعت آواره می‌کنند و به حدی جلو می‌آیند که مرکب‌هایشان را به نخل‌های ایبله می‌بندند و به اهل بصره پیام می‌فرستند که زمین را به ما تحویل دهید والا بر شما هجوم می‌آوریم. در نتیجه به سه دسته تقسیم می‌شوند؛ گروهی به عربها و گروهی به شام و گروهی به دشمن می‌پیوندند. نشانه‌ی فرارسیدن وقت این حوادث حکمرانی کم‌خردان احمق بر تمام شئون حکومتی است.

○ از پیامبر ﷺ است که: گروهی از فرزندان بنی قنطورا بر سرزمینی به نام بصره یا بصیره حمله‌ور می‌شوند و تا رودی که به آن دجله گفته می‌شود و دارای درختان خرما‌ی زیادی است - پیشروی می‌کنند. مردم به سه دسته تقسیم می‌شوند؛ گروهی به اصل خود می‌پیوندند و نابود می‌شوند، دسته‌ای علیه خود دست به اقداماتی می‌زنند و به همین خاطر کفر را پیشه می‌کنند و عده‌ای زن و فرزند و خانواده خود را می‌گذارند و (با متجاوزان) دست به پیکار می‌زنند؛ خداوند هم پیروزی و فتح را نصیب‌شان می‌کند.

○ نعیم از نبی مکرم ﷺ نقل کرده: مردم به سه دسته تقسیم می شوند: گروهی باز می ایستند و دسته‌ای به پدرانشان در سرزمینی با گیاهان خوشبو ملحق می شوند و گروهی هم رهسپار شام می شوند که این‌ها از همه بهترند.

○ ابی هریره گفت: صاحب چشمان وزغ مانند، چهره‌ای همچون سپرهای چرمی، معرکه‌ای بین دجله و فرات و معرکه‌ای در مرج حمار و جنگی و معرکه‌ای در نزدیکی دجله به پا می کنند و سبب می شود که اجازه‌ی نامه ورود به شام (و مالیات آن) در اول روز صد دینار و در آخر روز افزایش پیدا کند.

○ بریده از پدرش و او از رسول خدا ﷺ شنید که: گروهی با صورت‌های پهن، چشمان تنگ و با سیمایی مانند سپر چرمی امتم را آواره می کنند و سه مرتبه آنها را به جزیره العرب می رانند. در نخستین باری که آنها را از پشت سر می رانند با فرار کردن نجات می یابند. در مرتبه‌ی دوم گروهی از آنها به هلاکت می رسند در آخرین بار همه‌ی آنها نابود می شوند. آنان همان ترکانی هستند که به خداوند سوگند مرکب‌هایشان را به ستون‌های مسجد مسلمانان خواهند بست.

○ عبدالله بن عمر گفت: نزدیک است که بنو قنطورا شما را از سرزمین عراق بیرون برانند. سؤال کردم: آیا به این سرزمین باز می گردیم؟ جواب داد: تو آن را می خواهی؟ گفتم بله. جواب داد: بلی به شما بد نخواهد گذشت.

○ ابن ذی الکلاع می گوید: پیش معاویه بودم که نامه‌ی رسانی از «ارمنیه» آمد و نامه‌ای را آورد. معاویه با خواندن آن خشمگین شد و نویسنده‌ی دربارش را فراخواند و گفت: جوابش بنویس و از جمله چیزهایی را که بیان کرد: ترکان بر مرزهای سرزمین تو هجوم می آورند

و موفق به تحقق اهداف خود می‌شوند. تو کسی را برای جستجوییشان می‌فرستی و آنها او را می‌کشند. مادرت به عزایت این کار را دو مرتبه تکرار نکن و آنها را تحریک ننما و از آنها چیزی نکشید. چون از رسول خدا ﷺ شنیدم که می‌فرمود: ترکان به زودی به سرزمینی با گیاهان خوش (و یا دارای مردمان ضعیف و سست) می‌رسند.

مکحول از پیامبر اسلام ﷺ نقل کرده: ترکان دو بار سر به شورش می‌گذارند: نخست آذربایجان را تخریب می‌کنند و دومین بار به سرعت وارد رود فرات می‌شوند.

○ کعب گفته: ترکان به سرعت به سوی فرات می‌شتابند گویا من مرکب‌های زردرنگ آنها را که در کنار رود فرات صف بسته‌اند می‌بینم.
○ نعیم از پیامبر ﷺ روایت کرده: خداوند مرگ را بر سپاهیان‌شان فرو می‌فرستد یعنی مرکب‌هایشان را هلاک می‌کند و قربانی بزرگ خداوند در میان آنها است و بعد از آنها دیگر ترکی نخواهد بود.

○ ابن مسعود گفت: گویا ترکان را می‌بینم که بر پشت اسب‌های تیز گوش نشسته‌اند و اسب‌های خود را نزدیکی رود فرات می‌بندند.

○ عبدالله بن عمرو بن عاص گفت: نزدیک است که بنی قنظورا اسب‌ها را از سرزمین عراق بیرون کند. سؤال شد آن‌گاه باز خواهیم گشت؟ پاسخ داد برگشتن را بیشتر دوست دارید (بلی) برخواید گشت و زندگی خوبی خواهید داشت.

○ حسن از رسول خدا ﷺ روایت کرد: از نشانه‌های ساعت (موعود) این است که با گروهی که چهره‌هایی چون سپر عریض و پهن دارند و با گروهی که نعل‌هایشان از هواست می‌جنگید. گروه اول را که همان ترکان باشند و گروه دوم را که همان کردها هستند مشاهده کردیم. اگر نشانه‌های زمان موعود را می‌دیدید گویا که آن را سالیان مشاهده

می‌کنی.

○ جابر بن عبدالله از حدیفة نقل کرد: خیلی نخواهد گذشت که با جلوگیری عجم‌ها (غیر عرب‌ها) نه درهمی و نه پیمانهای (نه مالی و نه غذایی) به عرب نخواهد رسید. خیلی نخواهد گذشت که با جلوگیری رومی‌ها نه دیناری و نه مقداری غذا حتی به اندازه یک مد (مقدار کمی) به آنها نخواهد رسید.

○ ابی هریره از پیامبر ﷺ نقل کرده: ساعت (موعود) فرامی‌رسد تا زمانی که با گروهی که چهره‌هایی پهن و عریض همچون سپرهای آهنین دارند بجنگید و ساعت (موعود) فرامی‌رسد تا زمانی که با گروهی که کفش موپین به پا دارند وارد جنگ شوید.

○ از پیامبر ﷺ نقل شده است: زمان (موعود) فرامی‌رسد تا وقتی که با عده‌ای با دماغ‌های بزرگ و چشمان کوچک و با سیمایی به سان سپر آهنی بجنگید.

○ عبدالله بن حسن گفت: در سال ۶۷ افزایش قیمت رخ می‌دهد در سال ۶۸ مرگ و میر، در سال ۶۹ اختلاف، در سال ۷۰ غارت صورت می‌گیرد آن گاه بعد از هفتاد به واسطه فردی از خاندانم آرام می‌گیرند و آرامش حاکم می‌گردد و به همین علت بخشش و بهره‌زمان او کم خواهد شد (چون تعداد فقیران کاهش پیدا می‌کند) و مردم براساس وعده‌ای با یکدیگر تجارت می‌کنند.

حدیفة می‌پرسد: مردم آن زمان چگونه‌اند؟ گفت: شامل رحمت‌های پروردگارتان هستند و از دعوت پیامبرتان بهره‌مند.

○ جبیر بن نفیر می‌گوید از رسول خدا ﷺ سؤال شد: در مورد آینده به ما خبر ده؟ فرمود: به شما می‌گویم که بعد از پیامبرتان دچار اختلاف می‌شوید و یکدیگر را می‌کشید. در سال ۱۲۵ جزع و فزع شدیدی

همه‌گیر خواهد شد و بنی‌امیه خلیفه را به قتل می‌رساند. در سال ۱۳۳ اگر توله سگی را تربیت کنید بهتر از این است که (فلان) بچه را تحت تربیت خود درآورید و در سال ۱۵۰ کفار ظهور و بروز پیدا می‌کنند. در سال ۱۶۰ خوراک و مواد غذایی را برای دو سال ذخیره کن و در سال ۱۶۶ رهایی! رهایی است. در سال ۱۷۰ تا ۱۸۰ سلطنت پادشاهان از آنها گرفته می‌شود در سال ۱۹۰ بلا و مصیبتی بر گناهکاران و مجرمان (فرود می‌آید) در سال ۱۷۲ باران سنگ و فرورفتن در زمین و مسخ و تغییر صورت انسان به حیوان و یا به طور کلی غیر انسان و آشکار شدن کارهای زشت و در سال ۲۰۰ عذابی مقدر می‌شود که مردم را در بازارها غافلگیر می‌کند.

○ جبیر بن نفیر از رسول خدا ﷺ نقل کرده: بعد از بیست و پنج سال که من از دنیا بروم، اصحابم دچار اختلاف می‌شوند و یکدیگر را می‌کشند. در سال ۱۲۵ پریشانی و اضطراب شدیدی به وجود می‌آید و بنی‌امیه خلیفه‌ای را می‌کشند. در سال ۱۳۳ اگر کسی توله سگی را در دامن خود تربیت کند بهتر از آن است که فرزندی را تربیت کند. در سال ۱۵۰ ملحدان بروز و ظهور پیدا می‌کنند. در سال ۱۶۰ به مدت یک یا دو سال (قحطی و) گرسنگی روی می‌دهد در زمان وقوع این قحطی باید غذا و خوراک ذخیره کند و شهابی از شرق به مغرب می‌افتد و نابودی که صدای آن را همه کس می‌شنود. در سال ۱۶۶ هر کسی که در دست مردم قرضی دارد باید قرض خود را از آنها بگیرد و هر کس دختری دارد او را شوهر دهد و اگر کسی بی‌همسر است (تا می‌تواند ازدواج نکند) و اگر کسی همسری دارد از او کناره بگیرد. در سال ۱۷۰ سلطنت پادشاهان را از آنها می‌گیرند و در ۱۸۰ بلا رخ می‌دهد. در سال ۱۹۰ فتنه‌ای به وقوع می‌پیوندد و در سال ۲۰۰ قضا و تقدیر (از جانب خدا بر

شما واقع می شود).

«بخش ۲۰۱» سرنوشت و احوالات بنی امیه:

کعب می گوید: پادشاهی سلسله‌ی بنی امیه صد سال به طول می انجامد در مدت شصت و چند سال به شهرسازی روی می آورند، شهرهایی که دیوارهای آهنین‌اش نفوذناپذیر است پس از مدتی خودشان آنها را خراب می کنند و دوباره قصد تجدید آن را دارند که نمی توانند آن را احیاء کنند، هرگاه گوشه‌ای از آن را می سازند از ناحیه دیگر ویران می شود تا خداوند آنها را نابود می کند، با میم (معاویه) شروع می شوند و به میم (مروان) پایان می یابند و سنگ آسیابشان از چرخش باز می ایستد (از بین می روند)، پادشاهیشان سقوط می کند و این مهم تا زمانی که خلیفه از آنان خلع نشود و دو شترش کشته نشود روی نمی دهد. حمار (الاغ) سرخ و سفید جزیره که شیطان و شرورترین مردم همراه اویند از ترس کشته می شوند و این شخص کسی جز مروان نیست که به واسطه‌ی او شهرها از بین می روند و تشنج (در جامعه) از ناحیه اوست.

«بخش ۲۰۲» راه گمراهان ایرانی و رومی پیمودن:

ابوهریره از نبی مکرم اسلام ﷺ نقل کرده: به زودی امت امن و جب به و جب گمراهی امت‌های گذشته را خواهد پیمود، همان گونه که ایران و روم گمراه شدند و مگر کسانی غیر از آنها هستند؟!

«بخش ۲۰۳» بوی عیسی علیه السلام:

کعب می گوید: عیسی علیه السلام کنار مناره دروازه شرقی دمشق (از آسمان)

نزول می‌کند و شمایل او مانند جوانی سرخ‌گون است و دو فرشته او را بر روی دوش خود می‌آورند. کافری که بوی حضرت به مشامش برسد و یا خودش را ببیند می‌میرد و بوی او تا جایی که گستره‌ی دید آدمی است می‌رسد، وقتی بوی او به مشام دجال می‌رسد مانند شمعی ذوب می‌شود و می‌میرد. عیسی علیه السلام به سمت مسلمانان داخل بیت المقدس قصد می‌کند و آنها را از کشته شدنشان آگاه می‌نماید و در پشت سر فرماندهشان یک نماز می‌خواند. رویداد دیگر این است که نماز دیگری را خود عیسی برای آنها اقامه می‌کند و مسیحیانی که ایمان نیاورده‌اند مسلمان می‌شوند و به امامت او نماز می‌خوانند و عیسی علیه السلام هم آنها را از مقاماتشان در بهشت آگاه می‌کند.

«بخش ۲۰۴» و فور نعمت بعد از نزول عیسی علیه السلام:

حرث بن عبدالله به نقل از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل می‌کند: زمانی که عیسی فرزند مریم علیها السلام از آسمان فرو می‌آید، دجال را می‌کشد و بهره‌مند می‌شوند و شبی را که صبحگاهان خورشید از مغرب طلوع می‌کند تا صبح بیدار می‌مانید. بعد از ۴۰ سال از قیام دجال (دوباره نعمت به آنها رو می‌آورد) نه کسی می‌میرد و نه مریض می‌شود. صاحب گوسفند به او و سایر حیواناتش می‌گوید: بروید و هر جا می‌خواهید بچرید و هر ساعت که خواستید بازگردید. گله‌ی (حیوانات) زمانی که از بین ۲ زمین زراعی عبور می‌کنند نه خوشه‌ای از آن را می‌خورند و نه حتی گیاه کاشته شده را پایمال می‌کنند. عقرب و مار روی زمین آشکارا راه می‌روند و گزندی به کسی نمی‌رسانند. درندگان بر در خانه می‌نشینند و منتظرند کسی به آنها غذا بدهد. کشاورز صاع یا مدی گندم یا جو به روی زمین می‌پاشد و بدون آن که شخم بزند و یا مراقبت (ویژه‌ای)

بکند از هر مد هفتصد مد برداشت می کند.

«بخش ۲۵» حبشیان و نابودی کعبه:

از حضرت علی علیه السلام روایت شده: خانه خدا را زیاد طواف کنید گویا می بینم که مردی با پاهای لاغر که بیل و کلنگی در دست دارد خانه خدا را خراب می کند.

ابی هریره از نبی صلی الله علیه و آله روایت کرده: مردی حبشی که ساق پاهایش کوتاه است خانه کعبه را خراب می کند.

اباقتاده از نبی صلی الله علیه و آله نقل می کند: گروهی از حبشه می آیند و خانه خدا را خراب می کند که دیگر (مانند گذشته) آباد نخواهد شد و این گروه کسانی اند که گنجینه کعبه را بیرون می آورند.

اباقتاده از نبی صلی الله علیه و آله می گوید: گویا مردی کچل و بی مو و فلج را بر پشت بام کعبه می بینم که با ظرف خرما بر آن می کوبد.

عبدالله بن عمر می گوید: کعبه دوبار ویران می شود و در خرابی سوم است که حجرالاسود بالا برده می شود.^۱

عبدالله بن عمر: گویا به کعبه می نگریم و مرد از حبشه که کچل هم هست آن را خراب می کند.

مجاهد گوید وقتی زبیر آن را خراب کرد برای مشاهده و دانستن درستی یا نادرستی ماجرا به آنجا رفتم اما آن چه را که پیش بینی کرده بود ندیدم.

۱. این از معجزات امام زمان علیه السلام است. ابن زبیر و حجاج دو مرتبه آن را خراب کردند و ساختند و فقط بلند کردن حجرالاسود در مرتبه سوم باقی مانده است.

«بخش ۲۰۶» جنبده‌ای که در قرآن هم از او یاد شده است:

ابی شریحه از رسول خدا ﷺ: دابة (جنبنده) سه بار قیام خواهد کرد: یک بار از دورترین جای یمن ظهور می‌کند و نامش مدت زیادی بر سر زبان‌های ساکنان صحرا می‌افتد ولی در مکه کسی از او یاد نمی‌کند. آن گاه مدت زیادی می‌گذرد و دوباره از نزدیکی مکه ظهور می‌کند و نامش در صحرا بر سر زبان‌ها می‌افتد و این دفعه زمان زیادی می‌گذرد (و این جریان فروکش می‌کند). روزی که مردم در یکی از مقدس‌ترین مساجد که در نزد خداوند شرافت زیادی دارد (مسجد الحرام) حضور دارند، هیچ کس در هیچ طرف مسجد در امان نیست مگر سمت راست خارج مسجد، بین ستون سایه تا باب بنی مخزوم. مردم پراکنده می‌شوند ولی گروهی در مقابل آن مقاومت می‌کنند و وقتی که می‌فهمند که نمی‌توانند با (قدرت) خداوند بجنگند از مقاومت باز می‌ایستند، دابه خاک را از سرش می‌تکاند و بر آنها می‌شورد. چهره‌هاشان در آن روز چون ستاره‌های درخشانده، می‌درخشد. دابة آنجا را ترک می‌کند (و به گونه‌ای است) که نه کسی به او دست می‌یابد و نه کسی از دست او می‌تواند فرار کند. حتی کسی که نماز خوان نبوده است به خاطر راحتی از دستش به نماز می‌ایستد و او از پشت او می‌آید و به او می‌گوید: فلانی الآن نماز می‌خوانی؟! وقتی آن مرد به او نگاه می‌کند در صورتش علامتی می‌گذارد. آن گاه حرکت می‌کند و می‌رود. (پس از رفتن او) در شهرها مردم همسایه یکدیگر می‌شوند، با یکدیگر به سفر می‌روند و با هم در اموال شریک می‌شوند، کافر مؤمن را می‌شناسد تا آنجا که کافر به مؤمن خطاب می‌کند: ای مؤمن حق مرا بده و او هم متقابلاً می‌گوید: ای کافر حق مرا پرداخت کن.

«بخش ۲۰۷» جریان دابة:

حذیفه می گوید: سه بار، دابه به پا می خیزد، گاهی در بیابان ها سر به شورش برمی دارد و پس از مدتی آرام می گیرد و پنهان می شود. گاهی در بعضی روستاها او را یاد می کنند و در نتیجه پادشاهان خون به پا می کنند و دوباره آرام می گردد و پنهان می شود. در حالی که مردم در مسجد الحرام - با شرف ترین و عظیم ترین و بهترین مسجدهای زمین - به سر می برند (راوی می گوید اسم مسجد را ذکر نکرد ولی ما این چنین حدس زدیم) زمین بلند می شود و مردم از ترس فرار می کنند، گروهی از مسلمانان که برای مقابله می مانند می گویند هیچ چیز ما را از تقدیر الهی نجات نمی دهد و هم او بر آنها می شورد. چهره ها در آن روز مانند ستارگان درخشنده نور دارد. آن گاه به راه می افتد به طوری که نه کسی به او می رسد و نه کسی از دست او راه فراری دارد، به سوی مردی که در حال نماز است می آید و می گوید: به خدا که تو نماز خوان نبودی! او هم فرار می کند ولی دابة او را در هم می کوبد. حذیفه ادامه می دهد: نور چهره مؤمن می درخشد ولی کافر نابود می شود. از او پرسیدند مردم در آن روز در چه وضعیتی به سر می برند؟ جواب داد: در همسایگی یکدیگر به سر می برند و در ثروت و مال با هم شریک می شوند و با یکدیگر راهی سفر می شوند.

«بخش ۲۰۸» توصیف دابة:

از نبی ﷺ روایت شده است: دابه در زمین ظاهر می شود در حالی که عصای موسی و انگشتر سلیمان را در دست دارد. سیمای مؤمن را با عصا روشن و جلوه گر می کند و بینی کافر را با انگشتر مهر می زند. نعیم

در حدیث دیگری می‌گوید: دابة دارای موها و کرک است، چهار پا دارد و از یکی از بیابان‌های تهامه ظاهر می‌شود. نعیم در حدیث دیگری از شعبی بیان می‌کند: دابة الارض حیوانی کرک دار است که سرش به آسمان می‌رسد و در حدیث دیگری: دابة از شکافی در صفا خروج می‌کند و دو سوم سوارکارانی که برای مقابله می‌آیند دیگر باز نمی‌گردند.

«بخش ۲۰۹» تسلط اشرار بعد از صد و بیست سال حکومت صالحان: عبدالله بن عمر می‌گوید: اشرار ۱۲۰ سال بعد از صالحان و نیکان حکومت را در دست می‌گیرند و کسی زمان شروع حکومتشان را نمی‌داند.

«بخش ۲۱۰» مقصود از صد و بیست سال: عبدالله بن عمر می‌گوید: مردم بعد از طلوع خورشید از مغرب صد و بیست سال باقی می‌مانند.

«بخش ۲۱۱» قیام دابة و کشتن ابلیس: عبدالله از پیامبر اسلام ﷺ نقل کرده: قیام و ظهور دابه بعد از طلوع آفتاب است و قیام او منجر به کشتن ابلیس می‌شود در حالی که ابلیس در حالت سجده است. مؤمنان ۴۰ سال از نعم الهی بهره‌مند می‌شوند و آنچه را که می‌خواهند می‌یابند و دیگر نه ظلمی روی می‌دهد و نه ستمی بر کسی می‌رود و تمام عالم در برابر پروردگار جهان - خواسته یا ناخواسته - سر تسلیم فرو می‌آورند به گونه‌ای که حیوان (درندگان و پرندگان) درنده هیچ موجودی را مورد آزار و اذیت قرار نمی‌دهد و تا

۴۰ سال پس از خروج دابة الارض کسی از مؤمنان نمی میرد ولی بعد از مدتی مرگ دوباره باز می گردد؛ و البته هر چه قدر که خداوند بخواهد در این عالم زندگی خواهند کرد. پس از مدتی مرگ در میان مؤمنان شایع می شود (و آن قدر می میرند) که کافران می گویند: ما از انسان های با ایمان می ترسیدیم اما اکنون کسی از آنها باقی نمانده است و کسی از ما هم در این مدت نمرده است؛ حال که چنین وضعیتی رخ داده، چرا هرج و مرج به راه نیندازیم و درگیر نشویم؟ به همین خاطر در راه ها مثل حیوانات هرج و مرج راه می اندازند. به طوری که کسی از آنها در میانه راه با مادر، خواهر و دخترش آمیزش می کند و بعد کافر دیگری دوباره همین کار را می کند و آن را زشت نمی شمارد. بهترین آنها در چنین روزگاری کسی است که به آنها می گوید: اگر این کار را سر راه انجام نمی دادید بهتر بود. بر همین منوال فرزند مشروعی متولد نمی شود و زمینیان همگی زنازاده می شوند و تا زمانی که خداوند بخواهد به کارهای خود ادامه می دهند و آن گاه خداوند ۳۰ سال زنان را عقیم می کند و نه زنی بچه ای به دنیا می آورد و نه بر روی زمین خردسالی یافت می شود و همه آنها فرزندان نامشروع و بدترین خلق خدایند و در زمان آنها است که آن (واقعه ای) ساعت (موعود) رخ می دهد.

ابن طاووس می گوید: این مطالب تمام آن بخشی بود که از کتاب الفتن نعیم بن حماد مدنی یادآور شدیم و در روز پانزدهم محرم سال ۶۶۳ در خانه ام در شهر حله آن را به پایان بردم در حالی که از بغداد به خاطر زیارت مولا و سرورمان امام حسین و امام علی علیه السلام که درود خدا بر جان های بزرگ و متصل به پیامبرشان باد، به این شهر آمدم و چند روز اقامتم را در حله به انجام مسئولیت های دینی اختصاص داده ام.

(در مورد مطالب کتاب) به دلیل این که نعیم بن حماد از بزرگان شیعه و نامداران معتقد به ولایت اهل بیت نبی ﷺ می‌باشد اگر فردی درباره مطالب مذکور - چیزی را مخالف حق یا روایت یافت، تبعات سوء دنیوی و اخروی آن به راوی آن بر می‌گردد و سلامتی دنیا و آخرت بر ما نخواهد بود زیرا هدف ما ظاهر کردن و بیان آن چیزهایی است که مصنف (نعیم بن حماد) به آنها اشاره کرده است.

بخش دوم

ترجمه كتاب الفتن

تأليف ابوصالح سليمان

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سلام و درود خداوند بر بزرگ پیامبرانش، محمد و خاندان طاهر او.
علی بن موسی بن جعفر بن محمد بن طاوس العلوی الفاطمی چنین
می گوید:

خداوند جل جلاله را به راستی در هر حالی حمد می کنم، از زمانی
که نعمت های خداوند شامل حالم شده و تاکنون که در نعمتش غرقم،
بدون آن که لحظه ای آن نعم الهی به من نرسد. او را به برترین صفات
کمالش حمد و سپاس می گویم که حدی ندارد و شهادت می دهم که
خدایی جز او نیست، شهادتی که خالصانه است نه به خاطر نعمت هایی
که عطا فرموده است. گواهی می دهم جدم محمد صلی الله علیه و آله برترین و
شناخته شده ترین فردی است که حامل اسرار و انوار الهی است و مردم
را به بالاترین جایگاه های نور هدایت کرد و شهادت می دهم که
جانشینان او علیهم السلام در جهت حفظ ناموس دین و شعائر و نگهداری آن در
برابر دشمنان حيله گر با چهره گشایی از پرتو خورشید و نور ماه
حقیقت، باید خود سوار بر کشتی قدرت (علمی و عملی) و مرکب های
راهبر نبوی باشند و لباس عصمت و پاکی و جلالت برانزدهی قامت
آنهاست که راه پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله را بیمایند و خطر دشمنان را بزدايند تا
آنچه را خداوند متعال با ما در قرآن سخن گفته است راست بینگارند،

همان‌گونه که فرمود: «وَاللَّهُ مُتِمُّ نُورِهِ وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ»؛^۱ حتی اگر افراد بی‌ایمان خوششان نیاید خداوند نور و پرتو خود را کامل می‌کند. قصد من این است که آن‌چه را که به طور تصادفی در کتاب الفتن تألیف سلیلی فرزند احمد بن عیسی بن شیخ الحسائی یافته‌ام، ضمیمه مطالب قبلی نمایم. وی از راویان حدیث و سنی مذهب است و اگر چیزی مخالف واقع بیان شود گناه و خطای آن بر عهده راویان حدیث است و هیچ‌گونه مسئولیتی بر عهده من نخواهد بود چون آن احادیث را اگر خدا بخواهد چه نقل مستقیم و چه نقل به مضمون از آن کتاب بازگو می‌کنم.

نسخه‌ای که از آن استنساخ صورت گرفته است، متعلق به مدرسه «مزکی»، واقع در کناره غربی واسطیه است که تاریخ نگارش آن به ۳۰۷ هجری بر می‌گردد.

«بخش ۱» عمر دنیا:

از ابن عباس نقل شده است: دنیا جمعه‌ای از جمعه‌های آخرت است که مدت آن هفت هزار سال است و تاکنون شش هزار و صد سال آن سپری شده است و صدها سال خواهد گذشت و انسان یکتاپرستی در طول این سال‌ها پیدا نخواهد شد. کعب الاحبار می‌گوید: دنیا شش هزار سال است. از وهب نیز همین مطلب نقل شده است. در حدیث مرفوعی از ابن رمل الجهنی آمده: به رسول خدا ﷺ عرض کردم: در عالم رؤیا دیدم در مسیری راه می‌پیمایم که به مرغزاری منتهی می‌شود. وقتی به آخر آن رسیدم شما را بر آخرین پله منبر هفت پله‌ای دیدم.

پیامبر ﷺ جواب دادند: تعبیر خواب تو این است که عمر دنیا هفت هزار سال است و من در قسمت پایانی آن قرار گرفته‌ام.

«بخش ۲» غربت اسلام:

عبدالله بن عباس از رسول خدا ﷺ نقل می‌کند: رشد اسلام در غربت اتفاق افتاد و به زودی به همان وضعیت باز خواهد گشت پس خوشا به حال غریبان! عرض شد: غریبان چه کسانی هستند؟ جواب داد: کسانی که با وجود رواج فساد میان مردم به اصلاح (و هدایت) امور می‌پردازند.

«بخش ۳» از بین رفتن دانش با وجود کتاب الهی در جامعه:

ابی امامه از رسول خدا نقل می‌کند: به فراگیری علم رو آورید قبل از این که از بین برود. سؤال شد: چگونه علم از میان می‌رود در حالی که کتاب خدا در میان ماست؟ حضرت خشمناک شدند و فرمودند: مادرهایتان به عزایتان! آیا تورات و انجیل در میان بنی اسرائیل نبود و با این وجود به آنها فایده‌ای نرساند. (از بین رفتن علم به (از بین رفتن حاملان علم است و این جمله را سه بار تکرار نمودند.

«بخش ۴» ستایش خرد:

از رسول خدا ﷺ نقل شده است: زمانی که خداوند عقل را آفرید به او فرمان داد تا پشت کند، او هم روی خود را گرداند. آن گاه به او دستور داد تا گامی به جلو نهد. او هم این کار را کرد. خداوند تبارک و تعالی او را مورد خطاب قرار داد: برای خودم موجودی را از تو دوست‌داشتنی‌تر نیافریدم و کسی نزد من از تو گرامی‌تر نیست. به وسیله (و به خاطر) تو است که

می‌گیرم و می‌دهم و می‌شناسانم، ثواب و عقاب هم بر تو خواهد بود.

«بخش ۵» فرا رسیدن زمانی که عقل مردمان دچار انحراف می‌شود: حدیثی از رسول خدا ﷺ نقل کرده: زمانی خواهد آمد که به حدی عقل‌های مردم دچار انحراف خواهد شد که یک نفر عاقل (واقعی) پیدا نمی‌شود.

«بخش ۶» عذاب قبر و دوشاخه‌تر (جریدتین):

ابن عباس از رسول خدا ﷺ می‌گوید: ایشان از کنار دو قبر عبور کردند و فرمودند که صاحبان این دو قبر عذاب می‌شود ولی عذابشان شدید و زیاد نیست. یکی از آنها سخن چینی می‌کرد و دیگری برای ادرار کردن به جای خلوتی نمی‌رفت. حضرت دو ترکه تر را برداشت و به دو قسمت تقسیم کرد و هر یک را در خاک قبر آن دو میت فرو کرد. سؤال شد ای رسول خدا چرا چنین کاری را انجام دادید؟ پاسخ داد: شاید تا زمانی که دو چوب خشک نشده‌اند مقداری از عذابشان کم شود.

«بخش ۷» انکار آن‌چه در دل به آن ایمان داشتند:

انس بن مالک می‌گوید: هنگامی که رسول خدا ﷺ را دفن کردیم هنوز خاک روی دستمان را نتکاندیم که آن‌چه را در دل‌هایمان به آن ایمان داشتیم انکار کردیم.

«بخش ۸» امامت امیرالمؤمنین علیؑ و حوادث روزگار ایشان:

زر بن حبیش می‌گوید: شنیدم که علی بن ابی طالبؑ به مردم

می گوید: من چشم فتنه را در آوردم و اگر من نبودم کسی با اهل جمل، صفین و نهروان نمی جنگید، قبل از آن که مرا از دست دهید - چه کشته شوم و چه به مرگ طبیعی بمیرم - از من بپرسید و البته شقی ترین انسان ها با ضربه ای که بر سرم می زند محاسنم را از خون سرم خضاب می کند و این چنین کشته می شوم. به خدایی که دانه را شکافت و مخلوقات را آفرید تا قیامت از هر گروه صد نفری که دیگری را گمراه و یا هدایت می کند، بپرسید من شما را از رهبر، پیشوا و رجزخوان و شعاردهنده آن گروه آگاه می کنم.

عبدالله بن شریک از ایشان روایت می کند: رسول خدا ﷺ به من فرمان داد تا با ناکثین و مارقین و قاسطین بجنگم (اهل جمل، صفین و نهروان) و اگر دستور جنگ چهارمی را صادر کرده بود با آنها هم جنگیده بودم.

«بخش ۹» خیانت به علی بن ابی طالب علیه السلام:

ربیعة المالکی از علی علیه السلام نقل می کند: او بر منبر کوفه نشسته بود و می گفت: پیامبر امّی مسئولیت خیانت امّت را بر دوش من گذاشته است. نویسنده کتاب همچنین ذیل زندگی نامه ابوموسی اشعری از نبی صلی الله علیه و آله و سلم نقل می کند: امت اسلامی به زودی به علی علیه السلام خیانت می ورزند.

«بخش ۱۰» بر حذر داشتن عائشه از کاری که در بصره انجام داد (جنگ جمل):

ابن عباس از رسول خدا ﷺ نقل کرد: ای کاش می دانستم که سگ های حَوَّاب به کدامیک از شما پارس می کنند درحالی که در سمت

راست و چپش عده‌ی بسیاری کشته شده‌اند.

«بخش ۱۱» کشته شدن طلحه در جنگ جمل توسط مروان:

قیس بن ابی حازم گفت: در جنگ جمل مروان تیری به زانوی طلحه زد به طوری که خون از آن جاری شد. وقتی زخم را می‌بستند خون بند می‌آمد و زمانی که آن را رها می‌کردند دوباره خون جاری می‌شد و دوباره زخم را می‌بستند ولی با بستن زخم زانو دچار ورم می‌شد. طلحه به آنان خطاب کرد: به زخم کاری نداشته باشید این تیری بود که خداوند آن را فرستاده و بر اثر همین جراحت از دنیا رفت. او را کنار ساحل «کلاً» دفن کردند. بعضی از اقومش او را در عالم رؤیا دیدند که می‌گوید: آیا مرا از دست این آب راحت نمی‌کنید؟ به این آب، سه بار غرق شده‌ام. زمانی که قبر او را شکافتند چنان پر آب بود که گویا در آن گیاهی روئیده است. وقتی آب را خارج کردند متوجه شدند زمین ریش و صورتش را - که زیر آب قرار گرفته - خورده بود. لذا خانه‌ای از خانه‌های ابی بکره را خریدند و او را در آن خانه دفن کردند.

«بخش ۱۲» اعتراف زبیر به نهی پیامبر از جنگ با علی علیه السلام:

روایت شده است: علی علیه السلام زبیر را مورد خطاب قرار داد و فرمود: ای زبیر به خدا سوگند! آیا از رسول خدا صلی الله علیه و آله نشنیدی که می‌گفت: تو با من می‌جنگی و در آن حالت ظالم و ستمکار تو هستی؟ زبیر جواب داد: خیر (من ظالم نیستم) و آن حدیثی را هم که گفתי فراموش کرده‌ام.

«بخش ۱۳» ادعای معاویه برای حکومت:

سعید بن سوید می‌گوید: معاویه برای مردم خطبه را خواند و گفت:

من با شما بر سر روزه و یا نماز نجنگیدم، بلکه تنها برای این که بر شما تسلط پیدا کنم پیکار کردم و بر عکس خواسته شما من از جانب خدا مأمورم که بر شما حکمرانی کنم.

«بخش ۴» گروه طغیانگر:

عائشه از رسول خدا ﷺ نقل کرده که به عمار فرمود: گروه طغیانگر تو را می‌کشند.

«بخش ۵» یاوران علی علیه السلام:

سعید بن جبیر از علی علیه السلام نقل کرده: هشتصد نفر از انصار و هفتصد نفر از کسانی که در بیعت رضوان با پیامبر بیعت نمودند همراه و یاور علی علیه السلام بودند. همچنین ابن اسرائیل از حکم نقل می‌کند: هشتاد نفر از اهل بدر یا دویست و پنجاه نفر از کسانی که با پیامبر صلی الله علیه و آله زیر درخت پیمان (بیعت رضوان) بستند (همراه حضرت علیه السلام بودند). در روایتی آمده: در جنگ صفین اویس قرنی در سپاه علی علیه السلام حضور داشت.

«بخش ۶» خوارج گمراه:

ابی سعید خدری می‌گوید: رسول خدا صلی الله علیه و آله در حال تقسیم بیت المال بود که فردی از قبیله‌ی بنی تمیم بنام ذوالخویصره برخاست و به رسول خدا صلی الله علیه و آله اعتراض کرد و گفت: (در تقسیم بیت‌المال) عدالت را رعایت کن! رسول خدا صلی الله علیه و آله در جواب به او گفتند: وای بر تو! اگر من عدالت را رعایت نکنم پس چه کسی عدالت را رعایت خواهد کرد؟! عمر خواست گردن او را بزند ولی رسول خدا صلی الله علیه و آله به او گفت: این کار را نکن. او یارانی دارد که (آن قدر در عبادت می‌کوشند) نمازشان را در

برابر نماز او و روزه‌شان را در مقایسه با روزه او بسیار بالاتر می‌انگارند.

آنها آن گونه که تیری از چله کمان رها می‌شود از دین دور می‌شوند. به نوک تیر می‌نگرند و نه چیزی را می‌بینند و نه بیشتر از آن می‌فهمند و به آب دهانشان نگاه می‌کنند و چیزی جز کثافت و خون در آن نمی‌یابند. این گروه زمانی آشوبگرانه خروج می‌کنند که نشانه‌ای به همراه دارند و آن نشانه مردی است با چشمان سیاه و درشت که یکی از دستانش همچون پستان است و دست دیگرش مانند پای انسان. ابوسعید می‌گوید من شاهد این سخن رسول خدا ﷺ و همچنین شاهد روز جنگ نهروان بودم که علی علیه السلام کشتگان را واری می‌کرد که جنازه‌ای را برای او علیه السلام آوردند و دقیقاً همان خصوصیتی را داشت که رسول خدا ﷺ بیان کرده بود.

«بخش ۷» دلیل امام حسن علیه السلام در صلح با معاویه:

سفیان بن ابی لیلی می‌گوید: هنگامی که حسن بن علی علیه السلام بعد از قضیه صلح با معاویه به مدینه بازگشتند به نزد او رفتم و در آستانه خانه‌اش با او دیدار کردم و به او گفتم: سلام بر تو ای امیرالمؤمنین! به من فرمود: پیاده شو و شتاب به خرج نده! چرا به من امیرالمؤمنین گفتی؟ گفتم: چون از جنگ با معاویه دست کشیدی و به مدینه برگشتی. پاسخ فرمود: ای سفیان مطلبی از علی علیه السلام شنیدم که مرا وادار به این کار کرد (و آن این است): شب و روزی چند نمی‌گذرد تا این امت بر گرد مردی با سینه و گلوی فراخ جمع می‌شوند که می‌خورد و سیر نمی‌شود و تا زمانی که نه کسی روی زمین برای کارهای او توجیهی درست کند و نه کسی در آسمان یاری او بکند نمی‌میرد، او همان معاویه است.

می دانم خداوند کاری را که بخواهد انجام دهد آن را به فرجام می رساند. در این میان صدای اذان بلند شد، امام فرمود: سفیانی آیا با مسجد رفتن میانه‌ای داری؟ گفتم بله و از خانه بیرون آمدیم. در راه به فردی رسیدیم که شیر یکی از شتران ایشان را می دوشید. ایشان ایستاد و مقداری شیر خوردند و به من هم از آن شیر دادند و سؤال کردند چه شد که به این جا آمدی؟ گفتم: قسم به خدایی که محمد ﷺ را با هدایت و دین حق برانگیخت، محبت شما (مرا به این جا کشاند) فرمود: مژده باد ای سفیان که از علی علیه السلام شنیدم که از قول رسول خدا ﷺ می گوید: گروهی از اهل بیتم و عده‌ای از مسلمانانی که مرا دوست دارند در کنار حوض کوثر نزد من می آیند - و دو انگشتش را مانند دو انگشت من مساوی هم قرار داد، یعنی به این صورت (در کنار من خواهند بود) - مژده باد ای سفیان دنیا آن قدر وسیع است که نیکوکار و بدکار تا حضور امام بر حق اهل بیت پیامبر ﷺ در آن زندگی می کنند.

در حدیث دیگری از ایشان نقل شده است که فرمود: گروهی را می بینم که می گویند او به خواست خود و بدون هیچ گونه اجباری با معاویه بیعت کرد. سوگند به خدا اگر اهل عراق مرا خوار نمی کرد (و مرا یاری می نمودند) این کار را نمی کردم و با او به اندازه ی پلک زدنی بیعت نمی کردم.

«بخش ۸» بیان علی علیه السلام در مورد جمع شدن مردم به گرد معاویه: مینا می گوید: علی علیه السلام سرو صدایی را شنید و پرسید این سر و صدا چیست؟ گفتند: معاویه مرد. فرمود: هرگز، قسم به خدایی که جانم در دست اوست او تا رسیدن به خلافت نمی میرد و با دست خودشان نود و سه (۹۳) را نشان دادند و فرمودند این گونه اشاره کردم.

از عبدالرزاق نقل شده است به او گفته شد: چرا با معاویه می‌جنگیم؟ فرمود: برای آن که بین خود و خدا عذری داشته باشم. راوی (و شاید هم این کلام خود مرحوم ابن طاووس است) می‌گوید: رسول خدا به او دستور داده بود تا با ناکثین و قاسطین و مارقین، وارد جنگ شود و معاویه جزء یکی از همین گروه‌ها بود. آیا برای او روا بود که جنگ با آنها را به کناری بگذارد؟ این کار او مانند قرآن است که افرادی که در علم الهی مشخص‌اند که ایمان نمی‌آورند باز قرآن آنها را به ایمان آوردن امر (و دعوت) می‌کند.

«بخش ۱۹» معاویه و ادعای حکومت:

عبد الاشهل که از جنگاوران جنگ بدر است می‌گوید: همراه پیامبر ﷺ بودیم و معاویه نیز با ما بود. پیامبر با انگشت به شکم او اشاره کردند و فرمودند: زمانی فرا می‌رسد که این شخص ادعای حکومت و حکمرانی می‌کند. اگر چنین چیزی را در مورد او دیدید شکم او را پاره کنید.

ابن سعید از رسول خدا ﷺ نقل می‌کند: اگر دیدید که معاویه بر منبر نشسته است و برای مردم سخنرانی می‌کند او را بکشید. از علی علیه السلام نیز روایت شده است: معاویه فرعون امت اسلام و عمرو عاص هامان این امت است.

«بخش ۲۰» مذمت موسی اشعری و ستایش اهل بیت:

سلمان فارسی از رسول خدا ﷺ نقل می‌کند: امت من به سه دسته تقسیم خواهند شد: دسته‌ای برحقند و باطل هیچ تأثیری بر آنها ندارد، اهل بیت مرا دوست دارند و مثل آنها مانند طلای سرخی است که مالک

طلا، آن را در آتش می‌گدازد و با این کار استفاده زیادی می‌برد. گروهی دیگر در راه باطل گام برمی‌دارند و حق و حقیقت هیچ تأثیری بر آنها نمی‌گذارد، من و اهل بیتم را دشمن خود می‌دانند. مثل این گروه مانند آهن پوسیده و غیرقابل استفاده‌ای است که صاحبش آن را در آتش می‌گدازد و این کار فقط موجب می‌شود که خراب‌تر از حالت اولیه‌اش شود. دسته سوم، مانند پیروان سامری، گاهی به حق روی می‌آورند و گاهی به سمت باطل میل می‌کنند، این‌ها مانند سامری نمی‌گویند: به ما دست نزنید، بلکه شعارشان این است که نباید جنگ و درگیری به راه انداخت و پیشوایشان ابوموسی اشعری است.

مرحوم ابن طاووس اضافه می‌کند: منظور ابوموسی اشعری و گروهی است که با علی علیه السلام در مدینه بیعت نکردند و برای جنگ با دشمنان همراه او عازم میدان نبرد نشدند.

«بخش ۲۱» خیانت مردم به علی علیه السلام:

سالم حنفی می‌گوید: علی علیه السلام در فضای بازی نشسته بود و میان صد نفر سخن می‌گفت و می‌فرمود: به پروردگار آسمان و زمین قسم (و این کلام را ۲ مرتبه فرمود)، خلیلم رسول خدا صلی الله علیه و آله در باره‌ی خیانت مردم بعد از وفاتش با من سخن گفته بود که این واقعه بی‌هیچ تردیدی رخ خواهد داد و کسی که تهمت و افتراء ببندد ناکام می‌ماند.

سلیلی از انس بن مالک روایت آورده است: من و علی بن طالب علیه السلام به همراه پیامبر صلی الله علیه و آله از کنار یکی از دیوارهای مدینه می‌گذشتیم و در همین حین از کنار باغی عبور کردیم. علی علیه السلام عرضه داشت: ای پیامبر خدا، این باغ چه قدر زیباست. فرمود: باغ تو در بهشت، زیباتر از این باغ است. مدتی گذشت تا از کنار باغ دیگری گذشتیم دوباره علی علیه السلام به

پیامبر عرض کرد: ای پیامبر ﷺ! این باغ چه قدر زیباست. پیامبر ﷺ جواب دادند: باغ تو در بهشت از این باغ هم بهتر است. در این هنگام رسول خدا ﷺ سر خود را بر روی شانه من گذاشتند و گریستند. علی علیه السلام سؤال کرد: ای رسول خدا ﷺ چه شده است که می‌گریید؟ فرمود: کینه‌هایی در دل این مردمان وجود دارد که هنوز سر باز نکرده است و تا از من جدا نشوند و یا مرا از دست ندهند آشکارش نمی‌کنند.

«بخش ۲۲» طلحه، زبیر، لشگری از جانب کوفه که به علی علیه السلام می‌پیوندند:

ابن عباس می‌گوید: از مدینه با هفتصد سوار براه افتادیم. روزی در میانه راه یکی از آنها گفت کار ما نتیجه و فایده‌ای ندارد، به کجا می‌رویم؟ آیا به سمت مردمانی نمی‌رویم که همگی خونخواه عثمان‌اند؟

این سخن در میانشان پیچید. ابن عباس می‌گوید به نزد علی علیه السلام رفتم و گفتم آیا نمی‌بینید که این حرف در میانشان پیچیده است و باعث ایجاد تفرقه و دودستگی شده و می‌گویند چرا به جنگ صد هزار نفر برویم که همگی خونخواه عثمان‌اند؟ علی علیه السلام با شنیدن این حرف چنین فرمود: به خدا قسم طلحه و زبیر به قتل می‌رسند و بصریان شکست می‌خورند و همچنین پنج هزار و ششصد نفر یا پانصد نفر از کوفیان به شما می‌پیوندند (شک از روای است). راوی می‌گوید: ما به راه خود ادامه دادیم، به خدا سوگند که طبق فرمایش علی علیه السلام لشگری از دور نمایان شد، از کسی که به طرفم می‌آمد پرسیدم چند نفرید؟ جواب داد: پنج هزار و ششصد نفر. از دو نفر دیگر که سؤال کردم همین جواب را شنیدم.

«بخش ۲۳» پرچمدار گمراهی، خالد بن عرفطه:

ام حکیم از علی علیه السلام نقل می کند: مردی پیش حضرت آمد و گفت: ای امیرالمؤمنین برای خالد بن عرفطه طلب آمرزش و بخشش کن که در سرزمین «تیم» از دنیا رفت. حضرت علیه السلام فرمود، دروغ می گوید، به خدا سوگند نمرده است و تا زمانی که پرچم ضلالت را بر دوش خود از این در داخل مسجد نیاورد نمی میرد - و به سمت باب الفیل اشاره کرد - راوی حدیث می گوید: پس از مدتی مشاهده کردم که خالد بن عرفطه با پرچم معاویه از همان در وارد مسجد شد و آن را میان مسجد فرو کرد و معاویه هم از طرف قبله پیاده شد.

«بخش ۲۴» سخن گفتن خداوند با پیامبر صلی الله علیه و آله از حالات امام حسین علیه السلام:

ام سلمه می گوید: پیامبر صلی الله علیه و آله در خانه من بود و به من گفت: کسی وارد اتاق نشود. لحظاتی بعد صدای گریه پیامبر صلی الله علیه و آله را شنیدم. وارد اتاق شدم. دیدم حسین را بر روی دامن خود نشانده و سرش را نوازش می کند و اشک می ریزد.

به او عرض کردم: به خدا قسم نفهمیدم حسین چطور وارد اتاق شد؟ فرمود: جبرئیل، به همراه ما در خانه بود و گفت: آیا حسین را دوست داری؟ گفتم: از جهت محبت دنیایی او را دوست دارم. جبرئیل گفت، امت تو او را در سرزمینی بنام کربلا می کشند، آن گاه مقداری از خاک کربلا را به پیامبر صلی الله علیه و آله نشان داد. زمانی که حسین علیه السلام در محاصره دشمنان واقع شد سؤال کرد اسم این سرزمین چیست؟ گفتند کربلا فرمود: خداوند راست می گوید این همان سرزمین کرب و بلا است.

«بخش ۲۵» خبر دادن علی علیه السلام از قتل امام حسین علیه السلام:

میمون بن شیبان می‌گوید: به همراه علی بن ابی طالب علیه السلام از جنگ صفین باز می‌گشتیم که وارد سرزمین کربلا شدیم. علی علیه السلام بر پشت قاطری نشسته بود. از استر خود پایین آمد و مشتی خاک از زیر سم حیوان برگرفت، آن را بویید و بر روی دو چشمش قرار داد و گریست. آن‌گاه فرمود: چه فرد عزیز و محبوبی در این جا کشته می‌شود. گویا هم اکنون شماری از افراد خاندان پیغمبر را می‌بینم که در این جا چند روزی رحل اقامت افکنده‌اند اما شما به روی آنها لشکرکشی می‌کنید و آنها را می‌کشید. وای بر شما به خاطر ظلمی که بر آنها روا می‌دارید، وای بر آنها از ستمی که از دست شما می‌کشند، در میان شهداء بجز شهدایی که در بدر در رکاب پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله بودند، کسی را از آنها برتر و بالاتر نمی‌دانم. آن‌گاه فرمود: پای یا استخوان الاغی به من بدهید. راوی می‌گوید: من پای الاغ مرده‌ای به ایشان دادم، حضرت آن را در جایی که سم قاطر قرار گرفته بود فرو کرد. راوی ادامه می‌دهد زمانی که حسین علیه السلام به شهادت رسید من پای آن الاغ را از جایی که خون حسین در آنجا بر زمین فرو ریخته بود بیرون کشیدم در حالیکه اصحابش در اطرافش بر خاک افتاده بودند (و به شهادت رسیده بودند).

«بخش ۲۶» خبر دادن علی علیه السلام به حسین علیه السلام از شهادتش:

یحیی کندی می‌گوید: همراه امیرالمؤمنین علیه السلام از جنگ صفین باز می‌گشتیم زمانی که وارد سرزمین نینوا شدیم علی علیه السلام با صدای بلند فرمود: ابا عبدالله (کنیه امام حسین) کنار رود فرات بایست. حسین علیه السلام به سوی او برگشت و عرض کرد: چرا یا امیرالمؤمنین علیه السلام؟ فرمود: یک روز به محضر پیامبر صلی الله علیه و آله رفتم و دیدم که اشک از چشمانش سرازیر است، عرض کردم: پدر و مادرم به فدایت چه شده است که گریه می‌کنید.

فرمود: ساعتی پیش جبرئیل نزد من بود و به من خبر داد که حسین علیه السلام در کنار رود فرات کشته می شود و گفت: آیا دوست داری مقداری از خاک آن را ببویی؟ گفتم: آری. دستش را دراز کرد و مشتی از خاک کربلا را گرفت و آن را به من داد از آن لحظه به بعد نتوانستم جلوی ریزش اشکم را بگیرم.

«بخش ۲۷» دشمنی امویان با خاندان پیغمبر اسلام صلی الله علیه و آله با این که می دانستند مهدی از نسل آنها خواهد بود.

محمد بن جریر طبری در کتاب تاریخش بیان می کند: روزی معاویه با بنی هاشم دیدار کرد و به آنها گفت: شما همان گونه که سزاوار پیامبری بودید قصد دارید خلافت را هم تصاحب کنید. مقام نبوت و خلافت با هم در یک جا جمع نمی شوند. استدلالی را هم که برای مردم می آورید مبهم و مشتبه است، شما به آنها می گوید ما خاندان پیامبریم. چگونه است که نبوت در میان ماست اما (خلافت) جانشینی آن از آن دیگران است. این شبهه مردم را به اشتباه می اندازد و اصلاً شبهه را شبهه نامیده اند چون شبهه حق است و تا زمانی که (خوب) شناخته نشود شبهه (شبهه به حق) باقی می ماند. خلافت با رضایت عمومی و مشورت شورایی بزرگانی در میان مردان در قید حیات قریش جابه جا می شود. مردم نیز در این مورد نگفتند: ای کاش بنی هاشم حاکم ما قرار می گرفتند و اگر آنها حاکم ما بودند برای دنیا و دینمان بهتر می شد. مردم برگرد غیر شما جمع شدند و مقام خلافت را به شما ندادند و اگر شما در گذشته از آن چشم می پوشیدید با ما به نبرد بر نمی خاستید در حالیکه گمانتان این است که حکومت و مهدی قائم از شما است (مهدی از شما نیست) بلکه او عیسی بن مریم است و ما تا زمانی که او بیاید و قدرت را

به او تحویل دهیم بر سر کار خواهیم بود. به جانم سوگند برای مردم نه باد (مُهَلِّک) قوم عاد و نه صاعقه (ویران‌گر) قوم ثمود به اندازه حکومت شما موجب هلاکت مردم نمی‌شود.

پس از این که این سخنان را بر زبان راند ساکت شد و صحبتی نکرد. عبدالله بن عباس از میان جمعیت برخاست و پس از حمد و سپاس الهی در خطاب به او گفت: اما این که می‌گویی ما با داشتن مقام نبوت مستحق خلافت و جانشینی او نیستیم (اگر مستحق این مقام نباشیم) پس مستحق چه چیزی خواهیم بود؟

اینکه گفتی: خلافت و نبوت در یک شخص جمع نمی‌شوند، پس این آیه چه می‌گوید: «فَقَدْ آتَيْنَا آلَ إِبْرَاهِيمَ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَآتَيْنَاهُمْ مُلْكًا عَظِيمًا»؛ «کتاب همان نبوت و ملک همان خلافت است. ما از خاندان ابراهیم هستیم و دستور و فرمان الهی برای ما یکسان است و سنت در میان ما و بقیه خاندان ابراهیم جاری است.

اما گفتی: استدلال و دلیل ما شبهه‌ای بیش نیست؛ به خدا سوگند که از خورشید روشن‌تر و از ماه واضح‌تر و پرنورتر است و خودت هم این را می‌دانی، ولی چون ما برادر، جد، عمو و دایی تو را کشته‌ایم از ما روی برمی‌گردانی و با ترش‌رویی می‌نگری. بر استخوان‌های دگرگون شده و جان‌های از بین رفته که در هاویه (دوزخ) اند اشک نریز و به خاطر خون‌هایی که اسلام آنها را پست شمرده (و ریخته شده‌اند) گریه نکن.

اما این که مردم بر گرد ما جمع نشدند: ما بیشتر از آنها محروم نشدیم و هر آن‌چه حاصلش به دست آید حقش بر جای می‌ماند و باطل آن از

بین می رود.

در مورد این که گفتی ما گمان می کنیم که پادشاهی مهدی برای ما خواهد بود؛ بدان گمان در کتاب خدا مساوی شک است، همان طور که خداوند می فرماید: «زَعَمَ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنْ لَنْ يُبْعَثُوا قُلْ بَلَىٰ وَرَبِّي لَتُبْعَثُنَّ؛^۱ کافران گمان کردند که هیچ گاه زنده و برانگیخته نخواهند شد، حتماً (این کار خواهد شد) به پروردگار سوگند که قطعاً برانگیخته خواهند شد. همه شهادت می دهند که اگر یک روز به پایان دنیا باشد باز هم ما صاحب حکومت خواهیم شد و مهدی یکی از ماست اگر از دنیا به جز یک روز مانده باشد به امر الهی قیام و زمین را از عدل و داد پر می کند همان گونه که از ظلم و ستم پر شده بود. در مقابل هر روز حکومت (غیر ما) دو روز و به ازای هر ماه، دو ماه و به ازای هر سال، دو سال حکومت خواهیم کرد.

اما در مورد این که گفتی: مهدی همان عیسی بن مریم است؛ عیسی فقط برای نابودی دجال از آسمان فرود می آید و زمانی که او را ببینند همچون چربی آب می شود ولی امام فردی از ماست که عیسی پشت سر او به نماز می ایستد. اگر بنخواهی نام آن فرد را به تو می گویم. اما اگر باد قوم عاد و صاعقه ثمود عذاب الهی بودند ما صاحب رحمت و مرحمتیم.

این طاووس می گوید: در تاریخ ذکر نشده است که معاویه در جواب ابن عباس چیزی پاسخ گفته باشد.

«بخش ۲۸» مناظره ابن عباس و معاویه برای اثبات مهدی علیه السلام:

محمد بن جریر طبری در کتاب عیون اخبار بنی‌هاشم می‌نویسد: ابن عباس به معاویه گفت: در قریش اگر هر کسی افتخاری برای خود می‌شمارد قطعاً کسی دیگر در آن شریک است. اما در مورد بنی‌هاشم چنین نیست. چون آنها به نبوتی افتخار می‌کنند که کسی دیگر نه از آن سهم دارد و نه هم‌طراز آن است و نه از آن به دفاع برمی‌خیزد. گواهی می‌دهم که خداوند بدلیل این که قریش از همه مردم بهتر بودند محمد را از آنها قرار داد و بدلیل این که بنی‌هاشم از تمام قریش بهترند او را در میان بنی‌هاشم قرار داد و چون فرزندان عبدالمطلب از تمامی آنها بهتر بودند او را از آنها قرار داد. ما با همان فضیلتی که شما بر قوم عرب فخر می‌فروشید بر شما فخر می‌فروشیم. این مردم مورد عنایت و رحمت الهی‌اند که هم پیامبر از میان آنها برخاسته است و هم مهدی و مهدی در پایان روزگار این امت خواهد بود. اسلام با ما آغاز شده است و با ما به پایان خواهد رسید، پادشاهی شما زود گذر است و این حکومت ما است که خواهد بود. اگر حکومت شما پیش از حکومت ما است (اما بعد از حکومت ما دیگر کسی به حکومت نمی‌رسد، چون ما عاقبت اندیشیم و نهایت و فرجام کار به پرهیزکاران می‌رسد.

«بخش ۲۹» نام مهدی در تورات:

کعب می‌گوید: دیده‌ام که نام مهدی در تورات نوشته شده، نه ظلم روا می‌دارد و نه عتاب و سرزنش می‌کند.

ابن طاووس می‌گوید: سلیلی در کتابش آورده: عمر بن عبدالعزیز مهدی را می‌شناخت و از بعضی از راهبان معابد مسیحیان در مورد او سؤالاتی کرده بود. از این مطلب به دست می‌آید که در تورات و انجیل از مهدی نامی به میان آمده است.

در بعضی از کتاب‌های اصول شیعه در مورد مدح عمر بن عبدالعزیز مطالبی را دیده‌ام:

مردی از امام باقر علیه السلام در مورد عمر بن عبدالعزیز سؤال کرد که آیا او هم از درخت لعنت شده است؟ فرمود: از او جز به خوبی و نیکی یاد نکن، کارهایی که او در حق ما کرد بعد از پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله کسی در حق ما نکرده بود. در همان کتاب در حدیث دیگری از ایشان آمده است: عمر بن عبدالعزیز خود به تنهایی چون یک امت محشور می‌شود. ما این مطلب را بیان کردیم تا بتوانیم مدح و ستایشی را که در مورد عمر بن عبدالعزیز وارد شده اثبات کنیم (خداوند سبحان او را از جانب بهترین پاداش عنایت فرماید).

ابن اثیر در بیان رویدادهای خلافت او می‌گوید: از محمد بن علی (امام باقر علیه السلام) نقل شده است: در میان هر امتی فرد نجیبی وجود دارد، نجیب بنی‌امیه عمر بن عبدالعزیز است و او در روز قیامت همچون یک امت، برانگیخته می‌شود.

○ از زراره نقل شده که: از امام صادق علیه السلام شنیدم: عمر بن عبدالعزیز غله و محصولات کشاورزی فدک را میان ما تقسیم کرد و به خردسالان و بزرگسالان به یک اندازه سهم داد. زید بن حسن نامه‌ای به او نوشته که: پدرم همان‌گونه که تو به کوچک‌ترین کودک ما می‌بخشی می‌بخشید؟ عمر در پاسخ او نوشت: تو هرگز به فکرت نمی‌رسی که زنده باشی و کسی از امویان این لطف را نسبت به تو انجام دهد. حاکم مدینه در نامه برای او نوشت: در میان فرزندان علی علیه السلام کسانی هستند که از فرزندان فاطمه علیها السلام نیستند. (آیا به آنها چیزی داده می‌شود؟) عمر به او نامه‌ای نوشت که این مال را جز به فرزندان علی علیه السلام و فاطمه علیها السلام نده!

سهل بن عبدالعزیز، برادر عمر بن عبدالعزیز روزی به وی گفت: این

کاری که تو پیشه کردی خلفای قبل از تو را بدنام و رسوا می‌کند. عمر به او گفت: مرا به حال خودم واگذار، از زمانی که حاکم مدینه بودم حدیثی را از رسول خدا ﷺ شنیدم و در مورد آن جستجو کردم که: کسی که فاطمه را آزار و اذیت کند مرا مورد آزار و اذیت قرار داده است.

«بخش ۳۰» مهدی و عیسویان:

ابویحیی می‌گوید: عبدالعزیز فردی را نزد راهبی فرستاد تا از او سؤال کند که آیا کسی از فرزندان من خلیفه خواهد شد؟ جواب داد: بله و او پسر عمر بن عبدالعزیز است. زمانی که به قدرت رسید کسی را به پیش همان راهب فرستاد و از او سؤال کرد: ما معتقدیم که مهدی از ما است آیا تو چنین مطلبی را (با کشف و شهود) درست می‌بینی؟ جواب داد: خیر اما تو فرد شایسته و صالحی هستی. عمر زمانی که این را شنید گفت: خدا را سپاس که مرا فرد صالح و درستکاری قرار داد.

«بخش ۳۱» گریه امیرالمؤمنین علیه السلام بر مرگ زیدبن علی:

سلیلی در کتابش نقل می‌کند: امیرالمؤمنین در همان مکانی که (سال‌ها بعد) زیدبن علی در کوفه به دار آویخته شد، ایستاد و آن قدر گریست تا محاسنش تر شد و مردم هم با گریه حضرت گریستند. عرض شد: ای امیرالمؤمنین چرا می‌گریستی و یارانت را به گریه انداختی؟ فرمود: یکی از افراد خانواده‌ام در هیمن مکان به دار آویخته می‌شود، من به این جا نگاه نمی‌کنم زیرا می‌ترسم که کسی از دیدن عورت او خشنود باشد و به آن نگاه کند.

نقل شده: هشام بن عبدالملک او را در حالی که چیزی عورتش را پوشانده بود بردار کشید. مدتی نگذشت شکم او بگونه‌ای پایین آمد که

عورت او را پوشاند.

«بخش ۳۲» قاتل و مقتول در آتش اند:

از عبدالله بن عمر روایت شده است: فتنه‌ای برپا خواهد شد که «السبیطة» نام دارد و کشته‌های آن جهنمی اند. راوی پرسید: آیا طرفین مسلمانند؟ پاسخ داد: بله، هر دو طرف مسلمانند. دوباره پرسیدم: آیا این دو گروه مسلمانند؟ جواب داد بله مسلمانند. از او درباره علت این امر پرسیدم، گفت: چون آنها برای دنیای خویش می‌جنگند نه برای رضای خدا و برای اطاعت از دستورات او. گفتم: این طور فتنه‌ای در گذشته هم به وقوع پیوسته است؟ پرسید: خدا پدرت را بیامرزد، چه زمانی؟ گفتم: در فتنه‌ای که در زمان عثمان برپا شد. جواب داد: نه، قسم به خدایی که محمد ﷺ را به پیامبری برانگیخت این فتنه زمانی رخ می‌دهد که همه اعراب به درون خانه و پناهگاه‌های خود بخرزند و تا آن حد شدت می‌یابد که شخصی در کنار قبری می‌ایستد و می‌گوید: ای کاش من جای تو بودم (مرده بودم) و بعد از وقتی است که زمین بعد از ظلم و جور آکنده از عدل و عدالت شود و چند سالی این مدت ادامه یابد. پرسیدم: چند سال طول می‌کشد؟ گفت: اهل کتاب می‌گویند نه سال یا هفت سال.

«بخش ۳۳» نکوهش بنی‌امیه، بدترین قوم روی زمین:

سلیلی در کتاب خود می‌نویسد: رسول خدا ﷺ فرمود: طائفه بنی‌امیه و بنی‌حنیفه بدترین اقوام عرب‌اند. تعدادی روایات از علی ع و ابن عباس و عمر بن خطاب در تفسیر آیه ۲۸ سوره ابراهیم بدست ما رسیده است: «أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ بَدَّلُوا نِعْمَةَ اللَّهِ كُفْرًا وَأَحَلُّوا قَوْمَهُمْ دَارَ الْبَوَارِ *

جَهَنَّمَ يَصْلَوْنَهَا؛ آیا به کسانی که نعمت خدا را به کفران و کفر تبدیل کردند نگاه نکردند (و) قوم خویش را به هلاکت درآوردند؟ آنان در جهنم می‌سوزند. منظور آیه بنی مغیره و بنی امیه‌اند. بنی مغیره در جنگ بدر کشته شدند ولی بنی امیه تا زمانی که خدا بخواهد از دنیا بهره‌مند می‌شوند.

«بخش ۳۴» نکوهش بنی امیه و بنی عباس:

ابن دیلمی می‌گوید: بنی امیه هشتاد و چند سال حکومت می‌کنند آن گاه خداوند بواسطه پرچم‌های سیاهی که از مشرق می‌آید حکومت را از آنها می‌گیرد. این پرچم‌ها تا زمانی که بلای آن به هر انسان با ایمانی برسد برافراشته می‌ماند. آن گاه خداوند بدست خاندان محمد ﷺ این بلا و مصیبت را برطرف می‌کند، (نشانه‌ی آن زمانی خواهد بود که) خداوند تیرهای را به سوی آنها می‌افکند که این تیرها همان حکومت سفیهان و نادانان و کودکان است همان‌گونه که رسول خدا ﷺ در مورد آن فرموده است: دستورات آنها حرمتی ندارد و حکومتشان به هیچ نحوی تعهدآور نیست و در زمان آنها ستم و جور زیادی می‌شود.

«بخش ۳۵» دوازده امام قریشی:

جابر بن سمره از رسول خدا ﷺ نقل می‌کند: ساعت (موعود) تا دوازده امیر (امام) قریشی (پشت سر هم) به حکومت نرسند برپا نخواهد شد.

«بخش ۳۶» نهی از خروج قبل از مهدی:

عبدالله بن عبدالعزیز نقل می‌کند: علی بن ابی طالب علیه السلام روزی در

کوفه برای مردم سخنرانی می کرد که ای مردم، بعد از من دست به قیام نزنید، شما را از عده محدودی از خاندان پیامبر ﷺ می ترسانم، چون گروه کمی از خاندان پیامبر ﷺ قیام می کنند و چون از فرمان من اطاعت نمی کنند و پیمان من را به کناری می نهند به آن چه می خواهند نمی رسند. یکی از فرزندان حسین علیه السلام پرچمی را برای پشتیبانی از بنی امیه در کوفه بر می افراشد بلا و مصیبت مردم را فرا می گیرد و خداوند بهترین بندگان را مبتلا می سازد تا خوب را از بد بشناسد و بدین وسیله مردم از همدیگر تبری بجویند، این امر تا زمانی که خداوند بواسطه فردی از خاندان پیامبر ﷺ بر ایشان گشایشی فراهم آورد ادامه می یابد و هر که از فرزندانم برخلاف شیوه و کردار من قیام کند، از او بیزارم و هر یک از خاندانم پیش از مهدی علیه السلام خروج کند کشته خواهد شد. از دغل بازان و حيله گران (دجال های) فرزندان فاطمه علیها السلام بر حذر باشید. چون از نسل فاطمه علیها السلام چنین افرادی به پا خواهند خواست. حيله گری از دجله بصره قیام می کند که از من نیست و با آمدن اوست که بقیه آنها خواهند آمد.

ابن طاووس رضی الله عنه می گوید: حضرت علی علیه السلام در این حدیث صراحتاً فرزندان خود را از قیام قبل از مهدی علیه السلام باز می دارد.

«بخش ۳۷» نرسیدن حکومت به فرزندان علی بن ابی طالب:

حرث بن نوفل از علی بن ابی طالب علیه السلام نقل می کند که به فرزندانش فرمود: دنبال خلافت نباشید چون هر کس از شما به خاطر رسیدن به آن قیام کند بدون نتیجه کشته می شود.

از عثمان بن عفان نقل شده است: این حکومت به هیچ کس از اولاد علی علیه السلام نخواهد رسید.

علی بن عبدالله از رسول خدا ﷺ نیز مانند همین گفته را نقل می‌کند. عثمان بن عفان نیز از او ﷺ نقل می‌کند که به علی بن طالب علیه السلام فرمود: هیچ یک از فرزندان تو به حکومت نمی‌رسند.

از ام سلمه نیز روایت شده است: روزی نزد رسول خدا ﷺ بودیم سخنی از خلافت به میان آمد این که از آن فرزندان فاطمه علیها السلام خواهد بود. فرمود: هرگز به آنها نمی‌رسد اما به فرزندان عمویم، عباس خواهد رسید، به او تبریک بگویید!

زمانی که خبر قتل زید بن علی علیه السلام به برید رقاشی رسید گریست و گفت: انس بن مالک از رسول خدا ﷺ برایم نقل کرده است: هیچ یک از آنها به حکومت دست پیدا نخواهند کرد.

«بخش ۳۸» نکوهش حکومت امویان و نفرین کردن بر آنها:

ابن عباس می‌گوید: پرچم‌های سیاه رنگی متعلق به ما اهل بیت است به محض این که در خراسان آشکار می‌شوند قیام و شورش به راه اندازند. همچون شب سیاهند، آغاز کارشان با پیروزی شروع می‌شود، در میانه کار به لعن و نفرین می‌رسند و سرانجام آنها کفر و بی‌ایمانی است. (چنانند که) اگر کسی با آنها بجنگد با او می‌جنگند و کسی یارای گریختن از دست آنها را ندارد و کسانی را که به پناهگاه پناه برند از آنجا بیرون می‌کشند و هر کس با آنها همراهی کند او را به فتنه و بلا مبتلا می‌کنند و مخالفان خود را تهدید می‌کنند. هر که آنها را نفرین و لعنت کند مثل آن است که تیری را در راه خدا به سمت دشمن بیفکند.

«بخش ۳۹» دولت عباسیان و ترکان:

حسن از شخصی نقل می‌کند علی بن ابی طالب علیه السلام به ابن عباس

گفت: ابن عباس! چیزهای مختلفی شنیده‌ای اما از خودت هم چیزی بگو خدا از تو راضی باد! پاسخ داد. چشم. فرمود: (بگو) در دویست سال آینده این‌ها اول فتنه‌هایند.

حکومت خردسالان، تجارت فراوان و سود کم، مرگ دانشمندان و صالحان، قحطی شدید، ظلم و ستم و کشتن اهل بیت تشنه‌ام در زوراء (شهر بغداد)، دو دستگی و نفاق پادشاهان و حکومت غیر عرب‌ها. زمانی که ترکان حکومت شما را قبضه کردند به سواحل دریا و گوشه کنار کشور بروید و حتماً فرار کنید. بعد از این در سال دویست و پنجاه و پنج، سه فتنه رخ می‌دهد. فتنه‌ای در مصر و وای بر مصر دومی در کوفه و سومی در بصره. مرد بی اصل و نسبی که نماینده آنها می‌شود آنها را به هلاکت می‌رساند. مردم در مقابل او دو دسته می‌شوند: دسته‌ای با او همکاری می‌کنند و گروهی برضد او، تا چندین سال به همین وضع بر آنها حکومت می‌کند. سپس خلیفه خشن و سنگدل - که در آسمان قتال و در زمین جبار نامیده می‌شود - آن چنان کشت و کشتار به راه می‌اندازد که خون را به آب می‌آمیزد (آب‌ها رنگ خون به خود می‌گیرند) به حدی که نمی‌شود از آن آب نوشید. عرب‌های بیابان نشین به او حمله می‌کنند و او را می‌کشند و ظلم و فساد در میان مردم همه گیر می‌شود، پرچم‌هایی چون دانه‌های تسبیحی که نخش پاره شده است و دانه‌هایش پیوسته می‌ریزد پشت سر هم به سوی شما می‌آیند. آن هنگام که خلیفه به قتل می‌رسد منتظر شورش و خروج خاندان ابوسفیان باشید. نشانه قیام آنها هلال مصر است و در آن هنگام زمین بصره فرو می‌ریزد و اقصی نقاط آن فرو می‌رود، همین حادثه در بازار و مسجد آن روی می‌دهد آن گاه طوفان آب به پاخواهد خواست و آن که از تیغ شمشیر بگریزد از هلاک طوفان نمی‌رهد مگر کسانی که حومه شهر

ساکن شده‌اند و زندگی در مرکز شهر را به کناری گذاشته‌اند. سه زمین لرزه و سه ماه گرفتگی و پرتابی آسمانی روی می‌دهد و آن‌گاه نوبت کوفه فرا می‌رسد. سفیانی هم در شام قیام می‌کند زمانی که سپاهش به کوفه برسد منتظر بهترین شخص خاندان پیامبر باش. (در زمان او) زندگان آرزوی زندگانی مجدد مرگان خود را می‌کنند و اوست که زمین انباشته از ظلم را پر از عدل و داد می‌کند

«بخش ۴۰» بر حذر داشتن حضرت علی علیه السلام از سکونت در بصره:
 امام باقر علیه السلام از پدرش و او هم از پدرش و از علی علیه السلام نقل می‌کند: مشتاق به سکونت در بصره نباشید زیرا آن گونه خود شهر و پیرامونش در آب فرو می‌روند که به جز مسجد شهر چیزی به چشم نمی‌خورد (و این مسجد در میان آن همه آب) گویا عرشه‌ی کشتی‌ای است بر امواج خروشان.

«بخش ۴۱» رویدادهای بصره:

از حسن نقل شده است: شمشیر (جنگ و کشتار) پایین می‌آید، پایین می‌آید و چه چشمانی که می‌گیرند و حرمت‌هایی که دریده می‌شوند و غصه‌هایی که بر دل می‌نشیند، ناتوان هلاک می‌شود. از جهت قبله باد زردرنگی سه شبانه روز بر شما می‌وزد و از شدت رنگ زردش هوا همچون روز گذشته‌اش روشن می‌شود و بعد از این حادثه بصره را آب فرا خواهد گرفت. پس از آن منتظر نشانه‌های پشت سر هم آسمانی باشید که چون تسبیحی که نخش پاره شده است بر سر شما خواهد ریخت. اولین آنها رعد و برق، آن‌گاه باد زرد، سپس باد پیوسته و نعره‌ای آسمانی است که عده‌ای را می‌کشد و مردن افراد زیادی در

«واسط» و همچنین در کوفه چیزهای عجیب و غریبی، رخ خواهد داد و در اهواز زلزله به وقوع خواهد پیوست در نتیجه زیر آوار جان می دهند و راه‌ها بسته می شوند و کسی نمی تواند بین شهرها رفت و آمد کند.

«بخش ۴۲» بنی قنطورا و بصره:

ربیعۃ بن جوشن می گوید: در بیت المقدس با عبداللّه بن عمر برخورد کردم و به من گفت: از کدام ناحیه اید؟ گفتم: اهل عراقیم و از بصره آمده ایم. گفت: ای بصریان آماده باشید. پرسیدم برای چه آماده باشیم؟ گفت: برای غلاف کردن شمشیر، بهترین دارایی در آن روز شتری است که انسان خانواده‌ی خود را بر آنها سوار کند و در حال فرار غذایی (داشته باشد) که به آنها بدهد. در آن روز اسب‌هایی با سم سفت و سخت بسیار کارآمد هستند. همان گونه که امروز کسی به مال و تعداد زیاد خانواده‌اش می بالد در آن روز به سبک بالی خود خواهد بالید. زیرا دیری نمی پاید که فرزندان قنطورا کنار رود دجله اردو می زنند (و آن قدر زیادند که) بر هر درخت خرمایی اسبی را می بندند و شما را از شهر بیرون می کنند. سؤال کردند: بنی قنطور کیستند؟ گفت: خدا بیشتر می داند و ما فقط اسم آنها را در کتاب این چنین دیده ایم، ولی ویژگی‌ها و خصوصیاتشان همان ویژگی‌های ترکان است.

«بخش ۴۳» رویارویی بصره و بنی قنطورا:

ابوبکر از رسول خدا ﷺ نقل می کند: سرزمینی است بنام بصره که از کنار آن دجله می گذرد و درختان خرما و فراوانی دارد. بنی قنطورا بر آنها یورش می برند و مردم به سه دسته تقسیم می شوند: گروهی به اصل و ریشه خود می پیوندند و کشته می شوند. گروهی دچار غرور و

خودبزرگ بینی می‌شوند و کافر می‌شوند و گروهی فرزندان خود را پشت جبهه جنگ می‌گذارند و با آنها پیکار می‌کنند، کشته‌هایشان شهیدند و فتح و پیروزی الهی به دست آنها است.

«بخش ۴۴» پرهیز از طماطم:

از ابی‌الحسن نقل شده است: طماطم (غیر عربی که نمی‌تواند خوب به زبان عربی تکلم کند) می‌آیند و حتماً می‌آیند، گردن شما را با شمشیر می‌زنند و غنائم و ثروت‌های شما را می‌خورند و در شهر شما ساکن می‌شوند، هتک حرمت می‌کنند و نیکان را به بردگی می‌کشند و بزرگان شما را ذلیل می‌کنند و آنها را به تیرهای آهنی می‌کشند. سیمای آنان همراه رنگ‌ها زشت است و گردن‌های کلفت، شمشیرهای آهنین و تازیانه‌های سودمند برای خود دارند و آنها برای امت من از فرعون برای بنی‌اسرائیل بدترند.

«بخش ۴۵» طولانی بودن حکومت ترکان مانند فرمانروایی فرعون:

عمران بن سلیم می‌گوید: بنو حفصه (ترکان) به زودی به سوی عراق گسیل می‌شوند و بر همه جا مسلط می‌گردند و مانند فرعون حکومت طولانی دارند تا زمانی که مردم را از حقوقشان محروم کنند، ظلم و تکبر دارند در این وقت خدا بر آنها باران فرو نمی‌فرستد و کاری می‌کند که از همدیگر انتقام بگیرند و دلیل این کار بدرفتاری آنان با مردم و کشتارشان است. لباس مسلمانان همان لباس کافران است تا آواره شوند و حکومت به فرزندان پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم برسد که آنها از همه به این مقام و ادعای عدالت و حق‌طلبی سزاوارتر و شایسته‌ترند.

«بخش ۴۶» هلاکت و نابودی اعراب:

سلیلی می گوید: به خدا قسم می دانم چه زمانی اعراب به هلاکت خواهند رسید زمانی که حاکم آنها کسی باشد که با آن که جاهلیت را درک نکرده اما دارای همان خلق و خواها است و (زمان) حضرت پیامبر ﷺ را نیز ندیده است پس دین اسلام او را از این کار باز دارد.

«بخش ۴۷» هلاک مسلمانان:

ابن مسعود می گوید: نزد رسول خدا ﷺ بودیم که فرمود: کار به دست شما خواهد بود و شما بر مسند قدرت خواهید بود تا زمانی که کارهای زشت را مرتکب نشده‌اید، چون در آن صورت خداوند فرمود: بدترین مخلوقاتش را بر شما مسلط می کند که پوست شما را مانند پوست شاخه درخت بکنند.

○ وهب بن منبه در کتاب المبتدأ می نویسد: فرمانروایی فرعون ۴۰۰ سال بود که بنی اسرائیل ۱۵۰ سال قبل از نبوت موسی ﷺ تحت حکومت وی بودند.

○ در کتاب سفینه آمده است: فرعون سیصدسال حکومت کرد، دویست و بیست سال آن را در سلامتی و امان گذراند، موسی نیز هشتاد سال او را به سوی خداوند دعوت کرد.

○ یاقوت حموی در جلد ۱۴ معجم البلدان می گوید: پس از مرگ فرعون (قبلی)، فرعون معاصر موسی ﷺ به حکومت رسید - و گفته شده او از نژاد عرب بوده است - قامتی کوتاه داشت و پوستی با لکه های سفید داشت و شجاع و دلاور بود، ۵۰۰ سال حکومت کرد تا در آخر کار خداوند او را غرق کرد و ولید بن مصعب را هلاک نمود. گروهی گمان می کنند او از قبط مصر و نه از عمالقه بوده است.

○ اسود می گوید: به عائشه عرض کردم: ای ام المؤمنین آیا این که

برده‌ای آزاده شده با فردی از اهل بدر بر سر خلافت به منازعه می‌پردازد باعث شگفتی تو نمی‌شود؟ گفت: تعجب نکن، فرعون ۴۰۰ سال بر بنی اسرائیل حکومت کرد. حکومت را خداوند به هر فاسق و نیکوکاری می‌دهد.

«بخش ۴۸» معجزه نبی مکرم اسلام ﷺ:

پسر عمر از نبی مکرم اسلام ﷺ نقل می‌کند. منافقان شبانه مسجدی را تخریب نمودند و چنین مسأله برای اصحاب پیامبر ﷺ بسیار سخت بود. ایشان ﷺ به اصحابشان فرمودند: چیزی را به دلتان راه ندهید چون این مسجد که خراب شد، دوباره ساخته می‌شود ولی وقتی مسجد ویران می‌شود حج هم تعطیل می‌شود. عرض شد: مسجد برآثا در چه منطقه‌ای است؟ فرمود: در سرزمین عراق و در غرب زوراء که هفتاد پیامبر و وصی و جانشین پیامبر، در آن نماز گزارده‌اند و آخرین نفری که در آن نماز اقامه می‌کند این شخص است و با دستش به علی بن ابی طالب علیه السلام اشاره کرد.

سلیلی، نویسنده کتاب الملاحم آورده است: من مسجد برآثا را با چشم خود دیدم که طرفداران ابن حنبل آن را ویران کرده‌اند و قبر عده‌ای از کسانی که در آنجا دفن شده بودند، نبش کردند و جنازه‌شان را بیرون آوردند و خانواده (و قومشان) را شکست داده بودند و آنها را در آن قبر دفن کردند و در مسجد را بستند و آن را به گورستانی مبدل نمودند. درخت خرمایی را که در آن رویده بود بریدند و آن را به آتش کشیدند. تاریخ وقوع این رویداد سال ۳۱۲ است و حج هم در این سال تعطیل شد. سلیمان بن حسن که همان قرمطی است در ابتدای سال شورش کرد و راه حاجیان را بست و آنها را به قتل رسانید و باعث شد

حج تعطیل شود. در همین سال سرمای شدیدی باعث از بین رفتن درختان خرماي بغداد شد. غلام ناقد از قول اباعمر و قاضی بغداد نقل کرد: در روستای صرصر واقع در سه فرسخی بغداد، صد هزار اصله خرما از بین رفت.

سلیلی می‌گوید: دیگر هیچ چیز واضح‌تر از این نیست (در مورد صحت آن پیشگویی).

«بخش ۴۹» پیمودن راه رفته فارس و روم:

ابی هریره از رسول خدا ﷺ نقل می‌کند: قیامت فرا نمی‌رسد مگر آن‌که امت من دقیقاً و موبه موبه همان کارها و رفتارهای اقوام و ملل گذشته را تکرار کنند. مردی سؤال کرد: پیامبر خدا ﷺ همان اعمال ایرانیان و رومیان را انجام می‌دهند؟ فرمود: مگر کسی غیر از آنها هم وجود دارد؟ همچنین روایت شده است: زینت‌های پیشینیان را در کوچک‌ترین کارها، موبه موبه دنباله روی خواهید کرد. سؤال شد: منظورتان همان یهود و نصاری است؟ فرمود: مگر کسی غیر این دو گروه هم هست؟!

«بخش ۵۰» فتنه در بصره:

کعب می‌گوید: با یک پرچم و فریاد بزرگترین شان مرزها را در هم می‌نوردد و با تمام پرچم‌ها و آراء و افکار مخالفت می‌کند. آن وقت گروهی چشم تنگ با صورت‌های پهن که به آنها بنی قنطورا می‌گویند از قریه‌ای به نام «دسکر» به راه می‌افتند و ساکنان آن را به زمینی پوشیده از گیاه می‌رانند و (آواره می‌کنند) آنها را بر آن چه اجدادشان مرتکب شده‌اند مؤاخذه می‌کنند به همین علت آسیب و صدمه بسیاری

می‌بینند. در آن زمان به علت کمی رفت و آمد در جاده‌ها درندگان (بدون هیچ مزاحمتی) رفت و آمد می‌کنند پس از آن زمین فرو می‌رود و قذف و زمین لرزه‌های بسیار زیادی در شهر بغداد رخ می‌دهد و این شهر از همه جا زودتر ویران می‌شود پس از آن ویرانی و خرابی گام در مصر می‌نهد و زمانی که فتنه و بلا را در شام دیدی، مرگ است و مرگ! بنی‌اصفر به سمت کشورهای عربی به راه می‌افتند و حوادث زیادی به وقوع خواهد پیوست.

«بخش ۵۱» مصیبت‌های بصره:

حذیفه بن یمان می‌گوید: گویا زن‌های قریش را می‌بینم که به صف شده‌اند و گیسوهای آنها به درختان خرماي بصره بسته شده، ناله و شیون آنها برپا است و مردم را در حومه بصره به اسارت می‌برند و ای بر مردم آن زمان! چه هول و ترس و زلزله‌ای بر آنها خواهد گذشت. بویژه آنان که ظاهری آراسته و ثروتمند دارند، خوشا به حال آنکه خود و خانواده‌اش را مخفی کند و کسی از ثروت او اطلاع پیدا نکند.

«بخش ۵۲» مصیبت‌هایی که در جهان اسلام روی می‌دهد:

حذیفه بن یمان می‌گوید: رسول خدا ﷺ در مورد مصیبت‌ها و بلاها (روزگار آینده) سخن گفتند و در پایان کلام فرمود: انسان‌های آزاد از شدت سختی‌ها و بلاها به بردگی کشیده می‌شوند و خود نیز به این امر تن می‌دهند و اقرار می‌کنند چه مردان و چه زنان، مشرکان آنها را در کارهایشان به کار می‌گیرند و هر کس، نیکوکار یا فاسق، در شهرها در معرض فروش می‌گذارند. حذیفه! آن قدر این بلا طول می‌کشد که مردمان آن عصر ناامید و مأیوس نسبت به فرارسیدن گشایش الهی

بدگمان می شوند تا این که خداوند فردی را از بهترین افراد خانواده‌ام و نیکوکارترین فرزندانم برمی‌انگیزاند که عدالت گستر، پاک و فرخنده است و به اندازه سرسوزنی (از عدالت) نمی‌گذرد، خداوند به واسطه او آیین، قرآن، اسلام و معتقدان به آن را نیرومند و قوی می‌نماید و شرک و مشرکان را خوار و ذلیل می‌کند. خدا ترس است، قوم و خویشی او با من موجب مغرور شدن او نمی‌شود، با منع و ممنوعیتی، ممنوعیت دیگری را از بین نمی‌برد، در زمان حکومتش کسی را به ضرب شلاق نمی‌زند مگر آن که مسأله‌ی حدود الهی در میان باشد، خداوند با اوست که همه بدعت‌ها را از عالم محو و همه فتنه‌ها را نابود می‌کند، در حق را با او می‌گشاید و در باطل را می‌بندد و اوست که اسیران مسلمان را هر کجا که باشند، به زادگاه و وطن خویش بازمی‌گرداند. حذیفه می‌گوید: اگر می‌شود نام بنده برگزیده امت و فرزندان را برایمان بگو. فرمود، خودش هم نام من و پدرش هم نام پدر من است، اگر تنها تا آخر دنیا (و برپا شدن محشر قیامت) یک روز باقی باشد خداوند آن قدر آن روز را طولانی می‌کند که این رخدادها روی دهد.

«بخش ۵۳» مسلمان شدن گروهی مردم و کافر شدن آنها:

سویدبن غفلة می‌گوید: وقتی سلمان در جنگ قادسیه عده زیادی از مردم را دید که به اسلام می‌گرویدند، گفت: امروز می‌بینید که گروه گروه مسلمان می‌شوند، قسم به آن که جان من در دست اوست همین گونه از دین الهی بیرون خواهند رفت.

«بخش ۵۴» مصیبت‌ها و بلاها در کلام علی علیه السلام:

محمدبن عبدالله از جعفر بن محمد علیه السلام (امام صادق) نقل می‌کند:

حادثه بزرگی در بصره پیش می‌آید. امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام می‌گوید: (و در مورد علی بن محمد پادشاه و غیر او سخن گفتند آن گاه) فرمود: پایتخت حکومت به زوراء (بغداد) باز می‌گردد و کارها به وسیله شوری و مشورت انجام می‌یابد و اگر کسی قدرتی بیاید هر چه بخواهد می‌کند، این زمان، دوران ظهور سفیانی است که نه ماه در روی زمین تاخت و تاز می‌کند و آنها را با بدترین بلاها و مصیبت‌ها می‌آزارد، وای بر مصر، وای بر زوراء، وای بر کوفه، وای بر واسط! گویا هم اکنون به واسط و حوادث آن می‌نگرم! در آن زمان سفیانی سربه شورش می‌نهد، غذا کمیاب می‌شود، خشکسالی و قحطی همه جا را می‌گیرد و باران از آسمان فرو نمی‌ریزد، نه زمین می‌روید و نه آسمان می‌بارد، بعد از این حوادث مهدی که خود هم هدایت شده و هم هدایت‌گر، ظهور می‌کند و پرچم را از دست عیسی بن مریم تحویل می‌گیرد و خروج دجال هم پس از اوست، او از اطراف بصره مکانی بنام «ميسان» ظهور می‌یابد، به کنار کوه سنام و آب گاه سفوان می‌آید و بر این منطقه و مردمانش مسلط می‌شود، هر چند آن دو بزرگ و باعظمتند ولی از بی‌آبی و بی‌غذایی خورد شده‌اند و مصیبت، مصیبت سختی است. پس از آن تا چهل سال آفتاب از غرب طلوع می‌کند. ابن طاووس می‌گوید: خدا آن چه را که او روایت کرده بهتر می‌داند!

«بخش ۵۵» پیشگویی پیامبر در مورد جنگ با ترکان:

عمرو بن تغلب می‌گوید که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: قبل از فرارسیدن ساعت و وقت (موعود) با گروهی که نعلین‌هایشان بافته‌ی مویی است و چشمانشان تنگ و صورت‌هایشان پهن همچون سپر آهنین است مبارزه خواهید کرد.

همچنین روایت شده که وی ﷺ فرمود: قبل از آن زمان (موعود) با گروهی که دارای نعل موین اند و (در جنگ) از سپر چرمی استفاده می‌کنند وارد جنگ خواهید شد چشمانشان تنگ و چهره‌شان همچون سپر آهنین پهن است.

در روایت دیگری آمده است (شش سال همراه رسول خدا بودم و کلام او را خوب درک و فهم می‌کردم یک روز) شنیدم که می‌فرمود: با گروهی که کفش‌شان بافته شده از مو است و تنگ چشم و پهن صورت اند و به سپر آهنین می‌مانند خواهید جنگید.

ابن طاووس رضی الله عنه می‌گوید: در این احادیث - که از معجزات رسول خدا ﷺ به‌شمار می‌آیند - به خوبی وقایع و اتفاقاتی که بین مسلمین و ترکان روی داده بیان شده است و به گونه‌ای توصیف شده‌اند که گویا حضرت ﷺ آن را به چشم عیان می‌دیده است و از این احادیث برمی‌آید که این وقایع مقارن با ساعت (موعود) است پس هر که به صدق کلام او ایمان دارد باید تا آنجا که می‌تواند طاعت و عبادت خداوند را پیشه کند.

«بخش ۵۶» رویارویی عرب و عجم:

سمرة بن جندب از رسول خدا ﷺ نقل می‌کند: نزدیک است که در پیشاپیش‌تان انبوهی را از عجم‌ها (غیر عرب‌ها) مشاهده کنید سپس خداوند آنها را همچون شیری قوی پنجه قرار می‌دهد که از شما هراسی ندارند و نمی‌گریزند، با شما می‌جنگند ولی دست به غنائم و ثروت‌های عمومی شما نمی‌زنند.

«بخش ۵۷» استیلای عجم‌ها بر عراق:

حذیفه می‌گوید: به زودی پول و غذا به اهل عراق نخواهد رسید چون عجم‌ها از این کار ممانعت به عمل می‌آورند. مانند همین روایت برای اهل شام نیز نقل شده است که رومیان همین بلا را به سر آنها در می‌آورند.

«بخش ۵۸» خطبه مولای متقیان علی علیه السلام معروف به «لؤلؤة»:

این خطبه ۱۵ روز قبل از خروج حضرت علیه السلام از شهر بصره ایراد شده است. در این خطبه پس از بیان اسامی پادشاهان بنی‌عباس فرمود: فتنه تیره و گردنبند سرخ فام پایان یافت که قائم به حق در میان آنهاست. آن‌گاه از (نقاب) چهره می‌گشاید و هفت اقلیم را چون ماهی درخشانده در میان ستارگان چشمک زن روشن خواهد کرد، آگاه باشید که قیام او ده علامت دارد. اولین آن نمایان شدن ستاره دنباله‌داری است که از نزدیکی مجاری رد می‌شود و عجب هم نزدیک است! و به دنبال آن فتنه و آشوب برپا می‌شود این نخستین علامت آن پیشوای ناپیدا است در فاصله بین هر یک از این نشانه‌ها عجایی رخ می‌دهد و آن زمان که این نشانه‌های ده‌گانه به پایان برسد ماه نورانی نیز در میان این نشانه‌ها خواهد بود و (زمانی که آن هم به وقوع بپیوندد) کلمه‌ی اخلاص به یاری خداوند و پروردگار جهان کامل می‌شود و...

«بخش ۵۹» خطبه‌ای از علی علیه السلام در مورد فتنه‌ها و بلاها:

سلیلی می‌گوید: علی علیه السلام بر منبر کوفه برای مردم خطبه می‌خواند، بعد از حمد و سپاس الهی و ستایش از رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: دربارہ ده روز آخر ماه رمضان از من هرچه می‌خواهید پرسید (چون) بعد از آن مرا از دست می‌دهید. آن‌گاه به بیان وقایع بعد از خود و شهادت

حسین علیه السلام و کشته شدن زید بن علی (رضوان الله علیه) و سوزاندن و بر باد دادن خاکسترش پرداخت و گریست. سپس در مورد نابودی حکمرانی امویان و دولت عباسیان و فتنه‌های بعد از آنها سخن گفت و فرمود: اول این کار با سفیانی است و نهایت و فرجامش نیز با سفیانی است، عرض کردند: این دو سفیانی چه شخصیت‌هایی هستند؟ فرمود: اولین سفیانی صاحب هجر (نام شهری نزدیک مدینه، به بحرین نیز اطلاق می‌شود) و دومی صاحب سرزمین شام است.

سلیلی می‌گوید: سفیانی اول همان ابوطاهر سلیمان بن حسن قرمطی است آن‌گاه از پادشاهان عباسی نامی به میان می‌آورد و بیان می‌کند که آن‌چه به او رسیده است از کلمات رسول خدا صلی الله علیه و آله است و از شیعیان و دوستدارانش یاد می‌کند و آنها را می‌ستاید و می‌گوید: مردم آنها را کافر می‌پندارند ولی در پیشگاه الهی در زمره نیکان و صالحانند، مردم آنها را دروغگو می‌دانند ولی در پیشگاه الهی راستگو می‌باشند مردم آنها را پلید می‌شمارند ولی در پیشگاه الهی پاکیزه‌اند. مردم آنها را از لعنت شدگان به حساب می‌آورند ولی آنها نزد بارگاه الهی از نیکوکاران و رادمردانند. مردم آنها را ستمگر می‌دانند ولی در پیشگاه الهی عدالت‌پیشه به شمار می‌آیند. آنها با ایمانشان رستند و این منافقان‌اند که زیان‌کار شدند و این‌ها حالات و خصوصیات شیعیان آن حضرت است.

«بخش ۶» سخن پیامبر در مور فتنه زوراء، کوفه، مدینه و شعیب صالح و مهدی علیه السلام:

معاذ بن جبل می‌گوید: من و ابو عبیده جراح و سلمان به انتظار رسول خدا صلی الله علیه و آله نشسته بودیم. حوالی ظهر آن حضرت را دیدیم که با

صورت بر افروخته و هراسان به پیش ما آمد و فرمود: چه کسی آنجا است؟ آیا ابو عبیده و معاذ و سلمانید؟

عرض کردیم آری ای پیامبر خدا ﷺ! حضرت از فتنه‌ها یاد کردند و فرمودند: فتنه به شهر زوراء می‌رسد و چه کشته‌هایی که به بار نمی‌آورد! و چه اموالی که به تاراج نمی‌رود و چه ناموس‌هایی که پرده عفتشان دیده نمی‌شود! خدا رحمت کند آن که در آن هنگامه به زنان بنی‌هاشم پناه دهد که آنها ناموس و اهل حرم من هستند. این فتنه‌ها به سلطان «ذی‌الغریین» می‌رسد. گروهی جوان از متن مردم سربه‌شورش می‌گذارند و در نتیجه مردان کشته و شکم زنان بنی‌هاشم دریده می‌شود. زمانی که این اتفاقات به وقوع بپیوندد به قلّه کوه‌ها و کوهستان‌ها پناه ببرید. این امر به اندازه زمان بارداری یک زن طول می‌کشد. پس از آن یک نفر از قبیله بنی‌تمیم بنام شعیب بن صالح با پرچم سیاه به یاری دین‌الهی می‌آید و در بین رکن و مقام (در مسجد الحرام) با مهدی عجله‌الله‌الیهم بیعت می‌کند. خداوند شهرهای شعیب را آباد سازد.

«بخش ۶۱» ذکر نام مهدی در کتاب‌های آسمانی:

از شعیب‌الحنائی که مطالعات بسیاری داشت روایت شده: به خدا قسم اگر می‌خواستم نام مهدی و خصوصیات و مکانی را که از آن ظهور می‌کند بیان می‌کردم. اما طبق آنچه که در کتاب آمده کسی که این مطالب را به دیگری خبر دهد ملعون است. ابی سعید خدری از رسول خدا ﷺ نقل کرده: زمین آکنده از ستم و ظلم می‌شود تا فردی از خاندانم قیام می‌کند و در هفت یا نه سال حکومتش آن را پر از عدل و عدالت می‌نماید.

«بخش ۶۲» مهدی در روایات اهل سنت:

ابی سعید خدری از رسول خدا ﷺ روایت کرده: فردی از خاندانم قیام می‌کند که پیشانی روشن و سفید و بینی کشیده‌ای دارد و زمین را از عدل و داد پر می‌کند همان‌گونه که از ستم و جور انباشته شده بود و هفت سال در قید حیات خواهد بود. عفان را دیدم که به همین عدد اشاره می‌کرد.

«بخش ۶۳» نشانه‌هایی منقول از پیامبر ﷺ:

با کشته شدن نفس زکیه، مهدی عجل الله تعالی فرجه قیام می‌کند و با کشته شدن او زمینیان و آسمانیان بر آنها خشمناک و غضبناک می‌شوند. مردم با اشتیاق بر گرد او جمع می‌شوند چنان که عروس نزد داماد خود می‌شتابد و اوست که زمین را آکنده از عدالت می‌کند. در آن زمان آسمان باران‌هایی را که در خود نگه داشته است فرو می‌ریزد و زمین (تخم) گیاهان نهفته‌ی درون خود را می‌رویاند و امت من از چنان نعمت‌هایی بهره‌مند می‌شوند که تا حال سابقه نداشته است.

«بخش ۶۴» نام مهدی عجل الله تعالی فرجه و عدالت:

زرین عبدالله از رسول خدا ﷺ نقل می‌کند: مردی از خاندانم که هم نام من است و خلق و خوی مرا دارد، زمین را از عدل و داد پر می‌کند همان‌گونه که از ظلم و ستم پر شده است.

«بخش ۶۵» اگر یک روز هم از عمر دنیا باقی مانده باشد:

عثمان بن عبدالله از رسول خدا ﷺ نقل می‌کند: اگر یک روز هم از عمر دنیا باقی مانده باشد خداوند این روز را آن قدر طولانی می‌کند که مردی هم نام من و با خلق و خویی همچون منش من به قدرت می‌رسد.

پدر او نیز همانم پدرم است، زمین را از عدل و داد انباشته می‌کند همان‌گونه که ظلم و ستم همه جا را گرفته بود.

«بخش ۶۶» ندای آسمانی:

مغیره بن عبدالرحمن می‌گوید: به مادر سالخورده و پیرم گفتم: به خدا سوگند با فتنه ابن زبیر مردم هلاک خواهند شد. گفت: نه پسر! بعد از این فتنه، فتنه دیگری رخ می‌دهد که موجب هلاک مردم می‌شود و به گونه‌ای خواهد بود که نظام زندگی مردم را در هم می‌ریزد و این وقایع تا زمانی ادامه می‌یابد که منادی آسمانی بانگ می‌دهد: فلانی پسر فلانی را دریا بید (و به پیش او بروید).

«بخش ۶۷» زمان قیام:

سمیر می‌گوید: در ماه رمضان صدایی به گوش می‌رسد، در شوال هیاهو و غوغایی برپا می‌شود (یا خوشبختی و سعادت دست نیافتنی می‌شود) در ذی‌القعدة در میان قبایل جنگ و درگیری برپا می‌شود، در ذی‌الحجه حاجیان غارت می‌شوند و اگر بخواهید شما را از حوادث محرم آگاه می‌کنم. به او گفتیم: چه خواهد شد؟ گفت: منادی از آسمان بانگ می‌دهد: آگاه باشید فلانی بهترین آفریده الهی است به او گوش فرادهید و از او اطاعت کنید. همچنین روایت شده است: مهدی از روستایی به نام «کرعة» قیام می‌کند.

«بخش ۶۸» مدت عمر مهدی علیه السلام:

ابی سعید خدری از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل می‌کند: مهدی علیه السلام حداقل هفت و حداکثر هشت یا نه سال عمر می‌کند. امت من از آن چنان

نعمت‌هایی برخوردار می‌شوند که تا آن زمان مانند آنها را به خود ندیده‌اند و نیکوکار و بدکار در استفاده از آنها فرقی ندارند. آسمان باران‌های خود را بر آنها فرو می‌ریزد و زمین تمامی گیاهان را می‌رویاند و مال و ثروت (آن‌چنان بی‌ارزش می‌شود که) بدست کسی برسد، آنها را دور می‌ریزد.

«بخش ۷۰» فتوحات مهدی علیه السلام:

حذیفه بن یمان از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل می‌کند: درست در سال ۳۵۰ منادی از آسمان بانگ می‌دهد که خداوند به حکومت ستمگران و منافقین و پیروانشان پایان داد و بهترین پیرو محمد صلی الله علیه و آله را به فرمان‌روایی شما برگزید. در مکه به او ملحق شوید او مهدی است و نامش احمد بن عبدالله است. عمران بن حصین عرض کرد: ویژگی‌ها و احوالاتش را برای ما بگو. فرمود: از فرزندان من است (و در شکل و شمایل) گویا فرزندی از فرزندان حضرت یعقوب علیه السلام است. زمانی ظهور می‌کند که رنج و بلا امتم را در برگرفته است. ۴۰ ساله است و رنگ صورتش مانند رخسار عرب‌ها است و گویا (از شدت نور) ستاره درخشنده‌ای است. زمین را از عدل و داد پر می‌کند همان‌گونه که از ظلم و جور انباشته شده بود. او مالک سرزمین‌های کفر چه در بخش قسطنطنیه و چه در بخش روم می‌شود. مردمانی نیکوکار و غیر از آنها از شام به پیشگاه او می‌آیند که دل‌هایشان همچون آهن استوار است، شیران روز و خدا ترسان دائم شباهنگام. گروهی از یمنیان پیش او می‌آیند و در بین رکن و مقام با او بیعت می‌کنند. از مکه به سمت شام روانه می‌شود و زمینیان و آسمانیان و پرندگان و ماهیان از وجود او غرق در سرور و خوشی‌اند.

این که راوی می‌گوید «درست در سال ۳۵۰» قیام می‌کند، بر خلاف چیزی است که ما به آن معتقدیم و در سایر روایات بحثی از تعیین زمان نشده است و همچنین مطلبی را که در مورد نام حضرت «احمد عبدالله» نقل کرده است مخالف روایت معتبر است هر چند که می‌شود آن را به تأویل برد و توجیه کرد ولی به هر حال ما به خاطر حفظ امانت در نقل حدیث دخل و تصرفی انجام ندادیم و احادیثی که زمانی را برای ندای آسمانی تعیین نمی‌کند می‌آید.

«بخش ۷۱» شهر انطاکیه:

تمیم داری می‌گوید به رسول خدا ﷺ عرض کردم: در سرزمین عجم (غیر عرب‌ها) از شهری به نام انطاکیه عبور می‌کردم و تا کنون شهری را به بزرگی آن ندیده‌ام. ابری بر آسمان این شهر نمی‌گذرد مگر آن که باران‌های خود را فرو می‌ریزد. فرمود: در غار ثور که در یکی از کوه‌های این شهر واقع است، قسمت‌هایی از الواح (تورات) موسی عليه السلام و قسمتی از عصای او و تکه‌هایی از تابوت سفینه در آن قرار دارد. ابرهای شرقی، غربی، کوفی و آنهایی که از سمت قبله می‌وزند، دوست دارند تا برکات خود را بر سر این شهر فرو ریزند. طولی نخواهد کشید که فردی از اهل بیت هم نام و هم خلق و خوی من که نام پدرش همان نام پدرم می‌باشد خواهد آمد و زمین را از عدل و داد پر می‌کند همان‌گونه که از ستم پر شده بود.

«بخش ۷۲» خواری دشمنان خدا در دنیا:

اسباط از سدی در مورد تفسیر آیه «لَهُمْ فِي الدُّنْيَا خِزْيٌ»^۱ نقل می‌کند: خواریشان در دنیا با ظهور مهدی است زمانی که به دست او قسطنطنیه فتح شود و آن را به قتل برساند و این خواری در رسوایی دنیایی شان است.

«بخش ۷۳» ویرانی زوراء:

ابن عباس می‌گوید: بادی سرخ رنگ در زوراء شروع به وزیدن می‌کند که مردم تا به حال چنین چیزی را ندیده‌اند، از ترس به علماء و دانشمندانش پناه می‌برند اما مشاهده می‌کنند که به شکل میمون و خوک درآمده‌اند، چهره‌شان سیاه و چشمانشان کبود شده است.

«بخش ۷۴» مصیبت‌های ماه رمضان:

ابن مسعود از رسول خدا ﷺ نقل کرده: صیحه آسمانی در ماه رمضان مقارن با نبردهای ماه شوال است. در ذی‌العقده قبایل به جان یکدیگر می‌افتند، در ذی‌الحجه و محرم خون‌ها ریخته می‌شود، و چه محرمی است، دریغا و ای دریغا که مردم بسیار زیادی به کشتار خواهند شد. عرض شد: چیست؟ فرمود: ظهر روز جمعه پانزده ماه مبارک رمضان، زمانی که شروع ماه رمضان شب جمعه باشد. به گونه‌ای است که خوابیده را بیدار و نشسته را بلند می‌کند و زنان آراسته پرده‌نشین را از پشت پرده‌ها بیرون می‌کشد. در آن سال زلزله و سرمای فراوانی رخ خواهد داد. در چنین ماه رضایی، روز جمعه بعد از نماز صبح روز پانزدهم، به خانه‌یتان بروید و در و پنجره‌های خانه و اتاق خود را

ببندید و خود را بپوشانید، گوش‌هایتان را بگیرید (تا نشنوید) زمانی که که آسمانی را احساس کردید به سجده درافتید و بگویید: «سبحان القدوس سبحان القدوس ربنا» اگر کسی چنین کند نجات می‌یابد و کسی که این کارها را انجام ندهد هلاک می‌شود.

«بخش ۷۵» خرابی ماه رمضان:

ابی هریره از رسول خدا ﷺ نقل کرده: خرابی (یا صدایی) در ماه رمضان خواهد افتاد که خوابیده را از خواب بیدار می‌کند و موجب ترس یا فرار بیدار می‌شود، پس از آن گروهی در شوال نمایان می‌شوند، آن گاه در ماه ذی‌العقده جنگ و جدالی رخ خواهد داد در ماه محرم، اموال حاجیان غارت و حرمت‌ها شکسته می‌شود. در صفر صدایی طنین‌انداز می‌شود. در ربیع‌الاول قبایل مختلف با هم درگیر می‌شوند و شگفتی و تعجب بسیار از رویدادهای بین دو ماه رجب و جمادی!

«بخش ۷۶» توصیفات علی علیه السلام در مورد مهدی علیه السلام:

امام موسی کاظم از پدرشان و ایشان از پدربزرگشان نقل می‌کنند: حسین بن علی علیه السلام به نزد امیرالمؤمنین و گروهی از کسانی که در آن مجلس با حضرت نشستند آمد. حضرت فرمود: این فرد سید و آقای شماست و رسول خدا ﷺ او را با این لقب خوانده است. از نسل فرزندی خواهد بود که در شکل و شمایل، اخلاق و رفتار به من بسیار شبیه است، زمین را پر از عدل و داد می‌کند به همان صورت که از ظلم و ستم انباشته شده بود. از حضرت علی علیه السلام سؤال شد: این اتفاق چه زمانی رخ خواهد داد؟ فرمود: هیئات (به این زودی رخ نمی‌دهد) بلکه زمانی واقع خواهد شد که همان‌طور که زن ران خود را برای شوهر ظاهر

می‌کند، شما از دینتان برگردید.

«بخش ۷۷» ویژگی‌های یاوران مهدی:

ابی یحیی الحکیم می‌گوید: شنیدم که علی علیه السلام می‌فرمود: تمامی یاران و یاوران مهدی جوانند و پیرمرد در جمعشان وجود ندارد.

«بخش ۷۸» فتوحات مهدی و منادی آسمانی:

ابوهریره از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل می‌کند: عمر دنیا به سر نخواهد آمد تا این که مردی از خاندان من ظهور خواهد کرد و حتی اگر فقط یک روز تا پایان دنیا مانده باشد خداوند آن روز را آن قدر طولانی خواهد کرد تا (او بتواند) قسطنطنیه را فتح کند.

راوی حدیث حذیفه بن یمان که قبلاً گذشت - می‌گوید: بعد از آن در مورد سفیانی و جریان‌اتش تا زمانی که فراریان به کشور روم را در دروازه دمشق گردن می‌زند، سخن گفت و گفت: در آن هنگام منادی آسمان ندا می‌دهد: ای مردم! خداوند حکومت ستمگران و منافقین و پیروانشان را برانداخته است و بهترین فرد را در میان مسلمانان به رهبری شما منصوب کرده است. به مکه بروید و خود را به او برسانید چون او همان مهدی است و نامش احمد بن عبدالله است. آن گاه در مورد جمع شدن مردم بر گرد سفیانی کنار دریاچه طبریه سخن گفت و همچنین مطالبی در مورد سه پشتیبان مهدی در کشور گشایی‌هایش بیان کرد. هر که بخواهد اطلاعات بیشتری در این مورد کسب کند به اهل کتاب مراجعه نماید.

«بخش ۷۹» سپاهیان حضرت مهدی علیه السلام:

اصبغ بن نباته می‌گوید: امیرالمؤمنین علیه السلام برای مردم خطبه‌ای ایراد کرد و در مورد شخص او، سپاهیان و نام‌هایشان سخن گفت. ابوخالد حلبی (و شاید ابوخالد کابلی باشد) عرض کرد: ای امیرالمؤمنین! ویژگی‌های او را برایمان بیان کن. فرمود: او از همه مردم در شکل و شمایل، خلق و خوی و زیبایی به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم شباهت بیشتری دارد. نمی‌خواهید یاران او و تعداد آنها را به شما بگویم؟ عرض کردیم بلی. فرمود: از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم شنیدم که اولین فرد آنها از شهر بصره و آخرین نفرشان از یمامه است. علی علیه السلام شروع به شمردن کرد و مردم هم آنها را می‌نوشتند. آن‌گاه فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم تا سیصد و سیزده نفر، به تعداد جنگاوران جنگ بدر، برایم شمردند. خداوند از مشرق و مغرب زمین در کمتر از یک چشم به هم زدن آنها را در مسجدالحرام دور هم جمع می‌کند، وقتی چشمشان بر آنها می‌افتد با خود می‌گویند: «قَدْ كَسَبْنَا السَّفِيَانِي» پس از آن به نزد مردم مکه می‌روند و به عده‌ای می‌نگرد که برگرد کعبه شده‌اند. تاریکی و ظلمت از میان آنها رخت بر بسته است و صبح بر آنها دمیده است و در جمع خودشان فریاد می‌زنند: النجاة (شاید مقصودشان این است نجات یافتیم) بهترین و شریف‌ترین مردمان (به آن منظره) نگاه می‌دوزند و حاکمانشان در فکر فرو می‌روند. گویا هم اکنون به آنها می‌نگرم و می‌بینم که شکل و زنی آنها، زیبایی‌شان و لباسشان یکسان و یکدست است، گویا به دنبال گمشده و از دست رفته‌ای می‌گردند و گیج و سرگردانند. هنگامی که مردی پوشش کعبه را کنار می‌زند و به سمت آنها می‌آید، مردی که از تمام مردم در آفرینش، خلق و خو، زیبایی و جمال به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم شباهت بیشتری دارد آنها به او می‌گویند: تو مهدی هستی؟ به آنها پاسخ می‌دهد: من مهدیم!

با من در مورد انجام دادن ۴۰ خصلت بیعت کنید و شما هم ده چیز را با من شرط کنید. در این هنگام احنف به ایشان عرض کرد. مولای من! این خصلت‌ها چه هستند؟ امیرالمؤمنین علی علیه السلام، فرمود: با او بیعت می‌کنند تا: دزدی نکنند، زنا نکنند، کسی را (به ناحق) نکشند، هتک حرمت جایی و یا کسی را نکنند، به مسلمانی فحش ندهند، به هیچ خانه‌ای هجوم نبرند، کسی را جز بر اساس حق و عدالت نزنند، بر مرکب‌های لاغر و فرتوت سوار نشوند، با طلا خود را نیارایند، لباس خز و حریر به تن نکنند، کفش‌های بسته نپوشند، از مسجدی خارج نشوند (و شاید اصل آن «مسجدی را خراب نکنند» باشد)، راه را بر هیچ رهگذری نبندند، به هیچ یتیمی ستم نکنند، هیچ راهی را ناامن و خوفناک نسازند، حيله گری و مکر و نیرنگ را به کنار بگذارند، اموال یتیمان را به ناحق حیف و میل نکنند، لواط و این قبیل کارها را نکنند، شراب و باده ننوشند، خیانت در امانت نکنند، به وعده‌های خود وفا کنند، غذا چه گندم و چه جو را احتکار نکنند، کسی را که پناه می‌آورد نکشند، شکست خورده را تعقیب نکنند، خونی را به (ناحق) بر زمین نریزند، زخمیان را نکشند، لباس‌های زیر بر تن کنند، خاک را متکا و بالشت خود قرار دهند، از (نان) جو تناول کنند، به کم قناعت کنند، تا جایی که می‌توانند در راه خدا مجاهدت کنند، از عطرها و بوهای خوب (استفاده کنند) و ببویند، نجاست‌ها و پلیدی‌ها را ناپسند بدانند.

اما او هم با آنان شرط بست تا همنشینی برنگزیند هر کجا بروند با آنها همراهی کند، آنجایی که آنها می‌خواهند در آنجا حضور داشته باشد. به کم قناعت کند و به یاری خداوند زمین را همان‌گونه که از ستم پر شده بود از عدالت پر و آکنده نماید و آن‌گونه که شایسته‌ی مقام خداوند باشد او را عبادت کند. (و کار او آغاز می‌شود) خراسان به

تصرف حضرت درمی آید، یمنیان مطیع حضرت می شوند و لشکرهایشان از او استقبال می کنند، سواران همدان، خولان و جده او را به سمت اوس و خزرج می برند. بواسطه سلیمان قدرت‌اش تقویت می شود. طلایه دار سپاهش عقیل و علی اند و قلب لشکر بدست حرث است. خداوند بر سپاهیانش به مرور می افزاید و با پیوستن قبیله مصر پشتگرمی (بیشتری) پیدا می کند. در جلوی او به راه می افتند اما در این میان قبیله‌های بجیله، ثقیف، مجمع و غداف با او به مخالفت برمی خیزند ولی سپاهیان حضرت راه خود را در پیش می گیرند و سرزمین فتنه‌ها را پشت سر می گذارند. در این وقت حسنی به همراه دوازده هزار نفر به او ملحق می شوند، حضرت به او می گویند: من از تو شایستگی و لیاقت بیشتری برای رهبری (این نهضت و سپاهیان) دارم. حسنی به او می گوید: (اگر این طور است) نشانه‌ای را نشان بده تا حرف تو را اثبات کند. حضرت به پرنده‌ای اشاره می کند آن پرنده به امر حضرت به شانه حضرت می نشیند و همچنین ترکه در دستش را در زمین فرو می کند، شاخه شروع به رشد و سرسبز شدن می کند و مثل درخت شاخه شاخه می شود. حسنی به همراه سپاهیانش به حضرت سر تسلیم فرو می آورند و خودش در رأس سپاه قرار می گیرد. فریادی در شهر دمشق طنین انداز می شود: اعراب حجاز علیه شما گردهم آمده‌اند. سفیانی به یاورانش می گوید: حرف و سخن این گروه چیست؟! آنها به او می گویند: آنها کم توان و کم جنب و جوش اند ولی ما هم نیرنگ بازیم و هم دارای توان و قدرت نظامی هستیم. برای مقابله با آنها ما را به آن منطقه اعزام کن! احنف به او عرض کرد: سفیانی از چه قومی است؟ امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند: او از طایفه بنی امیه است و دایی‌های او کلبنند. او عنبسه بن مره بن کلیب بن سلمه بن

عبدالله عبدالمقتر بن عثمان بن معاویه بن ابی سفیان بن حرب بن امیه بن عبدالمشمس است. شرارت و کارهای زشت او از همه بندگان خداوند بیشتر است، در میان زندگان کسی از او بیشتر مورد لعن و نفرین و ستمکارتر از او نیست، با سواران و اطرافیان و فرماندهان و سپاهش که به صد و هفتاد هزار نفر بالغ می‌شوند در کنار دریاچه طبریه اردوگاه می‌زند. مهدی در حالیکه جبرئیل در پیشاپیش اوست از چپ و راست به طرف او می‌روند (تا او را در حلقه‌ی محاصره درآورند)

حضرت لشکرش را شبانه حرکت می‌دهد و در روشنی هوا پنهان می‌شوند مردم هم به دنبال او به راه می‌افتند. تا کنار دریاچه طبریه با سفیانی مواجه می‌شوند. خداوند بر سفیانی خشم می‌گیرد و آفریدگان الهی به خاطر خشم و غضب الهی بر او غضبناک می‌شوند. پرندگان با بال‌هایشان و کوه‌ها با سنگ‌ها و صخره‌هایشان و ملائکه با هیاهو و صدای خود بر او حمله ور می‌شوند و هنوز ساعتی نگذشته است تا تمامی سپاه سفیانی به جز خودش به هلاکت می‌رسند. حضرت او را دستگیر می‌کنند و او را زیر درختی که شاخه‌هایش تا روی دریاچه گسترده شده گردن می‌زند و شهر دمشق را به تصرف خود در می‌آورند. پادشاه روم با صد هزار صلیب که در زیر هر صلیب ده هزار نفر قرار دارد، به زور طرسوس را فتح می‌کند و ثروت‌ها و دارایی‌هایش را چپاول می‌کند و مردم را به اسارت می‌برد. خداوند جبرئیل را به منطقه مصیصه می‌فرستد تا (آن را از زمین بکند) و در بین آسمان و زمین معلق کند. پادشاه روم و سپاهیانش به منطقه‌ای که مصیصه قبلاً در آن قرار داشت می‌رسند و با خود می‌گویند: پس این شهری که رومیان و مسیحیان از آن می‌ترسیدند کجاست؟! در این هنگام صدای خروس‌ها و پارس سگ‌ها و شیهه اسبان را بالای سرشان می‌شنوند (و همین طور

نویسنده حدیث را بیان می‌کند) ابن طاووس می‌گوید: ما عین جمالاتی را که سلیلی در کتاب خود آورده است بیان نمودیم.

«بخش ۸۰» حکمرانی صاحب‌الزمان علیه السلام:

عبدالله از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل می‌کند: اگر از عمر دنیا به جز یک شب باقی نمانده باشد خداوند آن قدر آن را طولانی می‌کند تا مردی که خود او همان من و پدرش همان پدر من است حکمران این امت شود، زمین را از عدل و داد پر کند همان‌گونه که از ستم و جور انباشته شده بود. بیت‌المال را بین مسلمانان بطور مساوی تقسیم می‌کند خداوند بی‌نیازی و غنای درونی را به دل‌های آنها باز می‌گرداند به صورتی که فردی از حضرت مالی را طلب می‌کند حضرت به او می‌گویند تا به نزد خزانهدار برود. او هم آن قدر مال به او می‌دهد که آن فرد به او می‌گوید. دیگر کافی است (مدتی بعد) مال را باز می‌گرداند و می‌گوید: به این مال احتیاجی ندارم، ولی به او می‌گویند: ما مالی را که داده‌ایم پس نمی‌گیریم. مهدی هفت یانه سال حکومت می‌کند و پس از مرگ و وفات او دیگر هیچ خوبی و خیری در زندگی دنیوی نخواهد بود.

معاذبن جبل از حضرت صلی الله علیه و آله نقل می‌کند: حماسه بزرگ، فتح شهر قسطنطنیه است و شورش دجال هفت ماه به طول خواهد انجامید.

«بخش ۸۱» دجال و حوادث مرتبط با او:

ابی‌امامه باهلی از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل می‌کند: رسول خدا صلی الله علیه و آله روزی برای مردم سخنرانی ایراد کردند و این آخرین خطبه و سخنرانی ایشان بود و در آن از دجال یاد کرد و فرمود: در آن روزگاران مرد شایسته‌ای برای مردم نماز را اقامه می‌کند. از او می‌خواهند تا نماز صبح

را اقامه کنند. زمانی که تکبیرة الاحرام را می گوید و قامت به نماز می بندد عیسی بن مریم از آسمان ها بر زمین فرود می آید، هنگامی که حضرت عیسی بن مریم را مشاهده می کنند چند گام به عقب می نهند تا عیسی علیه السلام امامت جماعت را بر عهده بگیرد. او دستش را بین شانه های او می گذارد و به او خطاب می کند: نمازت را ادامه بده چون این نماز به خاطر تو اقامه شده است. عیسی بن مریم علیه السلام نیز پشت سر او به نماز می ایستد آن گاه امر می کند: درها را بگشایید! (شاید منظور این است: نبرد را شروع کنید!). در آن وقت هفتاد هزار سپاهی یهودی تا دندان مسلح تحت امر دجال اند. تا نگاه او بر عیسی می افتد همچون سرب بر روی آتش و یا برف درون آب ذوب می شود. عیسی به تعقیب او می پردازد و می گوید: باید ضربه ای را به تو بزنم که آن را هرگز از دست نمی دهم. سرانجام او را در کنار دروازه شرقی می یابد و به هلاکت می رساند. هر موجودی اعم از درختان، سنگ ها و سایر موجودات زنده هنگامی که یک نفر یهودی در پناه آنها پنهان می شود به امر خداوند به سخن در می آید و می گوید: ای بنده مسلمان خدا، این فرد کافر است او را به درک واصل کن! تمامی موجودات جز درخت غرقده (یا فرقد) که از درختان یهودیان است به سخن در خواهند آمد. عیسی در میان امت من همچون قاضی و حاکم عدالت پیشه و رهبری دادگر صلیب را درهم خواهد شکست و خوک را خواهد کشت و جزیه را برقرار خواهد کرد و از گرفتن صدقه سرباز خواهد زد و نه گاوی و نه گوسفندی (و هیچ حیوانی) را اذیت و آزار نخواهد کرد. کینه توزی ها و دشمنی ها را از بین خواهد برد و درندگی و گزندگی موجودات از بین می رود تا آنجا که کودکی دستش را در دهان مار فرو می برد ولی گزندگی به او نمی رساند و دختر بچه ای با شیری مواجه می شود و آسیبی به او

نمی‌رساند و شتر آن قدر رام و مطیع او خواهد شد گویا که سگ اوست. گرگ در گله‌ی گوسفند مانند سگ خواهد بود و دین اسلام سرتاسر زمین را فرا خواهد گرفت و حکمرانی کافران را از آنها می‌گیرد و حکومت و پادشاهی جز برای خداوند و دین او نخواهد بود. زمین با رویاندن تمام گیاهانش مانند عهد حضرت آدم علیه السلام همچون پارچه‌ای نقره فام خواهد شد و چند نفر با هم در خوردن یک خیار یا انار شریک می‌شوند و همگی سیر می‌شوند. اسب به قدری ارزان می‌شود که به چند درهم می‌توان آن را خریداری کرد. (معنی این حدیث این است که مردم نیازی به جهاد و نبرد ندارند و آراسته و متخلق به صفات زاهدان و رویگردانان از حیات دنیوی می‌شوند).

«بخش ۸۲» ظهور دجال از خراسان و همراهان او:

ابوسلیمان از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل می‌کند: دجال از شرق و از شهری بنام خراسان قیام می‌کند گروهی با صورت‌هایی که همچون سپرهای آهنین است از او فرمان برداری می‌کنند.

«بخش ۸۳» اقتدای حضرت عیسی به حضرت مهدی علیه السلام:

حذیفه بن یمان از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل می‌کند: ایشان در مورد «فتنه‌ها» به تفصیل سخن گفتند و فرمودند: امتی که من آغاز آنها هستم و عیسی آخرشان است رستگارند. عیسی در پشت سر مردی از نسل من نماز می‌خواند، زمانی که نماز صبح را می‌خواند عیسی برمی‌خیزد و تبعیت خود را از آن فرزندم اعلام می‌کند. عیسی علیه السلام چهل سال در دنیا زندگانی می‌کند.

«بخش ۸۴» آتشی در حجاز:

ابی هریره از رسول خدا ﷺ نقل می‌کند: تا آتش بزرگی در حجاز برپا نشود و از شدت نور آن گردن شتران در بصره روشن نشود، ساعت موعود فرا نخواهد رسید.

ابن طاووس می‌گوید: این آخرین مطالبی است که از کتاب فتن سلیلی نقل نمودیم و در روز پنج شنبه، سیزدهم ذی‌الحجه سال ۶۸۲ هجری به پایان رسید. صلوات و دورد خدا بر سرور نیکوکاران محمد ﷺ و خاندان پاک و مطهر و هدایت‌گر و هدایت شده او! آمین!

بخش سوم

ترجمه كتاب الفتن

تأليف ابويمى زكريا بن يمى

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سلام و درود خداوند بر سرور پیامبران محمد مصطفی ﷺ و بر خاندان پاک و طاهرش.

علی بن موسی بن جعفر بن محمد بن طاووس العلوی الفاطمی می گوید: خداوند جل جلاله را حمد و سپاس می کنم، آن خداوندی که آغاز کارش با سخاوت مندی و فضل است و به سوی سپرها و زره های نگهدارنده و حفظ کننده هدایت می کند. خدایی که بوسیله جد ما، محمد ﷺ احیا کننده سنت های کهن و از میان رفته، بر ما منت نهاده و از جمله ی معجزات و کرامات او شناساندن فتنه های بعد از اوست و دشمنی، حسادت و آزمون های جانکاهی است که اهل بیت او در بوته ی آنها قرار گرفته اند. پیامبری که به اهل بیت خود در برابر تحمل و رضایت به کینه توزان و کینه ورزان، بهترین و با ارزش ترین وعده ها سکونت در بهشت در همسایگی او داده است، صلوات خدا بر او و بر خاندان و حافظان اسرار او، صلواتی که بر جایگاه بلند و انوار تابان آنها بیفزاید.

بعد از این که مطالبی از دو کتاب تألیف نعیم بن حماد و ابو صالح سلیلی بیان نمودیم، مطالبی را به یاری خدا از کتاب الفتن ابویحیی زکریابن یحیی بازگو می کنیم. این کتاب در تاریخ چهارشنبه آخر ماه ربیع الاول سال ۳۹۱ نگاشته شده و در زمره موقوفات نظامیه است.

«بخش ۱» اطلاع مسلمین از گذشته، حال و آینده:

از ابی زید نقل شده است: روزی با رسول خدا ﷺ نماز صبح را به جا آوردیم ایشان بعد از نماز بر منبر نشست و تا ظهر برایمان خطبه خواند. بعد از ادای نماز ظهر دوباره تا عصر برایمان خطبه خواند و بعد از ادای نماز عصر تا غروب آفتاب برایمان خطبه خواند. در این خطبه‌ها ما را نسبت به گذشته‌ها و آینده‌ها آگاه کرد و به ما دستور داد این سخنان را حفظ کنیم.

«بخش ۲» سفارشات نبی اسلام ﷺ در مورد حوادث آینده:

حذیفه از حضرت ﷺ نقل می‌کند: با گذشت سال ۱۵۴ بهترین فرزندان، دختران شما خواهند بود. بعد از سال ۱۶۹ بهترین زنان، کسانی خواهند بود که نازا باشند. در سال ۱۶۸ قرض‌هایت را پس بگیر، در سال ۱۶۹ قرض‌هایی را که گرفته‌ای پرداخت کن و در سال ۹۰ هجری و مرج به پا خواهد شد. گروهی از مردم به حضرت ﷺ عرض کردند: راه نجات و خلاصی چیست؟ فرمود: تا فرارسیدن ساعت و وقت (موعود) این آشوب و بلواها برپا خواهد بود.

«بخش ۳» از بین رفتن خرد مردم:

زکریا در کتاب خود از رسول خدا ﷺ نقل می‌کند: قبل از وقت و ساعت (موعود) آشوب و بلوا است. پرسیدند: این آشوب و بلوا چیست؟ فرمود: قتل. عرض کردند: آیا قتل و جنایت بیشتر از الآن خواهد بود؟ پاسخ فرمود: کافران شما را نمی‌کشند ولی همسایه، همسایه‌اش را به قتل می‌رساند و برادر و پسر عمویش را. عرض شد: آیا ما (مسلمانان) در آن زمان خردمند نخواهیم بود؟ فرمود: در آن زمان

خرد مردمان از آنها گرفته می شود و گروهی بر جایگاه عاقلان تکیه می زنند (که چیزی نیستند) اما اغلب آنها برای خود جایگاه خاص و مقامی ویژه قائلند. ابوموسی می گوید: سوگند به خدا، راه فراری نه برای شما و نه برای خودم نمی یابم مگر همان گونه که از آن بیرون می آییم از آن خارج شویم.

«بخش ۴» پنج فتنه و مردمی بسان چهارپایان:

عاصم بن حمزه از علی رضی الله عنه نقل می کند: خداوند ۵ فتنه را در این امت قرار داده است: فتنه گروه خاص، فتنه عام، سپس فتنه ای خاص و بعد از آن فتنه ای عمومی و همه گیر سپس فتنه ای سیاه و ظلمانی برپا می شود که مردم در آن فتنه همچون چهارپایان خواهند شد.

«بخش ۵» احوالات امت پیامبر صلی الله علیه و آله:

ثوبان غلام حضرت پیامبر صلی الله علیه و آله نقل می کند: چیزی نمانده است تا امت های مختلف شما را به مبارزه بطلبند آن گونه جدالی که بر سر کاسه غذا صورت می گیرد. کسی پرسید: این مهم به علت تعداد کم مسلمانان است؟ پاسخ فرمود: خیر، بلکه تعداد شما زیاد است ولی همچون کف روی سیلابید و خداوند ترس شما را از دل دشمنانتان بر می کند و در دل هایشان وهن می افکند. پرسیدند: وهن چیست ای رسول خدا صلی الله علیه و آله؟ فرمود: حب دنیا و بیزاری و بدپنداشتن مرگ.

«بخش ۶» نهی از پیروی از اصحاب رأی:

عمر بن خطاب به مردم گفت: ای مردم از اصحاب رأی پیروی نکنید (کسانی که با درک و فهم خود دین را تفسیر می کنند). اصحاب رأی

دشمنان سنت پیغمبرند. آنها توانایی نگهداری از سنت را ندارند و سنت نیز از این که آنها حافظ و نگهبان او باشند بیزار است. اگر از آنها سؤالی پرسید شرم دارند که بگویند: نمی‌دانیم. از آنها برحذر باشید!

«بخش ۷» تقسیم امت هفتاد و سه فرقه و نجات یک فرقه:

عبدالله بن عمر از رسول خدا ﷺ نقل می‌کند: دقیقاً هر چه بر سر بنی اسرائیل آمد بر سر امت من نیز خواهد آمد به طوری که اگر کسی با کنیزی آشکارا آمیزش کرده باشد در امت من هم کسی خواهد بود که چنین عمل (زشتی) را انجام دهد. بنی اسرائیل به هفتاد و دو گروه تقسیم شدند و امت من به زودی به هفتاد و سه فرقه تقسیم خواهند شد، همگی آنها به جز یک گروه در جهنم خواهند بود. عرض شد: این گروه و فرقه چه کسانی هستند؟ پاسخ داد: آنهایی که پیرو من و اصحابم باشند.

«بخش ۸» آتش پیش از رستاخیز:

زکریا در کتاب فتن از رسول خدا ﷺ نقل می‌کند: به زودی آتشی شعله‌ور خواهد شد که گردن شتران در بصره را نورانی خواهد کرد. آتش مانند آهسته گام برداشتن شتر، به کندی گسترده می‌شود، در شب می‌آرامد و در روز دوباره شعله‌ور شده و گسترش می‌یابد، زمانی که آرام می‌گیرد مردم در مورد آن می‌گویند: «آتش به راه افتاد شما هم حرکت کنید، (و در هنگام شب) آتش از حرکت بازایستاد شما هم می‌توانید به حرکت خود پایان دهید». آتش به هر کسی برسد او را فرو می‌بلعد.

عمر بن خطاب از پیامبر ﷺ نقل می‌کند: ساعت (موعود) فرا نخواهد رسید تا آنکه آتش سرتاسر دره‌ای از دره‌های منطقه‌ی حجاز را

فرا بگیرد (و آن چنان شعله و زبانه می کشد که) گردن شتران بصری را روشن می کند.

حذیفه از رسول خدا ﷺ نقل می کند: ساعت موعود فرا نخواهد رسید تا آن که آتشی از رومان برپا شود و از شدت نورگردن شتران بصری روشن شود.

«بخش ۹» صدای مهیب ماه رمضان:

ابی هریره از رسول خدا ﷺ نقل می کند: صدای مهیبی در ماه رمضان طنین افکن می شود که از شدت آن خوابیده از خواب برمی خیزد و بیدار را به هراس می اندازد، در شوال گروهی پدیدار می شوند و در ذی القعدة جنگی رخ می دهد، در ذی الحجه حاجیان غارت می شوند. در محرم پرده‌ی حریم‌ها و حرمت‌ها دریده می شود، در صفر صدا و بانگی خواهد بود، در ماه ربیع قبائل به جان هم می افتند و شگفتی و تعجب از حوادث بین ماه‌های جمادی و رجب! و پس از آن (اوضاع به حدی وخیم می شود که) شتری لاغر بهتر از منطقه‌ای با صدهزار نفر جمعیت است.

از ابی حکم روایت شده است: صدای مهیبی در رمضان فراگیر می شود، در شوال میان قبایل و طوایف درگیری و جنگ درمی گیرد، در ذی الحجه اموال حاجیان چپاول می شود، محرم و عجب محرم! (و این جمله را سه مرتبه تکرار کرد) هر ستمگر خیره‌سری کشته می شود، شگفتی و تعجب از اتفاقات بین جمادی و رجب.

انس بن مالک از رسول خدا ﷺ روایت کرد: ماه رمضان قلب سال است، زمانی که قلب سال سالم و بدون دغدغه به پایان رسد تمام آن سال سالم و با آرامش خواهد بود.

کثیر بن مرة حضر می گوید: آیه الحدیث در ماه رمضان خواهد بود؟! سؤال شد: آیه الحدیث چیست؟ گفت: ستونی از آتش است که از شرق آسمان پدیدار می شود زمانی که این نشانه را مشاهده نمودی برای یک سال غذا ذخیره کنی.

«بخش ۱۰» بزرگ شدن ماه:

زکریا از رسول خدا ﷺ: از نشانه‌های فرارسیدن ساعت (موعود) بزرگ شدن و برآمده شدن ماه است. در حدیث دیگری آمده است: از نشانه‌های فرارسیدن ساعت و وقت (موعود) این است که ماه شب اول به اندازه شب دوم دیده می شود و فرد از مسجد می گذرد ولی دو رکعت نماز در آن به جا نمی آورد.

«بخش ۱۱» خراب شدن خانه‌ی کعبه:

سوید می گوید: علی علیه السلام را دیدم که می گوید: پیش از آن که (نتوانید) حج به جا آورید، حج بگذارید، گویا به آن حبشی می نگرم که با سر بی مو و گوش‌های کوچکش با کلنگ تمام سنگ‌های کعبه را از جا در می آورد. به او گفتم: این کلام توست یا چیزی است که از رسول خدا ﷺ نقل می کنی؟! فرمود: سوگند به خدایی که دانه را شکافت و انسان‌ها را آفرید که از پیش خود سخن نمی گویم بلکه این حدیث را از پیامبرتان شنیدم.

«بخش ۱۲» فتح قسطنطنیه توسط فردی از اهل بیت:

زکریا از رسول خدا ﷺ: حتی اگر یک روز از دنیا باقی مانده باشد خداوند آن روز را آن قدر طولانی می نماید تا مردی از اهل بیت بر

قسطنطنیه حکمرانی نماید. در حدیث دیگری آمده است که ایشان علیهم السلام فرمودند: پیش از این که بساط این عالم جمع شود، مردی از خاندانم که همنام من و پدرش هم نام پدر من است قسطنطنیه و کوه (های) دیلم را فتح می کند.

«بخش ۳» گام نهادن مسلمانان در جاپای گمراهی های بنی اسرائیل: کثیر بن عبدالله از پدرش و او از پدر بزرگش روایت می کند: برگرد رسول خدا صلی الله علیه و آله در مسجد مدینه نشسته بودیم. حضرت فرمودند: شما دقیقاً همان راهی را خواهید رفت که امت های گذشته آن را پیموده اند به طوری که اگر کسی از آنها در سوراخ سوسماری خزیده باشد شما همان کار را خواهید کرد.

«بخش ۴» پرچم های سیاه و دادگستر جهانی:

عبدالله از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل می کند: با پیامبر نشسته بودیم که چند نفر جوان از قریش از مقابل ما گذشتند. رنگ رخسار حضرت دگرگون و متغیر شد. پرسیدیم: در چهره شما چیزی رامی بینیم که ما را اندوهگین می کند. فرمود: خداوند آخرت را برای ما اهل بیت بر دنیا ترجیح داد و خاندانم پس از من دچار بلا و آوارگی و مصیبت می شوند تا قومی از آنجا (و با دستش به مشرق اشاره کرد) قیام کنند پرچم ها و علم های سیاه بر دوش می گیرند و حق را مطالبه می کنند ولی به آنها چیزی نمی دهند. بار دیگر آن را طلب می کنند ولی این بار نیز چیزی به آنها داده نمی شود تا کارشان به درگیری و پیکار می رسد و در این راه صبر و شکیبایی را پیشه می کنند و (بالآخره) حقی را که می خواستند به آنها می دهند ولی آنها حق را (برای خود) نمی پذیرند و آن را به مردی از

اهل بیت من می‌دهند که زمین را از عدل و داد پر می‌کند آن گونه که از ظلم و ستم انباشته شده بود. کسی که در زمان آنها باشد و از وجود آنها آگاه شود اگر بتواند حتی سینه‌خیز روی برف، خود را به آنها برساند باید این کار را بکند.

«بخش ۵» ستم‌هایی که پس از مرگ حضرت رسول خدا ﷺ چهره می‌گشاید:

معقل بن یسار از رسول خدا ﷺ نقل می‌کند: بعد از من مدتی نمی‌گذرد که ظلم و ستم آشکار می‌شود، با جلوه‌گر شدن هر مقدار ظلم و ستم به همان اندازه عدل و عدالت (از جامعه) رخت برمی‌بندد به طوری که زمانی می‌رسد که فردی در طول حیات خود چیزی را به جز ظلم و ستم نمی‌شناسد. سؤال شد: عدالت پیشگان و عدل گستران چه کسانی هستند؟ فرمود: ما اهل بیت هستیم، سؤال شد: ظالمان و ستمگران چه کسانی هستند؟ فرمود: آنها برادران ما بنی‌امیه‌اند که دنیا به کام آن‌هاست.

معقل در حدیث دیگری از رسول خدا ﷺ می‌گوید: به زودی بعد از من ظلم و جور آغاز می‌شود و هر قدر که از آن هویدا می‌شود به همان اندازه عدالت از میان می‌رود و آن قدر این روزگار ستمگر برپا می‌ماند که انسان از بدو تولد چیزی را به جز ظلم و ستم نمی‌شناسد و پایه‌های زندگی خود را بر چیزی جز آن نمی‌نهد. تا آن که خداوند بر این بندگانش لطف می‌کند و به فرمان او عدل و عدالت خود را آشکار می‌نماید و هر قدر که بیشتر هویدا می‌شود به همان اندازه جور و ستم بیشتر (از عرصه عالم) محو می‌شود و به حدی گسترش پیدا می‌کند که ظلم و ستم برچیده می‌شود و انسان‌ها از بدو تولد چیزی را به جز

عدالت، نمی شناسند و پایه های زندگی خود را بر چیزی جز آن نمی نهند.

«بخش ۶» نکوهش امویان و کارهای زشت آنان:

از ابی ذر روایت شده است که رسول خدا ﷺ فرمود: نخستین کسی که سنت مرا دگرگون می کند فردی از بنی امیه است.

از عبدالله نیز روایت شده است: هر دینی آفتی دارد و آفت دین اسلام بنی امیه اند.

ثبت کارهای زشتشان در تاریخ و نکوهش قرآن از کردارشان در آیه مبارکه «وَالشَّجَرَةَ الْمَلْعُونَةَ فِي الْقُرْآنِ»^۱ ما را از بیان احادیثی که عده ای از روایان آن را نقل کرده اند بی نیاز کرده است.

«بخش ۷» مهدی و بشارت رسول خدا:

ابو ذر از رسول خدا ﷺ نقل می کند: عمر دنیا به سر نمی رسد تا مردی از خاندانم - که خود او همانم من و پدر او همانم پدر من است - بر اعراب سلطه پیدا کند. همچنین روایت شده است: اگر تا پایان دنیا به جز یک روز باقی مانده باشد خداوند آن روز را به حدی طولانی می کند که فردی از خاندان من - که خودش همانم من و پدرش هم نام پدر من است - مبعوث می کند. در روایت دیگری آمده است: دنیا به پایان نمی آید تا فردی از خاندانم - که همانم من است، به حکومت برسد.

«بخش ۸» نقش اهل بیت علیهم السلام در جریانات کفر و نفاق:

علی بن حوشب مکحول از علی بن ابی طالب نقل می‌کند که فرمود: از رسول خدا ﷺ پرسیدم: آیا امامان هدایت‌گرا از نسل ما خواهند بود یا از غیر ما؟ فرمود: البته که از ما خواهند بود! آغاز و پایان دین با ما و به خاطر ماست که از گمراهی فتنه‌ها نجات پیدا می‌کنند، همان‌گونه که به دست ما از گمراهی حاصل از شرک خلاصی یافتند. بواسطه ماست که خداوند دل‌هایشان را پس از دشمنی ناشی از فتنه‌ها، گرد هم جمع می‌آورد، همان‌گونه که دل‌هایشان بعد از دشمنی‌هایی که در اثر شرک متفرق شده، جمع می‌کند.

ابی سعید خدری از رسول خدا ﷺ روایت کرده: به شما مژده می‌دهم که مهدی هنگام اختلافات و پریشان حالی ظهور خواهد کرد.

«بخش ۱۹» مهدی از اهل بیت است:

محمد بن حنفیه از علی بن ابی طالب علیه السلام روایت کرده: مهدی از ما اهل بیت است و خداوند کار او را در یک شب اصلاح خواهد کرد. ابی سعید از رسول خدا ﷺ نقل کرده: مهدی از ما اهل بیت است. عبدالله بن رزین الغافقی از علی علیه السلام شنید: مهدی فردی از خاندان پاک پیامبر ﷺ است.

از ابن عباس روایت شده است: مهدی از قبیله قریش است. گفتند: از چه طائفه‌ای؟ پاسخ داد: او هاشمی و از فرزندان فاطمه علیها السلام است.

«بخش ۲۰» خصوصیات مهدی علیه السلام:

ابی سعید خدری از رسول خدا ﷺ گفته: مهدی علیه السلام دارای بینی کشیده، شامه‌ای قوی و رخساری نورانی است.

«بخش ۲۱» متن پرچم او:

نوف می گوید: بر پرچم حضرت مهدی (عج) نوشته شده است: بیعت از آن خدا است.

«بخش ۲۲» آغاز و انجام امور:

ابی طفیل از رسول خدا ﷺ روایت کرده: گشایش کارها با ماست و ختم آنها نیز بر ماست، بواسطه ما خداوند در صدر اسلام مردم را نجات داد و بواسطه ما عدل در آخر الزمان فراگیر می شود و بواسطه ما زمین از عدل و داد آن گونه که از ستم پر شده بود، انباشته می گردد و مردی چون من و همنام من که پدر او نیز هم نام پدر من است حقوق صاحبان حق را به آنها باز می گرداند. هرگاه گفتار زبانش (از شدت انقلاب) کند شود دست راستش را بر روی ران چپش می زند.

«بخش ۲۳» عدالت در زمان مهدی ﷺ:

ابی سعید خدری از پیامبر ﷺ روایت کرده: مهدی میان امت من خواهد بود، زمین را از عدل و داد پر می کند همان گونه که انباشته از ظلم و ستم شده بود. آسمان همچون روزگار حضرت آدم ﷺ می بارد و زمین برکات خود را ظاهر می کند، امت من در آن زمان چنان زندگی را تجربه خواهند کرد که تا به حال به خود ندیده اند.

در روایت دیگر، ابی سعید خدری از رسول خدا ﷺ آورده: مهدی را به شما بشارت می دهم که هنگام پریشانی و اختلاف امت من ظهور می کند و زمین را همان گونه که از ظلم و ستم انباشته شده بود از عدل و عدالت پر می کند، آسمانیان از او خوشنودند و بیت المال را به صورت صحیحی بین مردم تقسیم می کند. پرسیدم: صحیح تقسیم کردن به چه

معنا است؟ فرمود: به معنای تقسیم عادلانه بین مردم است. خداوند جان‌های مسلمانان را از بی‌نیازی مال پر می‌کند، عدالتش همه را در بر می‌گیرد، به فردی دستور می‌دهد تا اعلام کند چه کسی به مالی احتیاجی دارد؟ فقط یک نفر بلند می‌شود و می‌گوید: من (احتیاج دارم) مهدی به آن فرد می‌گوید: نزد خزانه دار برو و به او بگو مهدی به تو فرمان می‌دهد تا به من مالی بدهی. خزانه‌دار به او می‌گوید بگیر و ثروت را در دامنش می‌ریزد. به او می‌گوید: تو آزمندترین پیروان محمدی صلی الله علیه و آله! آن فرد پس از مدتی مال را برمی‌گرداند ولی خزانه‌دار به او می‌گوید: ما چیزی را که به کسی بدهیم پس نمی‌گیریم. هفت یا هشت یا نه سال حکومت می‌کند و دیگر بعد از او جهان روی خیر و خوبی را نخواهد دید.

«بخش ۲۴» عُمر، ظهور و مرگ حضرت علیه السلام:

ابی سعید خدری از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کرده: مهدی از ماست و ده سال حکومت می‌کند. در روایتی دیگر نقل شده است: مهدی در امت من خواهد بود و حداکثر ده سال و حداقل هفت یا هشت سال حکمفرمایی خواهد داشت و در روایت دیگری می‌گوید: مهدی از مسلمانان است و حداقل هفت یا هشت یا نه سال عمر خواهد کرد، زمین را از عدل و داد پر می‌کند، (در زمان او) زمین گیاهان خود را می‌رویاند و آسمان بارانش را فرو می‌ریزد و امتم از نعمت‌های بی سابقه‌ای بهره‌مند می‌شوند.

کعب از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل می‌کند: مهدی همانام من است و در زمان ظهور پنجاه و یک سال دارد و مدت حکومتش هفت سال است.

«بخش ۲۵» خصوصیات مهدی علیه السلام:

ابی سعید خدری از قول پیامبر گفت: مهدی پس از گذر زمان‌ها و هویدا شدن فتنه‌ها قیام می‌کند و مردی به نام سفاح ظاهر می‌شود که بی حساب مال را به این و آن می‌بخشد.

ابن طاووس می‌گوید: سفاح که در این روایت آمده است بر خلاف بسیاری از روایات است شاید نویسنده کتاب خودش نام سفاح را ذکر کرده است و سفاحی را که ما از بنی‌العباس می‌شناسیم مال و ثروت زیادی به کسی نبخشیده است.

لیث از طاووس روایت می‌کند: مهدی در مال و ثروت دست و دل باز است، در کار کارگزارانش سخت‌گیر و بر بیچارگان رئوف و مهربان.

«بخش ۲۶» پدیدار شدن نشانه‌ای کنار خورشید:

ابن عباس می‌گوید: تا نشانه‌ای به همراه خورشید پدیدار نشود مهدی علیه السلام ظهور نمی‌کند.

«بخش ۲۷» نزول عیسی بن مریم از آسمان به نزد مهدی:

عبدالله بن عمر در مورد مهدی سخنی گفت. یک نفر از اعراب بادیه نشین به او گفت: مهدی، معاویه پسر ابوسفیان است. عبدالله به او گفت: خیر، در او نه شرف است و نه بزرگواری یافت می‌شود. مهدی همان کسی است که عیسی بن مریم بر او (از آسمان‌ها) فرود می‌آید.

«بخش ۲۸» مرگ جاهلی آن که بدون بیعت با امام بمیرد:

ابی صادق از علی علیه السلام: کسی که بی امام بمیرد همچون کافران دوران جاهلیت از دنیا می‌رود.

معاویه از رسول خدا ﷺ نقل می‌کند: کسی که بدون امام بمیرد مرگ او همچون مرگ کافران عصر جاهلیت است.

«بخش ۲۹» فرمان رسول خدا ﷺ در مورد جنگ با سه گروه:
ربیعة الوالبی از علی علیه السلام نقل می‌کند: پیامبر ﷺ از من پیمان گرفت که بعد از او با سه گروه پیکار کنم: ناکثین، قاسطین و مارقین.

«بخش ۳۰» دستور پیامبر در مورد معاویه:
ابی سعید خدری از رسول خدا ﷺ گفت: زمانی که مشاهده نمودید معاویه بر منبر من سخنرانی می‌کند شمشیر را بر سرش بکوبید. عبدالله و حسن از رسول خدا ﷺ نقل کرده‌اند: اگر معاویه را بر فراز منبر من نشسته دیدید او را بکشید.

«بخش ۳۱» فرمان پیکار به علی علیه السلام:
ابی سعید خدری از رسول خدا ﷺ روایت کرده: فردی از شما بر سر تاویل قرآن (با دشمنان داخلی) خواهد جنگید. سؤال شد: او چه کسی است؟ فرمود: آن شخص همان «خاصف النعل» است (وصله زننده کفش) و حضرت کفش‌های خود را به علی علیه السلام سپرده بود تا آن را وصله بزند. اسماعیل از پدرش نقل می‌کند شخصی به علی بن ابی طالب علیه السلام فرمود: تو را به خدا قسم می‌دهم آیا (از پیامبر) در مورد نعلین حدیثی به ما رسیده است؟ فرمود: خداوندا! تو می‌دانی که این حدیث از بشارت‌های پیامبر ﷺ به من بود. پس حدیث هفت باغ (یا هفت بهشت) را یاد آور شد که پیامبر ﷺ در آن حدیث فرمود: برای

تو ای علی علیه السلام در بهشت بهتر از این‌ها وجود دارد و پیامبر صلی الله علیه و آله به گریه افتادند و گریستند. عرض کردم: چرا می‌گریید؟ گفت: به خاطر کینه‌های نهفته در دل‌های گروهی است که تا من از بین شما نروم آن را آشکار نمی‌کنند.

زکریا در کتاب خود الفتن از پیامبر صلی الله علیه و آله ذکر می‌کند که او را از جنگیدن با علی علیه السلام نهی و جریان پارس کردن سگ‌های را به او خاطر نشان می‌کند. در ادامه در مورد جنگ جمل و طلحه و زبیر و اعتراف زبیر به اشتباهش روایتی را می‌آورد و چند حدیث در نکوهش خوارج و ستایش قاتلان آنها و این که آنها سگ‌های اهل جهنمند آورده است. بعلاوه روایتی در مورد کرامت و شرافت علی علیه السلام و همچنین دلایلی را بر ضد این گروه ذکر کرده است که درباره این موضوع تمام مسلمانان اتفاق نظر دارند و نیازی به بیان آنها نیست. ما کتاب جداگانه‌ای به نام الیقین فی اختصاص مولانا علی علیه السلام بأمره المؤمنین تألیف کردیم و احادیثی در این موضوع از بزرگان و مشایخ اهل سنت نقل کردیم و حاوی این احادیث است: ۱۹۷ حدیث در مورد حقانیت علی علیه السلام برای حکومت، ۲۰۶ حدیث در مورد نامیده شدن حضرت به «امیر المؤمنین» و ۱۸ حدیث در مورد لقب «امام المتقین» و ۲۵ حدیث در مورد لقب «یعسوب الدین» و مطالبی را درباره مسئله ولایت و حاکمیت حضرت علیه السلام که بر همگان آشکار نبوده بیان نمودیم.

«بخش ۳۲» بصره و بنی قنطورا:

زکریا در کتاب خود آورده است: رسول خدا از منطقه‌ای بنام بصره یا بصیره که رود دجله به همراه نخلستان‌های انبوهش در کنار آن قرار گرفته است یاد کردند و فرمودند: بنی قنطورا به این منطقه حمله ور می‌شوند

در نتیجه مردم به سه دسته تقسیم می‌شوند: گروهی به اصل خود پیوسته و کشته می‌شوند، گروهی باد نخوت و غرور آنها را فرا می‌گیرد و کفر را پیشه می‌کنند و گروه سوم فرزندان خود را در پشت جبهه‌ها گذاشته و پا در عرصه پیکار می‌نهند. کشتگان این گروه شهیدند و خداوند پیروزی و فتح را به آنان ارزانی می‌دارد.

زکریا حدیث دیگری را به نقل از وردان بن عبدالله نقل می‌کند که پیش‌بینی‌های مذکور در این حدیث از معجزات او علیه السلام است: در پایان غزوه سلمه بن زیاد، با یکی از یاران پیامبر بودیم که سه مرتبه این جمله را تکرار کرد: به زودی طومار حکومت عرب‌ها در هم پیچیده خواهد شد. سؤال شد به دست چه کسی چنین اتفاقی رخ خواهد داد؟ گفت: بدست بنی قنطورا، آنها دارای صورت‌ها و بینی‌های پهن و چشم‌های تنگی هستند گویا چهره‌هاشان سپر آهنین است. تا حدود روستای «جبانة اللون» که تحت سیطره عرب‌ها هستند پیشروی می‌کنند و به شدت با آنها درگیر می‌شوند و به آنها می‌گویند: برادر عجمی ما را به ما بازگردانید تا با شما بجنگیم عرب‌ها هم به بردگان عجمشان می‌گویند: به برادران خود پیوندید! آنها به اربابان خود می‌گویند: آیا بعد از این که به اسلام گرویدیم به کافران پیوندیم؟ بردگان با مهاجمان به شدت درگیر می‌شوند و به خواست خدا آنها را شکست می‌دهند و همه‌ی آنها را قلع و قمع می‌کنند و با دستی پر از غنائم از میدان جنگ باز می‌گردند. عرب‌ها به آنها می‌گویند از غنائم چیزی هم به ما بدهید. در پاسخ می‌گویند: آیا بعد از این که ما را (در این پیکار) تنها گذاشتید و ما را خوار کردید به شما چیزی بدهیم؟! به خدا سوگند این کار را نخواهیم کرد.

ام سلمه می گوید: در کنار درب منزل نشسته بودم که حسین علیه السلام وارد خانه شد و به پیش رسول خدا صلی الله علیه و آله رفت. به رسول خدا صلی الله علیه و آله نگاه کردم. دیدم چیزی را در مشت خود گرفته است و می بوسد در حالی که حسین علیه السلام بر دامن حضرت به خواب رفته است. گفتم: ای رسول خدا صلی الله علیه و آله به شما نگاه کردم و دیدم چیزی در مشت گرفته و می بوسید در حالیکه حسین علیه السلام هم بر روی پای شما به خواب رفته است و اشک هایتان جاری است. فرمود: جبرئیل علیه السلام مقداری خاک از سرزمینی که حسین علیه السلام بر روی آن کشته می شود برایم آورد و به من اطلاع داد که اتم او را می کشند.

عبدالله بن یحیی از پدرش نقل می کند: در سفری به همراه حضرت علیه السلام به صفین می رفتیم. من وسائل طهارت را به همراه داشتم. به نینوا که رسیدیم حضرت خطاب کرد: ابا عبدالله کنار رود فرات بایست. پرسیدم: این کدام ابا عبدالله است؟ فرمود: روزی به نزد پیامبر صلی الله علیه و آله رفتم و مشاهده نمودم که اشک از چشمانش سرازیر است. پرسیدم: ای پیامبر خدا آیا کسی تو را به خشم آورده است، چرا چشمانت گریان است؟ پاسخ داد: جبرئیل ساعتی پیش نزد من بود و با من در مورد حسین علیه السلام سخن می گفت که کنار رود فرات به قتل می رسد. جبرئیل از من پرسید: آیا می خواهی مقداری از خاک آن سرزمین را برایت بیاورم تا آن را ببویی؟ گفتم: آری. دستش را دراز کرد و مقداری از خاک آن را در مشت خود گرفت و به من داد. از آن زمان به بعد نمی توانم جلوی اشک هایم را بگیرم.

عمار دهنی می گوید: علی علیه السلام از جلوی کعب گذشت. کعب گفت: یکی از فرزندان این شخص به همراه عده دیگری کشته خواهند شد و هنوز عرق اسبانشان خشک نشده است که (در بهشت) به محضر

رسول خدا ﷺ مشرف می‌شوند. مدتی بعد حسن علیه السلام از آنجا گذشت. گفتند: منظور همین شخص است؟ گفت: خیر. مدتی بعد حسین علیه السلام گذشت به او گفتند: همین فرد است؟ جواب داد: آری.

ام سالم دختر مسلم می‌گوید: هنگامی که حسین بن علی علیه السلام به شهادت رسید بر خانه‌ها و دیوارها بارانی به رنگ خون بارید. بعداً خبر به ما رسید که در شام، کوفه و خراسان نیز همچنین اتفاقی افتاده است. ابن عباس می‌گوید: رسول خدا ﷺ را در خواب دیدم که شیشه پر خون را در دست داشتند. پرسیدم: رسول خدا ﷺ! این خون چیست؟ فرمود: این خون حسین علیه السلام و یارانش علیهم السلام است و از روزی که حسین علیه السلام کشته شده است خستگی مرا از پای در آورده است.

هرثمه بن سلمی می‌گوید: به همراه علی علیه السلام به سمت صفین می‌رفتیم. در کربلا توقف نمودیم و در کنار درختی نماز عصر خود را به جا آوردیم. وقتی به راه افتادیم حضرت مقداری از خاک آن را برداشت و بویید و گفت: وای بر تو ای خاک! گروهی بر روی توبه قتل می‌رسند که بی هیچ حسابرسی به بهشت می‌روند. از صفین که برگشتم به همسرم که از شیعیان حضرت بود گفتم: آیا از علی علیه السلام که به او علاقمندی تعجب نمی‌کنی که وقتی از کربلا گذشتیم و نماز عصر را با هم خواندیم در هنگام رفتن مقداری خاک آن را برداشت و بویید و گفت: وای بر تو ای خاک. گروهی بر روی توبه قتل می‌رسند که بی هیچ حسابرسی وارد بهشت می‌شوند؟! همسرم به من گفت: به خدا قسم او از پیش خود سخنی نمی‌گوید. این جریان گذشت و این ماجرا را فراموش کردم تا روزی به همراه عبیدالله و سواران سپاه او به آن سمت به راه افتادیم و به همان درختی رسیدیم که علی علیه السلام در کنار آن نماز خواند و خاطره‌ی او (وکلامش) در ذهنم مجسم شد. بر پهلوئیم اسبم

زدم و به سمت حسین علیه السلام رفتم و ماجرا را به او گفتم او گفت: ای هرثمه با مایی یا علیه ما؟ گفتم: نه با تو و نه علیه تو! چون ما در کوفه فرزندان ضعیفی داریم که می ترسم ابن زیاد به آنها آسیبی برساند. حسین علیه السلام گفت: حال که چنین است به نزد آنها برو زیرا هر کس صدای غربت و کمک خواهی ما را بشنود و به یاری ما نشتابد خداوند او را با صورت در آتش می اندازد.

عبدالملک کردوس همنشین عبیدالله بن زیاد می گوید: همراه عبیدالله وارد قصر شدیم. ناگهان آتشی در قصر شعله ور شد و عبیدالله با آستین آتش را از صورت خود دور می کرد و به من گفت: مبادا در مورد این حادثه به کسی چیزی بگویی.

عمار بن عمیر می گوید: سرهای بریده عبیدالله و یارانش را در میدان عمومی شهر بر فراز نیزه دیدم، در آن هنگام ماری در میان سرها پیچید و به سر او که رسید از سوراخ دماغش داخل سر او شد و دوباره بیرون آمد. مردم گفتند: مار بیرون آمد. مار دوباره از سوراخ دماغش به درون سر خزید و دیگر خارج نشد.

بواب بن زیاد می گوید: روزی که سر بریده حسین علیه السلام را آوردند به دیوارهای دارالاماره نگاه کردم گویا از آن خون می بارید.

ابن معمر می گوید: عبدالملک بن مروان از اطرافیان و همنشینانش سؤال کرد چه کسی از شما می داند سنگ های بیت المقدس روز کشته شدن حسین چه کردند؟ هیچ کس نمی دانست، در این هنگام زهری گفت: خبری به من رسیده که در آن روز هیچ سنگی را جا به جا نمی کردند مگر آنکه زیر آن خون تازه ای می یافتند.

زهری می گوید: روز شهادت حسین بن علی علیه السلام هر ریزه سنگی را که در بیت المقدس جا به جا می کردند، زیر آن خون تازه ای دیده می شد.

ابن شهاب می‌گوید: تمام سنگ‌های شام در آن روز وقتی جابه جا می‌شد در زیر آن خون تازه‌ای وجود داشت. عبدالملک بن مروان نامه‌ای به سعید بن مسیب نوشت و از او سؤال کرد: آیا نشانه‌ای را از روز قتل حسین علیه السلام می‌داند؟ سعید برای او نوشت: آری. روز قتل حسین علیه السلام هر سنگی جابه جا می‌شد، زیر آن خون تازه‌ای جریان داشت.

بریده از پدرش می‌گوید: رسول خدا صلی الله علیه و آله در حال خطبه خواندن بود. در این حال حسن و حسین که لباس قرمز رنگی پوشیده بودند، آمدند و بر زمین افتادند. ایشان علیهم السلام از منبر پایین آمدند و آن دو را بلند کردند و فرمودند: خداوند متعال راست می‌گوید: «أَنْتُمْ أَمْوَالُكُمْ وَأَوْلَادُكُمْ فِتْنَةٌ»؛ مال‌ها و فرزندان‌تان چیزهایی هستند که با آنها آزمایش می‌شوید. چشمم به این دو کودک افتاد که در هنگام راه رفتن به زمین می‌خوردند. طاقت نیاوردم و حمد و سپاس خطبه را قطع کردم تا آنها را از زمین بلند کنم.

«بخش ۳۴» خروج از دین مانند ورود به دین گروهی:

ابوعمار می‌گوید: جابر بن عبدالله همسایه‌ای داشت. روزی به من گفت: از سفر باز می‌گشتم. جابر به دیدار من آمد. من از چند دستگی و اختلافات میان مردم و کارهای آنها برای او گفتم. جابر گریست و گفت: از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که فرمود: مردم همان‌طور که دسته دسته به دین خدا گرویدند به همان صورت از آن برمی‌گردند.

«بخش ۳۵» خروج اهالی مکه برای همیشه:

عمر بن خطاب از رسول خدا ﷺ روایت کرده: مردم مکه از شهر بیرون خواهند رفت. پس از آن تغییر و تحول خاصی مگر در بعضی موارد خاص روی نخواهد داد تا این که دوباره پناهنده و مایل به مکه می شوند پس از آن از مکه برای همیشه می روند.

«بخش ۳۶» خبر دادن امیرالمؤمنین از آینده حکومت:

اباسالم می گوید: به همراه علی علیه السلام در کوفه بودیم. روزی از روزها فرمود: کدام رادمرد است که برای اقامه حق بجنگد، هر چند نتواند آن را برپا کند! حکومت از آن بنی امیه است، زمانی که تعدادشان فزونی یا بدو با هم به رقابت برخیزند و قربانی را به قتل برسانند خداوند علیه آنها گروهی از مشرق زمینان را بر می انگیزاند که یک به یک بشمارد و بکشد. به خدا سوگند، به ازای هر سال حکومتشان دو سال حکومت خواهیم نمود و به ازای هر دو سال، چهل روز از سیصد سالی که منتهی به قیامت می شود در آخر دنیا حکمرانی خواهیم کرد. بدانید، اگر بخواهید نام رهبر و رجز خوان و شعار دهنده شان را به شما می گویم. راوی می گوید: به برخی یارانم گفتم: دیگر جای ماندن نیست (مگر نمی بینید که) خود خبر از به حکومت رسیدن آنان (بنی امیه) می دهد؟ آنها گفتند: پس دیگر چیزی باقی نمی ماند. آن گاه از او برای رفتن به مصر اجازه گرفتیم. به هر کس خواست اجازه داد و به هر یک از ما هزار درهم داد و گروهی از ما با او ماندند.

«بخش ۳۷» فرمایش علی علیه السلام درباره مهدی علیه السلام:

سوید از علی بن ابی طالب علیه السلام نقل می کند: از اسلام چیزی نمی ماند تا آنجا که کسی لاله الا الله هم نمی گوید و در آن زمان بزرگ و پیشوای

دین به خاطر خطایش مورد ضرب و شتم قرار می‌گیرد. خداوند در چنین زمانی گروهی را برمی‌انگیزاند که گرد هم مانند ابرهای پاییزی جمع می‌شوند به خدا قسم که نام فرمانده و محل خواباندن شترانشان را می‌دانم.

«بخش ۳۸» ترک مدینه توسط اهل آن:

جابر از رسول خدا ﷺ نقل کرده: به زودی سواری به حومه مدینه می‌آید و می‌گوید: در این شهر تلخ می‌گذرد و عده‌ی زیادی از افراد با ایمان در آن حضور دارند. اهل مدینه، شهر را ترک خواهند کرد. سؤال کردند پس چه کسی محصولات و عواید مدینه را به مصرف خواهد رسانید؟ فرمود: پرندگان و درندگان. آن گاه رسول خدا ﷺ فرمود: روزگاری مردم برای جستجوی ناز و نعمت به جاهای دیگر عزیمت می‌کنند، وقتی مکان مورد نظر را می‌یابند برمی‌گردند و خانواده‌شان را به خود به آنجا می‌برند ولی در هر حال اگر بدانند و بفهمند، مدینه برای آنها بهتر است. مدینه مانند دم آهنگری است و به خواست خدا طاعون و دجال به آن نزدیک نخواهند شد. ملائکه از راه‌ها و دروازه‌های آن محافظت می‌کنند. جابر می‌گوید از او ﷺ شنیدم: کسی نباید در مدینه برای جنگ و خونریزی سلاح همراه داشته باشد.

«بخش ۳۹» ویرانی مصر:

ابن عمر می‌گوید: به خدا قسم من علت ویرانی مصر را می‌دانم. راوی می‌پرسد: این دشمن نخواهد بود که ما را از آن بیرون می‌راند (و خرابی به بار می‌آورد)؟ پاسخ داد. خیر بلکه همان رودخانه نیل است که آبش در زمین فرو می‌رود و قطره‌ای آب در آن باقی نمی‌ماند و در بستر

رود تپه‌های شنی به وجود می‌آید.

«بخش ۴۰» خالی از سکنه شدن شهر کوفه:

عبداللّه بن عمر می‌گوید: در حائط نزد عبداللّه بن عمر رفتم، پرسید: از کجا آمده‌ای؟ گفتم از کوفه. گفت: سوگند به خدا بدون استثنا کوفیان از شهر خارج می‌شوند و حتی به اندازه یک صاع (بیشتر از مد) یا مد (۷۵۰ گرم) دارایی ندارند.

«بخش ۴۱» حاکمیت مهدی علیه السلام:

محمد بن حنیفه به اباطفیل گفت: اباطفیل! در همین مسجد بمان و کبوتری از کبوتران آن باش تا زمان امر ما فرارسد و آن زمانی است که مانند خورشیدی طلوع کرده آشکارا و هویدا خواهد بود. مردم در این مورد اطلاعی ندارند، اگر بگویند از مشرق می‌آید خداوند او را از جهت مغرب می‌آورد و شاید مانند عروس به زودی بیاید. (این جملات حاکی از این موضوع است که وقت ظهور حضرت مشخص نیست).

«بخش ۴۲» برچیننده فتنه‌ها:

ابی معبد غلام ابن عباس می‌گوید: روزی به نزد ابن عباس رفتم؛ آن روز شادتر از بقیّه روزها بود، به او گفتم: ابن عباس! مطلبی در مورد مهدی برای من بگو! گفت: امیدوارم که با گذشت روزها و شب‌ها خداوند جوانی از اهل بیت را برانگیزاند که فتنه‌ها را از بین می‌برد ولی فتنه‌ها در او اثری نمی‌گذارند و بدین وسیله امر خدا برپا داشته می‌شود. گفتم: ابن عباس! سالخورده‌گانان از این کار عاجزند چطور این کار را از جوانانانتان انتظار داشته باشیم؟! جواب داد: خداوند آن‌چه را بخواهد

انجام می‌دهد.

«بخش ۴۳» مهدی علیه السلام از فرزندان فاطمه است.

قتاده می‌گوید: به سعید بن مسیب گفتم: آیا قضیه مهدی حقیقت دارد؟ پاسخ داد: بلی حقیقت دارد. پرسیدم: از قریش است؟ بلی. پرسیدم: از چه طائفه قریش؟ گفت: بنی‌هاشم. پرسیدم: از چه خانواده‌ای؟ گفت: از عبدالمطلب. پرسیدم: از کدام عبدالمطلب؟ گفت: از فرزندان فاطمه.

«بخش ۴۴» در کمتر از یک شب:

ابن عباس روایت کرده: اگر فقط شبی (یا روزی) از عمر دنیا باقی مانده باشد، مهدی خروج خواهد کرد.

«بخش ۴۵، ۴۶ و ۴۷» تعیین دوازده جانشین توسط پیامبر:

جابر بن سمره از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل کرده: تا هنگامی که دوازده خلیفه و جانشین من در دنیا باشند این دین شکست‌ناپذیر و شکوهمند خواهد بود و بر دشمنان خود پیروز خواهند شد. سپس رسول خدا صلی الله علیه و آله به آرامی سخنی فرمود که مردم آن را متوجه نشدند. از پدرم پرسیدم: حضرت چه فرمود؟ پدرم گفت: فرمود: آن دوازده نفر از قریش خواهند بود.

«بخش ۴۸» قیام مهدی علیه السلام:

عمرو بن قیس می‌گوید: به مجاهد گفتم: آیا چیزی درباره مهدی می‌دانی؟ چون ما به گفته‌های شیعیان اعتماد نمی‌کنیم. پاسخ داد: آری.

یکی از صحابه پیامبر به من گفت: مهدی عجل الله فرجه زمانی ظهور می کند که نفس زکیه کشته شود، با کشته شدن او ساکنان آسمان و زمین (بر قاتلان او، اهل باطل) غضبناک می شوند. در آن وقت مردم همچون داماد که به پیش عروس خود (با اشتیاق و شوق) می رود جمع می شوند او زمین را از عدل و داد پر می کند. زمین در زمان او و آسمان در حکومت او برکات خود را ظاهر می کنند.

«بخش ۴۹» کوفه و کوفیان:

ابی جعد می گوید: نزد عبدالله بن صفوان و عبدالله بن عمر رفتم که در حجر نشسته بودند. ابن عمر به من گفت: اهل کجایی؟ گفتم: عراقی هستم. گفت: حال که عراقی هستی سعی کن در کوفه ساکن شوی. گفتم: من کوفی ام. گفت: آنها در زمان مهدی خوشبخت ترین و سعادتمندترین انسان هائیند. عبدالله بن صفوان گفت: سوگند به خدا که آنها را نمی شناسد.

«بخش ۵۰» امتحان صحابه و اهمال آنها در انجام دستور پیامبر صلی الله علیه و آله:

حذیفه بن یمان می گوید: پیامبر به ما گفت: کیست که از این قوم (ابوسفیان و لشکریانش) خبری بیاورد تا خداوند به سبب این کار او را به بهشت ببرد. هیچ یک از ما برنخواستیم. تا سه مرتبه همین جمله را فرمود ولی کسی از ما آن را اجابت نکرد (و برنخواست) آن گاه حضرت فرمود: آیا مردی پیدانمی شود که خبری از آنها بیاورد و در بهشت همراه و رفیق من باشد؟ منظورم این نیست که با آنها بجنگند (بلکه فقط از آنها اطلاعات جمع کند). کسی از ما به درخواست پیامبر پاسخ نداده و در آن موقعیت گرسنگی و سرما و برهنگی ما را در سختی و مضیقه

قرار داده بود. حضرت علیه السلام رو به من کرد و گفت: بلند شو حذیفه! و تا برمی‌گردی به کسی چیزی نگو.

برخاستم و به اردوگاه دشمن رفتم. ابوسفیان به یارانش که برگرد آتش نشسته بودند، گفت: هر کس نگاه کند که چه کسی در دو طرف او نشسته است. من دستم را بر روی نفر سمت چپ و راست گذاشتم و پرسیدم شما دو نفر کیستید؟ گفتند: ما فلانی و فلانی هستیم. ناگهان بادی وزیدن گرفت و خیمه‌ها و نیزه‌های آن را بر روی زمین افکند و شن و ریگ و آتشی که بدور آن جمع بودند به صورت آنها پخش کرد. ابوسفیان بلند شد و سوار بر شترش شد و آن را به پیش راند در حالیکه شترش را باز نکرده بود. در آن وضعیت هر کاری که می‌خواستم می‌توانستم بکنم (برداشتن مال و ثروت آنها و...) ولی به یاد پیمان رسول خدا علیه السلام افتادم و از آن دست کشیدم. ابوسفیان فریاد می‌زد: چرا اسب‌ها و بارها را بر نمی‌دارید؟ و تقریباً کسی از آنها باقی نماند به نزد رسول خدا باز گشتم و ماجرا را برای حضرت بازگو کردم.

«بخش ۵» دعای محفوظ ماندن از خطرات:

ابن عباس می‌گوید: کسی که دچار غصه و غم یا بلا و مصیبت و یا ترس از پادشاهی شود و این دعا را بخواند دعایش مستجاب می‌شود: «أَسْأَلُكَ بِلَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ رَبَّ السَّمَاوَاتِ السَّبْعِ وَرَبَّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ وَ أَسْأَلُكَ بِلَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ رَبَّ السَّمَاوَاتِ السَّبْعِ وَ مَا فِيهِنَّ أَنْكَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ» بعد خواسته خود را طلب می‌کنی.

ابن طاووس می‌گوید: این پایان مطالبی بود که از کتاب‌های سه گانه الفتن نقل نموده‌ایم و بر اساس آنها به بیان فتنه‌ها و دردها و رنج‌هایی که

در پس این بلاها و آزمایش‌ها بوجود آمد پرداختیم. اخبار درست و روایات صحیحی را که در این کتاب نقل نمودیم، نشانه‌های بارز خداوند جل جلاله و از معجزات نبی مکرم اسلام ﷺ و خاندان پاک و مطهرش می‌باشد و همچنین نشانه‌های بسیار خوبی درباره سرای جاویدان خواهد بود. اگر در روایت یا حدیثی اشتباهی راه یافته است آن که نخستین بار آن روایت را نقل کرده مسئول این امر خواهد بود. چنان چه این اشتباه از روی عمد بوده است باید روز جزاء و در حضور و مقابل داننده رازها و عالم به اسرار، خوف و هراس داشت و اگر از روی عمد نبوده است امیدواریم خداوند جل جلاله از آن درگذرد. لذا قصد ما فقط بیان مطالبی است که به آنها دست یافتیم و در مورد خود روایات مسئولیتی بر عهده ما نیست.

درود خداوند بر جد ما محمد، پیامبرش ﷺ، درودی که تا منتها حق او را ادا کند و خدای از کسی که او را برگزیده، خشنود شود و سلام و درود الهی بر خاندان پاک و مطهرش و الحمد لله رب العالمین.

بخش چهارم

روایاتی منقول از کتاب المجموع

تألیف محمد بن مسین مرزبان

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

در جلد اول کتاب مشیخه تألیف حسن بن محبوب به خطبه‌ای از حضرت علی علیه السلام برخوردم که حضرت در پایان خطبه چنین می‌فرماید: رسول صلی الله علیه و آله از من پیمان گرفت: ای علی! با سرکشان و ناکشین و مارقین پیکار کن! به خدا سوگند ای مردم عرب، پیش رویتان پر از بیگانگان خواهد شد و شما گروهی از آنها را برده خواهید گرفت و گروهی را به مادری فرزندانتان و یا همسری برخواهید گزید و زمانی که بسیاری از آنها وارد جامعه شما شوند مانند دسته‌ای شیر که در هم می‌آمیزند در جامعه شما نفوذ می‌کنند و وقتی مراکز قدرت را بدست بگیرند هیچ چیز را (برای شما) باقی نخواهند گذاشت، گردن شما را خواهند زد و اموالی را که خداوند به شما بخشیده از دست شما می‌گیرند و زمین و مستغلات شما را به ارث خواهند برد ولی تمام این قضایا وقتی به وقوع خواهد پیوست که شما از دین خود برگردید و خودتان در میان خودتان به فساد و تباهی روی آورید و حقوق بینوایان را ادا نکنید و برای دانشمندان خاندان پیامبران ارزشی قائل نشوید. «ذَلِكَ بِمَا قَدَّمْتُمْ أَيْدِيكُمْ وَأَنَّ اللَّهَ لَيْسَ بِظَلَّامٍ لِلْعَبِيدِ»^۱.

فصل ۱، تا زمانی که دین‌شان را حفظ کنند می‌توانند با شما بجنگند: در تاریخ ابن اثیر این داستان را دیدم: وقتی که یزدگرد و خاقان از رود گذشتند با فرستاده یزدگرد به چین مواجه شدند. آن فرستاده به آنها گفت: پادشاه به من گفت: (این عرب‌های مهاجم) چگونه ملتی هستند که شما را از کشورتان بیرون راندند با وجود این که تو از کمی نفرات آنها و تعداد زیاد نیروهای خود سخن می‌گفتی و معمولاً چنین گروه زیادی در برابر عده کمتر از خود متحمل شکست نمی‌شود مگر به خاطر زشتی‌ها و بدی‌های درونی خود و در مقابل آن خوبی‌ها و ویژگی‌های نیک طرف مقابل. من به پادشاه گفتم: هر چه دوست داری می‌توانی از من بپرسی. پرسید: آیا به عهد و پیمان خود پایبندند؟ گفتم: آری. پرسید: قبل از این که وارد جنگ شوند به شما چه گفتند؟ گفتم بما گفتند شما یکی از این سه کار را انجام دهید:

۱. دین‌شان را بپذیریم و در عوض آنها هم حکومت را به ما واگذار می‌کنند.

۲. حکومت را به آنها بدهیم و تحت حفاظت آنها باشیم.

۳. به آنها اعلام جنگ کنیم. پرسید: آیا مطیع فرماندهان خود هستند؟ گفتم: گروهی مطیع‌تر از آنها در برابر رهبرشان نیست. پرسید: چه چیز را حلال و چه چیز را حرام می‌دانند؟ جواب سؤال او را دادم.

پرسید: آیا حلالشان را حرام و یا حرامشان را حلال می‌کنند؟

گفتم: خیر آنها پیروز نمی‌شوند مگر آنکه حلال را حلال و حرام را حرام بشمارند.

پرسید: لباس‌هایشان به چه صورت است؟ خصوصیات پوشاکشان را به او خبر دادم.

پرسید: مرکب‌های سواری‌شان چگونه است؟
گفتم: اسبان عربی است و آنها را برای او توصیف کردم.
او گفت: عجب حیوانات و اسب‌های خوبی هستند. همچنین شتر و
نشستن و برخاستن آن و طرز بار زدن بر پشت او را برایش برشمردم و
گفتم نامه‌ای را به سمت شما ای یزدگرد فرستاد که: چیزی مانع این
نیست که لشکریانی را به خاطر حق تو برگردن من بسویت بفرستم تا تو
را یاری کند ولی این‌گونه که فرستاده و قاصد تو این مهاجمان را
توصیف می‌کند اگر به کوه‌ها حمله‌ور شوند آن را نابود می‌کنند و اگر
تنها اسبان‌شان و مرکب‌هاشان با من روبرو شوند ما را از سر راه خود
برمی‌دارند و تار و مار می‌کنند البته تا زمانی که این صفات و
خصوصیات را داشته باشند تو هم با آنها مدارا کن و روابط
مسالمت‌آمیز با آنها داشته باش و اگر آنها نیز قصد حمله کردن به تو را
در سر می‌پروراند تو به آنها حمله‌ور نشو.

ابن طاووس می‌گوید: یزدگرد نصحیت را نپذیرفت و این خواسته
بر او بسیار ناخوشایند جلوه کرد و در نتیجه اتفاقات بعدی به وقوع
پیوست. این کار او درستی کلام پیامبر ﷺ را سبب شد و شیرازه
سلطنتشان از هم پاشید.

فصل ۲، توصیه‌ی امیرالمؤمنین علیه السلام در خواب:

در المجموع محمد بن حسین مرزبان از ابن حرث نقل شده است
که: امیرالمؤمنین علیه السلام را در خواب دیدم و به او عرض کردم: چیزی به من
بگو شاید خداوند در اثر این سخن فایده و نفعی به من برساند. فرمود:
لطف و ترحم ثروتمندان بر فقیران بسیار زیبا و نیکو است ولی بهتر و
بالا تر از آن بزرگ منشی فقرا است به خاطر اعتمادی که به (روزی

رسانی و رزاقیت) خداوند دارند. به او عرض کردم: اگر می‌شود پند و نصیحت بیشتری به من بده!

حضرت نزدیک آمد و این اشعار را زمزمه کرد:

قد كنت ميتاً فرصت حياً و عن قليل تصير ميتا

عز بدار الفناء بيت فابن بدار البقاء بيتا

مرده‌ای بیش نبودی و زنده شدی و پس از مدتی دوباره خواهی مرد. در این دنیای فانی خانه‌ای را کم کن و خانه‌ای را در جهان جاویدان برپا کن.

از امام صادق علیه السلام نیز روایت آورده که: حضرت به شیعیان خود فرمود: اگر روزگار درازی را بدون امام به سر برید (در حالی که گام‌های فرزندان عبدالمطلب مانند دانه‌های شانه هم اندازه و هم سان شود) در چه اوضاع و شرایطی خواهید بود؟

همچنین اگر خداوند ستاره‌ی شما را ظاهر کند او را سپاس گوید و شکرش را به جا آورید.

و نیز او علیه السلام می‌فرماید: هنگامی که علم از پشت سرتان برخیزد در انتظار گشایش و فرج از زیر پای خود باشید.

از اصبع بن نباته روایت شده است: نزد امیرالمؤمنین آمدم. سر به زیر افکنده بود و (با انگشت خود) روی زمین خط می‌کشید به او گفتم: چه شده که در تفکر غرق شده‌ای آیا به زندگی دنیا دل بسته‌ای و یا از آن روی گردان شده‌ای؟ گفت: نه این طور نیست به خدا سوگند که هیچ گاه به آن علاقه‌مند نبوده‌ام ولی درباره فرزندی اندیشه می‌کردم که یازدهمین نفر از نسل است که همان‌گونه که زمین از ظلم و ستم و سرگردانی و حیرت پر شده بود آن را از عدل و عدالت پر می‌سازد و همچنین به غیبت او می‌اندیشیدم که گروهی به خاطر آن از راه حق

منحرف می شوند و گروه دیگری به راه راست هدایت می شوند.
در همین کتاب از موسی بن جعفر علیه السلام روایتی نقل شده است:
هنگامی که پنجمین فرزندم از دیده‌ها غایب شود رحم و دلسوزی از
دل‌های شیعیان ما برداشته می شود تا قائم ما قیام کند. از خداوند در
مورد دین داریتان بپرهیزید، مبادا کسی دینتان را از شما بگیرد زیرا راه
فراری از غیبت امام زمان (عج) وجود ندارد و به واسطه آن عده زیادی
از معتقدان به ولایت از آن برمی گردند.
از امام رضا علیه السلام روایت شده است: وقتی چهارمین فرزندم از دیده‌ها
پنهان شود مردم به فتنه سختی گرفتار خواهند شد.

فصل ۳، علت غیگویی سطحی:

در همین کتاب در مورد علت غیگویی سطحی مطلبی بیان شده
است: همسر عمران بن عامر برادر عمرو بن عامر، طریفه دختر الخیر
اهل رومان، در خواب دید که همه جا را آب فرا گرفته و رو به ویرانی
نهاده است. به شوهرش گفت: از هول و هراس اتفاقاتی که در خوابم
رخ داد از خواب پریدم، ابری را دیدم که رعد و برق از آن می جهید و
آتشی بر پا شده رعد بر هر بخشی از زمین اصابت می کرد آن را
می سوزاند و خاکستر می کرد. بعد از آن هم سیلابی روان شد و همه جا
را فراگرفت. تعبیر رؤیا این بود که سیل عظیمی در آن منطقه جاری
شد.

نویسنده کتاب می گوید: نکته جالب و قابل توجه این داستان این
است که این زن هنگام وفاتش آب دهان خود را در دهان سطحی
انداخت و قدرت پیشگویی اش به او منتقل شد. قبر او در گردنه
«جحفه» است.

در همین کتاب آمده است: چشمه «ابی نیزر» جزء صدقات (انفاقات) امیرالمؤمنین علیه السلام در اطراف مدینه است. «ابونیزر» غلام حبشی‌ای است که برای امیرالمؤمنین علیه السلام در این مکان کار می‌کرد.

مرزبان داستانی از عمر نقل می‌کند: مردی را نزد او آوردند که به خاطر ضربه‌ای که دیگری بر او وارد کرده، مقداری از زبانش قطع شده بود که بعضی از کلمات و حروف را نمی‌توانست خوب لفظ کند. عمر نتوانست حکم مسأله را تشخیص بدهد. علی علیه السلام حکم کرد نگاه کنید کدام یک از حروف را از بیست و هشت حرف الفبا نمی‌تواند تلفظ کند به همان اندازه از او دیه بگیرید.

داستان ابوحنیفه و صاحب الاغ نیز در این کتاب چنین نقل شده است: از ابوحنیفه در مورد لاشیء، (هیچ چیز) سؤال کردند. در جواب این سؤال واماند. برای پی بردن به جواب مردی را که الاغی به همراه خود داشت به نزد امام صادق علیه السلام فرستاد و به او گفت که این الاغ را برای فروش به نزد او ببرد و زمانی که از تو سؤال کرد قیمتش چندانست به او بگو: قیمت او «هیچی» (لاشیء) است. وقتی آن مرد چنین کرد. امام علیه السلام هم به او گفتند: باشد، الاغ را خریدیم. ای غلام! برای پرداختن قیمت این مال، صاحبش را به نزد سراب ببر که همان «هیچی» است. خداوند تعالی می‌فرماید: «حَتَّىٰ إِذَا جَاءَهُ لَمْ يَجِدْهُ شَيْئًا»؛ تا به سراب می‌رسد هیچ چیز نمی‌یابد.

همچنین آمده است: دو زن را به نزد امیرالمؤمنین آوردند که مساحقه نموده و به آن اقرار کرده بودند. حضرت علیه السلام فرمود: چیزی

داخل چیز دیگر نشده است و بر این دو حد شرعی (۱۰۰ زیانه) جاری نمی‌شود ولی یک یا دو ضربه کمتر از این حد به آنها بزنید.

فصل ۴، قضاوت عالمانه امیرالمؤمنین علی علیه السلام:

در کتاب المجموع به نقل از شریح قاضی آمده است: من از طرف عمر بن خطاب قاضی شهر بودم. روزی مردی نزد من آمد و به من گفت: ابامیه (کنیه شریح) زنی دو زن را به امانت نزد من سپرد که یکی از آنها آزاد و دیگری کنیز بود من هم به آنها خانه‌ای دادم. مدتی گذشت و هر دو در خانه‌ام وضع حمل کردند و یک دختر و یک پسر به دنیا آوردند. هر دوی آنان اکنون مدعی‌اند که مادر پسراند و هر دوی آنها انتساب دختر را به خود نفی می‌کنند، تو بین آنها قضاوت کن. شریح می‌گوید: من چیزی به ذهنم خطور نکرد. پیش عمر آمدم و قصه را برای او بازگو کردم. عمر به من گفت: تو چه حکمی کردی؟ گفت: اگر به حکمی رسیده بودم که به تو نمی‌گفتم. عمر تمام اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله را که در آن وقت در دسترس بودند جمع کرد و به امر او ماجرا را برای آنها بازگو کردم و از آنها مشورت خواست. تمام آنها قضاوت در این مسأله را به دوش من و عمر انداختند. عمر گفت: اما می‌دانم راه حل این مشکل و راه چاره چیست؟ آنها گفتند: گویا منظورت پسر ابوطالب است. گفت: بله و حالا کجا می‌شود او را پیدا کرد؟ گفتند: کسی را بفرست تا او را بیاوری عمر گفت: نه، او مقام رفیعی از هاشم به ارث برده و از علم و دانش نافع بهره‌مند است لذا باید پیش او رفت نه این که او به نزد ما بیاید، در خانه‌ی اوست که حکمت و معرفت جای گرفته است. ما را به نزد او ببرید!

به نزد امیرالمؤمنین علیه السلام رفتیم. در باغ خودش بیل می‌زد و با خود زمزمه می‌کرد: «أَيَحْسَبُ الْإِنْسَانُ أَنْ يُتْرَكَ سُدًى»؛^۱ آیا انسان گمان می‌کند که بیهوده رها به خود وا گذاشته شده است. و می‌گریست.

او را به خود وا گذاشتیم تا حضرت فارغ شود. از او اجازه خواستند او هم به نزدشان آمد در حالیکه سرآستین حضرت پاره شده بود. به عمر گفت: ای فرمانروای مسلمانان چرا به این جا آمدی؟

گفت: مسئله‌ای پیش آمده است و به من دستور داد تا داستان را برای او تعریف کنم.

گفت: شما چه حکم کردید؟ گفتم: چیزی به ذهنم خطور نکرد. خم شد و چیزی را از روی زمین برداشت و گفت: قضاوت در مورد این مسئله ساده‌تر از این کار است. آن دو زن را آوردند. علی علیه السلام ظرفی آورد و آن را به یکی داد و گفت: شیر خود را درون این ظرف بریز: او هم این کار کرد. شیر را وزن کرد و ظرف را به دومی داد و گفت: تو هم شیر خود را درون ظرف بدوش! و آن را هم وزن کرد. حضرت به زنی که شیرش سبک‌تر بود گفت: دخترت را بردار و به دیگری گفت: پسرت را بردار! و به عمر فرمود: مگر نمی‌دانی خداوند متعال (مقام) زن را پایین‌تر از مرد قرار داده و به همین خاطر عقل و ارثیه او کمتر از مرد است؟! همین‌طور شیر دخترت از شیر پسر سبک‌تر است. عمر به او گفت: اباالحسن! حق (حکومت و خلافت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم) برای تو بود و تو را می‌طلبید ولی قوم تو از این امر سرباز زدند. حضرت به او گفت: دیگر سخنی نگو «إِنَّ يَوْمَ الْفُضْلِ كَانَ مِيقَاتًا»؛^۲ روز جدایی، همان زمان وعده است.

۲. نبا (۷۸) آیه ۱۷.

۱. قیامت (۷۵) آیه ۳۶.

فصل ۵، حکایت دوباره قصه:

در کتاب من قدمه علمه تألیف هلال بن محسن صابی در ضمن حدیث طولانی که از یکی از کتب ما نقل می‌کند، آن حضرت پاسخ را برای آنها تشریح کرد و سخنی که در فصل گذشته در مورد شیر فرموده بود در این روایت نیز بیان فرمود.

فصل ۶، حکمی مانند قضاوت حضرت علی علیه السلام:

در کتاب مجموع آمده است: یکی از غلامان مهدی عباسی مرد و مزارع و لوازم و کالای بسیاری از خود برجای گذاشت، وارثی به جز یک دختر نداشت. مهدی عباسی به قاضی، نوح بن دراج دستور داد تا دارایی‌های آن غلام را مشخص و نیمی از آن را به دخترش بدهد. قاضی حکم کرد که تمام اموال مال دختر است و اموال را به او تحویل داد. مهدی با شنیدن این ماجرا خشمگین شد و او را احضار کرد و به او خطاب کرد: چرا چنین کردی؟ قاضی گفت: من آن‌گونه که علی بن ابی طالب علیه السلام قضاوت کرد قضاوت کردم چون او هم در مسأله مشابهی چنین حکمی کرده بود و در جواب کسی که علت آن را سؤال کرده بود فرمود: نصف آن سهم دختر است بنابه قواعد الهی (در مسأله ارث) و نصفه دوم هم با توجه به آیه «وَأُولُوا الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَىٰ بِبَعْضٍ فِي كِتَابِ اللَّهِ»^۱ خویشاوندان در کتاب خدا (درباره‌ی میراث) به یکدیگر سزاوارترند به او بخشیدم. مهدی عباسی گفت: کسی را بیاور تا گفته تو را تأیید کند و الا تو را مجازات می‌کنم. نوح به او گفت: ای امیرالمؤمنین! درباره این مسأله از فقهاء و قضات سؤال کن و اگر دروغ

گفته باشم هر چه می‌خواهی انجام بده! مهدی نامه‌ای به شریک، ابن ابی لیلی و گروهی از فقهاء و دانشمندان کوفه که عهده‌دار منصب قضاوت بودند و دیگر فقهاء نوشت و آنها را در بغداد جمع کرد و در مورد گفته نوح از آنها پرسش نمود. همگی او را تصدیق کردند و با سندهای مختلف این روایت را برای او نقل کردند. خلیفه به نوح قاضی گفت: این دفعه حکم تو را تأیید می‌کنم و آن را نافذ می‌دانم اما اگر دوباره چنین حکمی کنی تو را می‌کشم.

فصل ۷، ازدواج دختر علی علیه السلام با عمر بن خطاب:

علی علیه السلام دخترش ام کلثوم را بدون ۲ شاهد به عقد عمر بن خطاب درآورد. زمانی که حضرت او را به خانه عمر فرستادند به دخترش فرمود. به او بگو: خواسته تو را روا کردم. وقتی به خانه عمر رفت عمر به او دست زد. ام کلثوم گفت: چرا به من دست می‌زنی؟ عمر گفت: من شوهر تو هستم. پاسخ داد. آیا درباره ازدواج با من نباید با خودم مشورت می‌کردی و عمر دستش را کشید.

فصل ۸، علل طول عمر فرعون با وجود دعای موسی و هارون علیهم السلام:

از علل طول عمر فرعون و به تأخیر افتادن دعای موسی و هارون علیهم السلام حدیثی است که ما در ذیل این آیه از بعضی تفاسیر نقل نمودیم: «رَبَّنَا إِنَّكَ آتَيْتَ فِرْعَوْنَ وَمَلَأَهُ زِينَةً وَأَمْوَالًا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا»؛^۱ پروردگارا به راستی تو به فرعون و مهترانش در زندگی این دنیا زیور و مال داده‌ای خداوند به آنها وحی کرد که فرعون امنیت را در شهرها برقرار می‌کند و با بندگان مدارا می‌کند و دستگیری را دوست دارد به همین علت بر عمرش

افزودم و ادعای خدایی اش به من ضرری نمی رساند.

فصل ۹، مردم داری و مدارای با رعیت:

در کتاب معجم البلدان آمده است: فرعون، هامان را برای حفر آبراهه «سردوس» به کار گرفت. وقتی شروع به حفر کرد ساکنان هر روستا پیش او می آمدند و از وی می خواستند که آب راه را از کنار روستای آنها عبور دهد و هر کدام به سهم خود به او مبلغی پرداخت می کردند. او هم گاهی جهت حفر آن را از شرق و گاهی از مغرب و گاهی هم به جهت مخالف قبله قرار می داد و دوباره آن را تغییر می داد و از ساکنان روستاهایی که در جهت حفر این آبراهه بودند پول دریافت می کرد به حدی که سرمایه او به صد هزار دینار بالغ شد.

او هم این اموال را جمع کرد و پیش فرعون برد. فرعون در این مورد از او سؤالاتی کرد او هم ماجرا را برای او بازگو کرد. فرعون به او گفت: وای بر تو. آقا و مولای مردم باید با آنها با عطف و بر خورند و به آنها خیر و نعمت برسانند و چشم طمع به اموالشان ندوزد! پول هایشان را به آنها بازگردان! هامان نیز تمام پول ها را به اهالی روستاها بازگرداند. به خاطر کار هامان هیچ آبراهه ای به اندازه ی «سردوس» برای مصر فایده و منفعت ندارد.

ابن زولاق می گوید: بعد از اتمام حفر این کانال توسط هامان فرعون در مورد منبع تأمین هزینه های حفاری از او پرسید. او جواب داد: از همان صد هزار دیناری که روستاییان به من دادند این کار را انجام دادم. فرعون گفت: لازم است گردن تو را بزنند. چرا از رعیت من به خاطر فایده ای که به آنها می رسانی چیزی می گیری؟ پول را به آنها بازگردان.

فصل ۱۰، سرزمین تبت:

یاقوت حموی در معجم البلدان می‌گوید: در کتابی خواندم که تبت سرزمینی است که در جوار چین قرار گرفته است و از یک طرف به هند و از طرف شرق به سرزمین هیاطلة و از طرف دیگر به سرزمین ترکان محدود می‌شود. شهرها و بناهای بزرگ و استوار زیادی دارد و ساکنان آن هم شهرنشین و روستانشین اند و هم عشایر کوچ‌نشین. در صحراهای آن ترکان (مغول) فراوانی به چشم می‌خورند و کسی تاب مقاومت در برابر آنها ندارد و جزء بزرگترین طوایف ترکانند. علت امر قدمت پادشاهی این منطقه است و بر طبق اعتقاداتشان پادشاه باز خواهد گشت. ویژگی‌ها و خصوصیات زیادی در آب و هوا، دشت‌ها و کوه‌های تبت وجود دارد و سبب شده آدمی همیشه خندان و شاد باشد و غم و اندوه بر او چیره نشود و جوانان و پیران و سالخورده‌گان در این امر مساوی‌اند. شگفتی‌های زیبایی محصولاتش، تفرج‌گاه‌هایش، برج‌ها و چشمه‌هایش به شماره نمی‌آیند. در این سرزمین طبع و طبیعت خون‌بر ناطقیت انسان و غیر آن غلبه می‌کند. زمانی که کسی از آنها می‌میرد به نسبت مناطق دیگر کمتر دچار حزن و اندوه می‌شوند. در تواریخ آمده است: «تبع الأقران» هنگامی که از یمن بیرون آمد و از رود جیحون گذشت و شهر بخارا را پشت سر گذاشت به سمرقند رسید و با دیدن خرابی شهر آن رابازسازی کرد و امور شهر را دوباره در مجرای صحیح قرار داد. آن‌گاه به سمت چین رفت و در سرزمین ترکان شهری بنانهاد و آن را تبت نامید و سی هزار نفر از یارانش را در آن ساکن کرد.

فصل ۱۱، در کتاب المجموع محمد بن حسین مرزبانی از پیامبر ﷺ

نقل شده است: کسی بر مردم ستم نمی‌کند مگر این که زنازاده باشد یا

رگی از زنازادگی به ارث برده باشد.

همچنین روایتی از پیامبر ﷺ نقل شده که با زنان خویش مشغول صحبت بود، یکی از آنها گفت: این حدیث خرافه است: پیامبر ﷺ به او گفتند: می دانی خرافه چیست؟ خرافه مرد پلیدی از جنیان بود و مدتی با آنها به سر برد و پس از مدتی او را رها کردند. او هم ماجراها و مشاهدات خود را از آنان برای مردم بازگو می کرد و به همین دلیل مردم به سخنان او خرافه می گفتند.

فصل ۱۲، حصر شرافت در اهل بیت ﷺ

امام سجاده علیه السلام نزد عمر بن عبدالعزیز آمد و گروهی از مردان سرشناس در دربار او حاضر بودند. زمانی که امام علیه السلام برخاستند، عمر رو به آنها کرد و گفت: چه کسی از همه با شرف تر است؟ گفتند: شما ای حاکم! شرافت در عصر جاهلیت مختص به شما بود و خلافت در عهد اسلام مال شماست. پاسخ داد. هرگز چنین نیست. شریف ترین مردم همین شخصی است که هم اکنون برخاست، شریف ترین مردم کسی است که دوست داشته باشد مردم از او باشند و دوست نداشته باشد که خودش از هیچ کسی باشد. این حرف نمایانگر شخصیت این مرد است.

فصل ۱۳، اشعاری از مولا علی علیه السلام:

در المجموع مرزبانی این اشعار از امام علیه السلام آمده است:

و اذا بلیت بعسرة فالبس لها ثوب الیسار فان ذلک احزم
لاتشکون الی العباد فانما تشکو الرحیم الی الذی لایرحم
باروی آوردن سختی ها لباس آسان گیری را بر تن کن چون این کار

دور اندیشانه‌تر است. شکایت به‌سوی بندگان مبر که شکایت از شخص رحیمی (خدای) را به پیش کسی برده‌ای که رحمی و لطفی ندارد.

و ایضاً:

النفس تجزع ان تكون فقيره

والفقر خیر من غنی یطغیها

و غنی النفوس هو الکفاف فان أبت

فجميع ما فی الارض لا یکفیها

نفس بر فقر صبری ندارد و با وجود آن عجز و لابه می‌کند ولی (در

هر حال) فقر بهتر از ثروت و بی‌نیازی است که طغیان و سرکشی به

دنیال می‌آورد. بی‌نیازی جان آن است که هر کسی به اندازه نیازش

(ثروت) داشته باشد که اگر قناعت نکرد تمام آن چه در زمین است او را

بی‌نیاز نمی‌سازد.

و ایضاً:

ما احسن الدنيا و اقبالها اذا اطاع الله من نالها

من لم یواس الناس من ماله عرض للادبار اقبالها

دنیا چه نیکو است و روی کردنش به انسان نیز زیبا است زمانی که

آن که در دنیا به جایی رسیده طاعت خدا را پیشه خود سازد. کسی که به

دیگری (از آن مالی که خداوند به او داده) چیزی ندهد خود را در

معرض روی برگرداندن دنیا قرار داده است.

همچنین می‌نویسد: هنگامی که حسن رضی الله عنه سستی یاران خود را

مشاهده کرد و از طرفی معاویه پیشنهاد صلح را به او و یارانش داد،

خطبه‌ای را برای یارانش ایراد کرد که قسمتی از آن چنین است: نه

تردید و نه پشیمانی‌ای در مقابله با شامیان باعث شده است که با آنها

نجنگیم. ما فقط با استواری و سلامت با آنها می‌جنگیدیم. این سلامت با عداوت و این صبر و پایداری با ناشکیبایی در هم آمیخته شد. شما در جنگ صفین دینتان را مقدم بر دنیا کرده بودید و اکنون دنیای شما مقدم بر دین شما است. بدانید من همان‌گونه هستم که بودم ولی شما آن‌گونه نیستید که بودید (من تغییری نکرده‌ام) و این شماست که تغییر کرده‌اید. بین دو گروه از کشتگان قرار گرفته‌اید. کشتگان صفین که بر آنها می‌گریید و کشتگان نهروان که خون آنها را از ما می‌طلبید. آن‌که می‌گریید شکست خورده و آن‌که مانده است فریاد می‌زند و معاویه شما را به کاری می‌خواند که در آن نه انصافی است و نه عزتی. اگر خواهان مرگ و (ادامه‌ی) جنگ دوباره با آنها وارد جنگ خواهیم شد و با ضربات شمشیر (می‌جنگیم و نتیجه‌ی) این کار را به خدا واگذار می‌کنیم. ولی اگر طالب و خواهان زنده ماندن در زندگی دنیایی هستید ما هم آن را می‌پذیریم و (به صلح نامه) رضایت می‌دهیم. مردم از همه طرف فریاد زدند «البقیة البقیة»: ترک جنگ کن و می‌خواهیم زنده بمانیم ای فرزند رسول خدا!!

فصل ۱۴ ، سخن امام حسین علیه السلام:

امام حسین علیه السلام به ابن عباس گفت: من در عراق کشته می‌شوم، اگر در آنجا کشته شوم بیشتر از این دوست دارم که خونم در حرم خدا و رسول اش صلی الله علیه و آله و سلم ریخته شود.

فصل ۱۵ ، کلام امام حسن علیه السلام به عمرو بن عاص:

امام حسن علیه السلام رو در روی عمرو بن عاص به او گفتند: تو همچون سگی که نه سرش و نه دمش مورد ستایش مردم نیست (و پسندشان

نیست). گذشته‌ی ناپسندی داری و اکنون نیز به شرک معروفی! در بستر زنی به دنیا آمدی که چندین نفر بر آن بوده‌اند و پنج نفر تو را فرزند خود می‌دانستند و آن که از همه فرومایه‌تر و پلیدتر بود بر آنها چیره شد (و تو پسر او شدی) و تو همان دم بریده و مقطوع النسلی هستی که محمد ﷺ را به این نام می‌خواندی. تو همان کسی هستی که به دربار نجاشی رفتی تا جعفر علیه السلام را از میان ببری. تو پیامبر را با هفتاد بیت هجو و نکوهش کردی و حضرت علیه السلام هم فرمود: خداوندا در مقابل شعرش او را لعنت کن! تو بودی که آتش قضیه (کشتن) عثمان را شعله‌ور کردی و به فلسطین گریختی و بعد از آن دست بیعت با معاویه دادی و دین خود را به دنیای خود فروختی.

در المجموع آمده است: معاویه گفت: حسن علیه السلام هرگاه به نزد من می‌آید در رفتن عجله می‌کند چون می‌ترسید با ادامه کلام شمشیرداران و اطرافیان بر من بشورند.

همچنین آورده است: پیام‌رسان معاویه به امام حسن علیه السلام گفت: از خدا می‌خواهم که تو را در پناه خود نگه دارد و این قوم را (معاویه و...) هلاک کند.

امام به او گفتند: آرام باش و به کسی که تو را امین خود می‌داند و به تو اعتماد کرده خیانت نکن، همین قدر که تو پدر بزرگم و پدر و مادرم علیهم السلام را دوست داری در نیکی و نیک بودن تو شک نیست. یکی از موارد خیانت این چنین است که گروهی به تو اعتماد کنند و تو در دل دشمن آنها باشی و آنها را نفرین کنی.

فصل ۶، توصیف امیرالمؤمنین علیه السلام از زبان حسین علیه السلام:

در کتاب مجموع که قبلاً یادی از آن شد آمده است: از جمله بیانات

حسین علیه السلام است: پدرم علی علیه السلام عَلم (عَلم) بود برای جاهلان و یادآورنده‌ای برای غافلان، به جز حق سخنی نگفت هر چند که او را مجبور می‌کردند و سخن گفتن به باطل را روانمی‌دانست هر چند که در آن حلاوت و شیرینی نهفته باشد.

بازوانش قوی بود (صاحب قوت و نیرو بود) و به تنهایی با دشمنان روبرو می‌شد و به برادر دینی‌اش یاری می‌رساند و دشمنانش را از سر راه برمی‌داشت و از چهره‌اش غبار سختی‌ها و آلام را پاک می‌کرد و به خاطر او خطر می‌کرد زمانی که خداوند خانه جاودان پیامبرانش را برای رسول خدا صلی الله علیه و آله برگزید، قریش علی علیه السلام را خوش نداشتند او هم آنها را همچون ساریانی که اشتران را به خودشان وامی‌گذارند آنها را به خودشان واگذاشت و مردم با ابی‌بکر دست بیعت دادند. ولی پدرم با او دوستی کرد و از نصیحت کردن او دریغ نوزید.

وقتی عمر جانشین او شد گروهی خلافت او را نپسندیدند و گروهی به آن رضایت ندادند پدرم از جمله کسانی بود که بیعت با او را دوست می‌داشت و خلافت او را بد نپنداشت.

آن‌گاه که مردم با عثمان بیعت کردند باز هم از مشورت‌ها و درک محضر او بی‌نیاز نبودند تا عثمان کشته شد و حضرت کسی را ندید تا بتواند جانشین او شود و اگر چنین کسی را می‌یافت خلافت را به او واگذار می‌کرد و کسی را مشتاق به آن نیافت تا حکومت را به او بدهد.

امر حکومت را برعهده گرفت تا حدود تعطیل شده الهی را زنده کند و برای معارفی که ناشناخته مانده بود و مورد غفلت واقع شده، راهنما باشد.

پرچم‌های نفاق و بیرق‌های دو دودستگی‌ها با هم علیه او گرد هم

آمدند اما بر آن لبخند زد و خود را به بهترین زینت برایشان جلوه‌گر کرد. حضرت تا زمان مرگش که در بهترین حالات و بهترین ساعات اتفاق افتاد آن‌چه را می‌رشتند پنبه می‌کرد و پنبه‌هایشان را از بین می‌برد.

ابن طاووس می‌گوید: در صورت صحت این حدیث معنای کلام امام علیه السلام که «حضرت علی علیه السلام از بیعت با عمر بدش نمی‌آمد» این است که به دست او فتوحات کشورها انجام می‌شد و از طرفی قریش هم به علی علیه السلام تمایل نداشت و به حکومت حضرت رأی نمی‌داد. دلیل توجیه‌اش کلام خود امام حسین علیه السلام است که می‌فرماید: «آنها را همچون ساربان‌هایی که شترانشان را به خودشان وامی‌گذارد به خودشان وا گذاشت» معنای این کلام این است که علی ساربان این امت است و او امام و شبان مسلمانان است ولی به علت نبود کسانی که او را یاری دهند - مانند عیسی علیه السلام که خداوند او را به آسمان‌ها برد - حضرت نیز به کارهای آن رسیدگی نکرد.

فصل ۷، تأثیر بنی‌عباس بر اسلام و مسلمین:

در جلد چهارم کتاب التحصیل به نقل از جابر بن عبدالله آورده‌ایم: از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که می‌گوید: در نسل عباس بن عبدالمطلب پادشاهانی خواهند بود که باعث چند رنگی و چند دستگی امت من خواهند شد.

ابن طاووس می‌گوید: اگر این حدیث صحیح باشد شاید معنایش این است که کردارشان آن‌چنان است که خداوند کسانی را بر آنها مسلط می‌کند که آنها در دین خدا تغییر و بدعت ایجاد می‌کنند.

فصل ۸، روز ظهور:

در جلد اول الرسالة العزیزة تألیف شیخ مفید رحمته الله دیدم که اصحاب امام صادق علیه السلام روایتی از ایشان نقل کرده‌اند که: ظهور حضرت مهدی روز عاشورا است.

فصل ۹، خطاب به سوریه و شام:

در تاریخ ابن اثیر در ذیل حوادث سال پانزده هجری آمده است: هرقل با لشکرش روانه شد و در «سمیاط» اردو زد. زمانی که خواست آنجا را ترک کند بر بالای بلندی آمد و به سوی شام نگاهی انداخت و گفت: سلام بر تو ای سرزمین سوریه، سلام و درودی که دیگر به تو باز نخواهیم گشت و اجتماعمان جمع نخواهد شد. اگر هم فردی روی به سوی تو بیاورد در حالت ترس وارد تو خواهد شد تا آن فرزند نامیمون به دنیا آید و ای کاش که پا در این عالم نگذارد و کارش چه شیرین است و فتنه‌اش برای روم چه تلخ و ناگوار است.

ابن طاووس می‌گوید: کسی که می‌خواهد به معنای نامیمون پی ببرد باید به خود کتاب مراجعه کند و در ظاهر همان کسی است که قسطنطنیه را فتح می‌کند.

فصل ۲۰، بیان اشعار حکمت‌آمیز:

در جلد سیزدهم معجم البلدان در توضیح شهر نجاشی آمده است که عبدالملک بن مروان، موسی بن نصیر کارگزارش را در مغرب برای فتح آن فرستاد ولی از این کار عاجز ماند در همین حال در کنار دیوار شهر نوشته را به خط حمیری مشاهده کرد که به دستور او از آن رونوشتی نوشتند که این اشعار بود:

لیعلم المرء ذو الغر المنیع و من
 یرجو الخلود و ما حی بمخلود
 لو ان خلقا ینال الخلد فی مهل
 لنال ذاک سلیمان بن داود
 سألت له القطر عین القطر فائضته
 فیه عطاء جلیل غیر مصرود
 فقال لجن أبنا الی به أثراً
 یرقی الی الحشر لایبلی و لایودی
 فصیره صفاحا ثم میل به
 الی السماء باحکام و تجوید
 فا فرغوا القطر فوق السور منحدرأ
 فصار صلبا شدیداً مثل صیحود
 و صب فیه کتوز الارض فاطبة
 و سوف تظهر یوما غیر محدود
 لم یرق من بعدها فی الارض سابعة
 حتی تضمن رمأ بطن احدود
 و صار فی قعر بطن الارض مضطجعا
 مضمنا بطوابیق الجلامید
 هذا لیعلم ان الملك منقطع
 الا من الله ذی التقوی و ذی الجود

ابن طاووس رضی الله عنه می‌گوید: این روزی که از او یاد می‌کند و طبق گفته‌ی
 او گنجینه‌ها آشکار خواهد شد معین نشده است هر چند در بعضی از
 نقل‌ها معین شده است.

فصل ۲۱، سرزمین بابل:

جویره بن قدامه سعدی از امیرالمؤمنین علیه السلام روایتی نقل می‌کند: همراه حضرت علیه السلام در جنگ نهروان بودیم زمانی که جنگ به پایان رسید در سرزمین بابل از اسب‌هایمان پایین آمدیم تا اردوی خود را در آن برپا کنیم. نزدیک غروب خورشید بود. به حضرت علیه السلام عرض کردم: ای آقای من چرا نماز نمی‌خوانی؟ گفت: ای جویره این سرزمینی است که دو مرتبه عذاب الهی بر آن نازل شده است و دفعه سوم نیز چنین خواهد شد. وقتی که به راه افتادیم و خورشید هم تقریباً غروب کرده بود دیدم حضرت علیه السلام چیزی را زیر لب به عربی زمزمه می‌کنند و در همین حین خورشید به سر جای قبلی خود بازگشت و فرمود: جویره اذان بگو، من هم اذان گفتم و نماز را به جا آوردیم، زمانی که نماز تمام شد ستارگان کاملاً نمایان شده بودند. عرض کردم: آقای من، گفתי دو مرتبه عذاب بر آن نازل شده است زمان نزول عذاب برای بار سوم چه وقتی است؟ پاسخ داد: جویره زمانی که پلی در این جا برپا شود و ستارگان دنباله دار از مشرق هویدا شوند و بر روی همین پل عده‌ای از دسته‌های نظامی و جنگاوران کشته شوند.

فصل ۲۲، سخنان جاماسب حکیم:

جاماسب حکیم می‌گوید: قمر دارای دوازده قران خواهد بود و هر قران عبارت از شصت سال است و در هر مثلث برای دنیا اتفاق خاصی خواهد افتاد.

در آخر قرن دهم و اوایل قرن یازدهم بنی قنطورا (ترکان مهاجم) به شهرها هجوم می‌آورند، زوراء را فتح می‌کنند و اصل اسلام از دست می‌رود و سرتاسر گیتی را از شرق و غرب به تصرف درمی‌آورند. در

قران دوازدهم که آخرین آنها است ادیان دنیا همه از میان می‌روند در آن زمان خائف ظهور می‌کند و این تاریخ ابتدای حکومت اوست و پایان قران‌های دوازده گانه. حضرت عیسی علیه السلام از آسمان نازل می‌شود و ادیان دربارہ جان تازه‌ای به خود می‌گیرند و خداوند رحمان پرستیده می‌شود - از شر چنین اعصاری به خداوند پناهنده می‌شویم و اوست که ما را از بلاها ننگه می‌دارد.

فصل ۲۳، رودهای پنج گانه از آن اهل بیت است:

نقل شده است که علی علیه السلام در ضمن خطبه‌ای می‌فرمایند: چقدر قبل از این شگفتی‌های زیادی در عالم واقع شده و واقع خواهد شد و هیچ شک و شبهه‌ای در آن نیست. در این جهان نشانه‌هایی است همچون غلبه و لشکرکشی بنی قنطورا و تصاحب در عراق و نواحی اطراف سرزمین شام و بازی کردن آنها با برادران و خواهران نجیب و باحیا.

جابر بن عبدالله انصاری از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل می‌کند: روزی در بین اصحاب نشسته بودم که جبرئیل نازل شد و به من گفت به تو سلام و درود می‌رساند و به واسطه اسلام تحیت و اکرام خاصی به تو بخشیده است.

پیامبر صلی الله علیه و آله به او گفت: برادرم جبرئیل! اسلام چیست؟

فرمود: پنج رود سیحون، جیحون، دجله و فرات و نیل در مصر که این پنج رود متعلق به تو و اهل بیت تو و شیعیان توست و خداوند می‌فرماید: سوگند به عزت و جلالم هر کسی قطره‌ای از آن بنوشد باید تو راضی باشی و اگر کسی از آن بدون رضایت تو بنوشد وارد بهشت نخواهد شد تا آن آب را برای او حلال کنی! رسول خدا ترنمی به ذکر

لااله الاالله نمودند و فرمود: برادرم خداوند را بر این نعمت‌ها شکر و سپاس می‌گویم.

جبریل به او گفت: تو را به قائم فرزندان مژده می‌دهم. زمانی ظهور می‌کند که کافران دین پنج رود را زیر سیطره خود قرار دهند و آن هنگام خداوند خاندان تو را بر گمراهان پیروز می‌کند و دیگر تا روز قیامت کمر راست نخواهند کرد. پیامبر ﷺ به خاطر شکر این نعمت به سجده افتاد و این ماجرا را به مسلمین اطلاع داد و فرمود: شروع اسلام در غربت بوده است و دوباره همان‌گونه که بوده است خواهد شد. دلیل این مسأله را از او پرسیدند.

فرمود: پنج نهر آب است که مخصوص ما اهل بیت است و آن سیحون، جیحون، دجله و فرات و نیل مصر است زمانی که کفار آنها را تحت سیطره خود در آورند حاکمیت شرق و غرب از آن اسلام خواهد شد و در آن زمان خداوند اهل بیت را بر گمراهان پیروز می‌کند و پرچم آنها تا روز قیامت دیگر بر نمی‌افراشد.

فصل ۲۴، علائم ظهور حضرت مهدی (عج):

از بعضی راویان نقل شده است که حضرت زین العابدین، علی بن حسین علیه السلام بعد از ادای نماز در مسجد جامع کوفه در نجف توقف کرد و فرمود: هی هی یا نجف! و گریست و فرمود: عجب بلا و مصیبتی رخ خواهد داد.

این حادثه زمانی است که نجفیان را سیل و باران فراگیرد، آتشی از حجاز بر روی سنگ‌ها و لجن‌ها شعله‌ور شود و تاتارها بغداد را به تصرف درآورند، در چنین وقتی منتظر ظهور قائم منتظر علیه السلام باشید.

از امام صادق علیه السلام در مورد ظهور قائم اهل بیت علیهم السلام سؤال نمودند. آه سردی کشید و گریست و فرمود: عجب مصیبتی است آن هنگامه‌ای که اختگان و زنان و سیاهان به حکومت برسند و جوانان و کودکان حکومت‌ها را تأسیس کنند و مسجد جامع کوفه ویران شود و پل‌ها ساخته شوند. در آن زمان حاکمیت پسرهای عمویم عباس پایان می‌یابد و قائم اهل بیت علیهم السلام ظهور می‌کند.

فصل ۲۵، نشانه‌های ظهور حضرت مهدی علیه السلام:

در جزء هشتم کتاب مناقب ابن شهر آشوب درباره علائم ظهور می‌نویسد: فرورفتگی زمین در بغداد و روستای جابیه شام و بصره اتفاق خواهد افتاد و آتشی به صورت ستون در آسمان به مدت سه یا هفت روز ظاهر می‌شود و آتشی در آذربایجان چنان گسترش می‌یابد که کسی را یارای مقاومت در مقابل آن نیست.

شام خراب می‌شود و در بغداد روی رودخانه پایین‌تر از منطقه پلی ساخته می‌شود و در ابتدای روز باد سیاه رنگی شروع به وزیدن می‌کند و زلزله‌ای که در اثر دانش زمین تعداد زیادی از انسان‌ها در زمین فرو می‌روند و رفت و آمد (و یا لشکرکشی) بیگانگان در صفین و خونریزی و کشتار عظیمی که در میان آنها واقع می‌شود و سلطه بندگان بر سرزمین شام و بانگ آسمانی که تمام زمینیان به زبان خود می‌شنوند و او را به نام خودش و نام پدرش صدا می‌زند. صورت و سینه‌اش در قرص خورشید ظاهر می‌شود و بیست و چهار باران پی در پی در جمادی‌الآخر و ده‌روز از ماه رجب که زمین از آن زنده می‌شود و خیرات و نعمات خود را می‌شناساند و بعد از آن دردها و بلاها از میان خواهد رفت.

فصل ۲۶، طالع پیامبر ﷺ:

ابوالحسن قاشانی می گوید: طالع پیامبر ﷺ بنا بر میزان و عطارد در برج ثابت است و صاحب ستاره غیب در برج ثابت است و مشتری در برج خود نشان از آن دارد که نبوت حضرت ﷺ تا قیامت برجاست و علاقه مردم به دین حضرت تا روز قیامت زیاد و زیادتیر خواهد شد و با سپری شدن پانصد سال از دوری حضرت از این دایره فرزندان او روم را به تصرف در می آورند و این سخن بنا بر گفته های یعقوب بن اسحاق و ابومعشر بلخی و یحیی بن منصور می باشد و نوشته های آنها نزد خلفا موجود است. اختلافی که در طالع حضرت محمد ﷺ روی خواهد داد تسلط و غلبه امویان و عباسیان بر مردم است و خلافت به می رسد، زیرا دین حضرت برپا خواهد بود و چون زحل، نشانه ی فرزندان آن حضرت است نمایان گر کشته شدن و استیلای آنها ترس و هراس و مصیبت ها است. و با گذشت پانصد سال از رحلت پیامبر ﷺ کافران پیروز و عدالت نمایان می شود و عالمیان به نیکی و نیکویی می گردند.

فصل ۲۷، ستاره شناسی و اسلام:

ابومعشر می گوید: جاماسب و زرادشت هزار سال قبل بعثت پیامبر ﷺ گفته اند: طالع قرآن نشان می دهد که اسلام تا ابد باقی است و حکومت و فرمانروایی در ابتدای کار از دست اهل بیت پیامبر اسلام ﷺ بعد از مرگش گرفته می شود و بعد از مرگ او درست بعد از سیصد و شصت سال از دست اصحاب حضرت نیز بیرون خواهد رفت و بعد از پانصد سال دوباره به آنها باز می گردد و طالبیون به عالم مسلط می شوند و عدل و انصاف را ظاهر می کنند.

اعبد زحل می گوید:

و وديعة من سر آل محمد أودعتها و جعلت من امنائها
 فاذا رأيت الكوكبين تقاربا من الجدی بین صباحها و مسائها
 فهناك يطلب ثأر آل محمد وترائها بالسيف من إعدائها

فصل ۲۸، ایوان کسری:

ابن شهر آشوب در جلد هشتم کتاب المناقب می نویسد: محمد علی نوشجانی در جنگ قادسیه خبر کشته شدن پنجاه هزار نفر ایرانی را به یزدگرد پادشاه ایران رساند.

یزدگرد با شنیدن این خبر به همراه خانواده‌اش پا به فرار گذاشت. هنگام خروج از ایوان کسری روبروی آن ایستاد و او را مورد خطاب قرار داد: سلام بر تو ای ایوان! من از پیش تو می روم و حال خود یا یکی از فرزندانم که به این زودی نیز پا در این عالم نخواهد نهاد به تو دوباره باز خواهیم گشت. سلیمان دیلمی از امام صادق علیه السلام در مورد کلام او که گفته بود یکی از فرزندانم... از او سؤال کرد: حضرت علیه السلام فرمود: «منظور او فرزند ششم از نسل من است و او همان قائم اهل بیت است. او از جانب مادر به شهربانو مادر امام سجاد علیه السلام و فرزند یزدگرد بن شهربان است.

قبلاً هم سخن قیصر پادشاه روم وقتی که از شام خارج می شد بیان شد که متناسب با همین گفته یزدگرد است. این یکی از نشانه‌ها و کرامات امام صادق علیه السلام است که خبر از ششمین فرزند از نسل خود را همان گونه که بعداً واقع شده می دهد. این علم حتماً از جانب خداوند و پدران پاک و مطهرش به او رسیده است و گرنه چگونه شش نسل بعد را می شناسد. همین که امام ششمین فرزند خود را بنام قائم می خواند و کس دیگری را به این نام نمی خواند باز یکی از آیات الهی است. سخن

کسری هم نشان دهنده وجود ایوان کسری تا زمان حضرت علیه السلام است چرا که این بنا با وجود تخریب دیوارها و بناهای جانبی اش تاکنون محفوظ مانده است. گویا کسری این سخنان را با روش ستاره‌شناسی و یا غیر از آن به دست آورده است.

فصل ۲۹، مسلمانان دنیا زده:

در جلد دوم کتاب التحصیل آمده است: ثوبان غلام پیامبر صلی الله علیه و آله از وی نقل می‌کند: به زودی دیگر امت‌ها همچون گرسنگان که بر سر یک پیاله (غذا) جمع می‌شوند برگرد شما جمع خواهند شد (و حمله‌ور خواهند شد). سؤال کردند: علت این امر تعداد اندک مسلمانان است؟ فرمود: خیر شما زیاد هم هستید ولی همچون کف روی سیلاب خواهید بود و ترس و هراس دشمنان از شما از میان خواهد رفت و «وهن» وارد قلوب شما خواهد شد. پرسیدند: «وهن» چیست؟ فرمود: دوستی دنیا و بیزاری از مرگ.

فصل ۳۰، کندن پوست مسلمانان:

در جلد هشتم کتاب التحصیل آورده‌ام که ابن مسعود می‌گوید: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: حکومت در میان شما خواهد بود و شما نیز حاکمان این ولایت تا زمانی که بدعتی در دین نگذارید. اگر چنین کنید خداوند بدترین بندگانش را بر شما مسلط می‌کند و شما را مانند شاخه درخت پوست می‌کنند.

فصل ۳۱، اشعاری در ستایش نوزاد:

یکی از شعرا در مدح یک نوزاد این اشعار را سروده است:

حملت به أم مباركة
 حتى أتمت شهر تاسعها
 فساتين فيه فقال اسرته
 والنور كلل وجهه قبا
 ونذرن حين رأين غرته
 لله صوما شكر الغمه
 و شهدن ان على شمائله
 و نفوذ أمر في البرية لا
 و كأنها بالحمل ما تدرى
 ولدته مشبه ليلة القدر
 يرجى لحمل نواذب الدهر
 كالبدرا أو أبهى من البدر
 ما ان بقين و فين بالندر
 والل اهل الحمد و الشكر
 نص الآله عليه بالنصر
 يعصى له فى البر والبحر

فصل ۳۲، تعداد یاوران مهدی علیه السلام:

یعقوب بن نعیم می گوید: ابابصیر از امام صادق علیه السلام سؤال کرد: آیا امیرالمؤمنین علیه السلام همان گونه که از تعداد یاران حضرت مهدی علیه السلام خبر داشت از مکان و جایگاه آنها نیز با خبر بود.

حضرت علیه السلام فرمود: بله. به خدا قسم نام خودشان و پدرشان را تک تک و مکان آنها را می دانست.

به حضرت عرض کردم: علم امام حسن علیه السلام به امام حسین علیه السلام منتقل شد، آیا علم حضرت علیه السلام به شما منتقل شده است؟ امام صادق علیه السلام فرمود: روز جمعه بعد از نماز بیا.

روز جمعه زمان مقرر نزد امام رفتم و فرمود: رفیقت که برای تو می نوشت کجاست؟ گفتم: کاری برای او پیش آمده بود، من هم سر وقت آمدم و دوست نداشتم دیر کنم.

حضرت به شخصی که در آنجا حضور داشت فرمود: بنویس بسم الله الرحمن الرحيم، این نوشته آن چیزی است که پیامبر صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام املاء کرد و نام و نشان یاوران حضرت قائم علیه السلام را - چه از بستر

خواب به او علیه السلام پیوسته باشند و چه تا مکه آمده باشند و به او ملحق شوند - به او سپرده، این حادثه با شنیدن صدای آسمانی در سالی روی خواهد داد که مهدی علیه السلام ظهور خواهد کرد.

اینان فقها و حاکمان و انسان‌های با شرافتند و مرابط و سیاحند (یاران حضرت مهدی علیه السلام را بر می‌شمرد) دو تاجری که از عانه به انطاکیه می‌روند.

یازده نفر به روم پناهنده می‌شوند، کسانی که در سرانندیب اردو می‌زنند، از سمندر ۴ نفر، کسی که از روی وسیله‌ی سواریش در ناپدید می‌شود، ۲ نفر که از شعب به سندانیه می‌گریزند، کسی که از سقلیه کناره‌گیری می‌کند و در جستجوی حق بر می‌آید و اهل نخشب است، یک نفر از بلخ که از قبیله خود می‌گریزد و آن کسی که در سرخس با کتاب خدا بر نصاب احتجاج می‌کند.

این‌ها سیصد و سیزده نفرند، خداوند همه آنها را در یک شب جمعه در مکه گردهم می‌آورد و صبح همه آنها در مسجدالحرام قرار دارند و وارد خیابان مکه می‌شوند و دنبال جایی برای سکونت می‌گردند، مکیان آنها را اصلاً نمی‌شناسند چون کاروانی برای حج یا عمره یا تجارت وارد شهر نشده است و به یکدیگر می‌گویند: عده‌ای غریبه امروز به مکه آمده‌اند که قبل از این نبوده‌اند نه اهل یک کشورند و نه از یک قبیله‌اند و نه خانواده و نه مرکبی به همراه دارند.

در این میان فردی از قبیله بنی‌مخزوم می‌آید و به آنها می‌گوید: دیشب خواب عجیب و غریبی دیده‌ام که مرا به هراس انداخته است. به او می‌گویند: بیا نزد مردی ثقفی برویم و تو خوابت را برای او تعریف کن.

پیش او می‌رود و خواب خود را برای او تعریف می‌کند: در خواب

دیدم پاره ابری از آسمان پایین آمد و همین طور از ارتفاعش کاسته می‌شد تا روی کعبه فرونشست.

درون آن ابر ملخ‌هایی با بال‌های سبز بودند که از چپ و راست به پرواز در می‌آمدند به هر شهری که می‌گذشتند آن را آتش می‌زدند و تمام دژها و قلعه‌ها را در هم می‌کوبیدند.

آن مرد ثقفی تعبیر می‌کند که امشب سپاهی آسمانی بر شما فرود می‌آید که یارای اینستادگی در مقابل آنها را ندارید.

مکیان می‌گویند: ما امروز حادثه عجیبی دیدیم و آن را برای او بیان نمودند، از آنجا برمی‌خیزند و می‌خواهند به آنها حمله کنند ولی به امر الهی دل‌هایشان پر از ترس و رعب می‌شود.

در جلسه‌ای که به همین منظور تشکیل داده‌اند به یکدیگر می‌گویند: ای قوم، درباره این گروه عجله نکنید. نه کار زشتی مرتکب شده‌اند و نه سلاحی به همراه خود آورده‌اند و نه خلافتی را انجام داده‌اند.

شاید در میان آنها فردی از قبیله شما حضور داشته باشد اگر کار زشتی از آنها دیدید آن وقت می‌توانید آنها را بیرون کنید اما این‌ها گروهی دیندار به نظر می‌رسند، سیمایشان همچون صالحان است و آنها در حرم خداوندند که کسی نباید مورد تعرض قرار گیرد و یا به هراس افتد مگر این که کار زشتی را مرتکب شوند و این‌ها کاری که جنگیدن با آنها واجب شود انجام ندادند.

آن مرد مخزومی که رئیس قوم است می‌گوید: مطمئن نیستم که این‌ها بی‌پشتیبان و بی‌ریشه باشند و اگر آنها به این جا بیایند می‌توان به تعداد آنها و قصدشان پی برد. آنها را بشمارید. هر چند تعداد آنها اندک است ولی در این شهر دارای جلال و عزتند. گمان نمی‌کنم تعبیر خواب

این مرد درست نباشد.

گروهی می‌گویند: حتی اگر به همین تعداد، افرادی وارد شهر شوند مشکلی ایجاد نمی‌کنند چون نه سلاح به همراه دارند و نه پناهگاهی را می‌شناسند که به آن پناه ببرند. اگر سپاهی هم به سوی شما بیاید به راحتی نوشیدن آب آنها را شکست می‌دهید.

این گفت‌وگوها را تا رسیدن شب ادامه می‌دهند. با تاریک شدن هوا کم‌کم (پراکنده می‌شوند و در خانه‌هایشان) به خواب می‌روند و تا وقتی که قائم علیه السلام به پامی خیزد و یارانش چون فرزندان یک خانواده که صبح پراکنده و شب دوباره گرد هم جمع می‌شوند، دور هم جمع می‌شوند. ابوبصیر می‌پرسد: آیا کسی دیگر به یاری حضرت نمی‌آید؟

فرمود: چرا ولی حضرت علیه السلام قیام خود را با اینان آغاز می‌کند که فقیهان و حاکمان و قاضیانی هستند که ظاهر و باطنشان یکی است و هیچ مسئله‌ای برای آنها مشکل و پیچیده نیست.

سماعه بن مهران از ابوبصیر نقل می‌کند: از امام صادق علیه السلام از یاوران حضرت قائم علیه السلام سؤال کردم و حضرت مرا از تعداد و محلشان مطلع کرد.

سال بعد دوباره نزد حضرت علیه السلام آمدم و به او گفتم: فدایت شوم، جریان مرابط و سیاح چیست؟ فرمود: مرابط مردی است اصفهانی از فرزندان دجال‌ها، بازگشت او هفت نکته را به همراه دارد که کسی غیر از او آن را نمی‌داند.

از شهرش خارج می‌شود و در کشورها و شهرها به سیاحت می‌پردازد و چون به دنبال حق می‌گردد به هر کس می‌رسد و او را در راه حق نمی‌بیند از او جدا می‌شود تا به شهر مرزی طرابزون که بین مرزهای اسلامی و رومی قرار گرفته است می‌رسد.

با فردی مسیحی برخورد می‌کند که می‌خواهد او را به امیرالمؤمنین علیه السلام برساند. شب را در همان شهر سپری می‌کند و او را به سوی امیرالمؤمنین می‌برد.

اما سیاح و گردشگری که در جستجوی حقیقت و اهل نخشب است، احادیث بسیاری را ضبط کرده و اختلافات را می‌شناسد. آنقدر به دنبال حقیقت می‌گردد تا نسبت به صاحب الزمان علیه السلام شناخت پیدا می‌کند و آنقدر به دنبال او می‌گردد تا او را می‌یابد.

آن که از یاران حضرت است و از خاندانش به اهواز می‌گریزد، در یکی از روستاهای اهواز ساکن می‌شود و تا زمان ظهور در آن می‌ماند. با هر که از مخالفین برخورد کند، با کتاب خدا علیه او استدلال و ولایت ما اهل بیت را اثبات می‌کند.

اما مردی که از دیگران کناره گرفته فردی است رومی الاصل و از روستایی بنام قونیه که به اعتقادات خود ایمان دارد تا خداوند منت بر او می‌نهد و امر (حضرت مهدی علیه السلام و ولایت) را به او می‌شناساند او هم ایمان می‌آورد و آن را نیکو پاس می‌دارد و اورد سقلیه می‌شود و در آن به عبادت خدا می‌پردازد تا ندای آسمانی را می‌شنود و آن را اجابت می‌کند.

اما آن دو نفر که از شعب به سندانیه فرار می‌کنند دو نفرند، یکی از آنها اهل «کدر» است دیگری اهل «حبابا» که به مکه رهسپار می‌شوند و به تجارت می‌پردازند و کار تجارتشان در مکانی بنام شعب بالا می‌گیرد. به آنجا می‌روند و مدتی در آن اقامت می‌گزینند.

زمانی که شعبیان آنها را می‌شناسند، به اذیت و آزار آنها می‌پردازند و کارشان را کساد می‌کنند.

یکی از آنها به رفیقش می‌گوید: ای برادر در شهرمان اذیتمان کردند

و سبب شدند از آنجا به مکه برویم و از آنجا به شعب بیاییم. فکر می‌کردیم این‌ها از مکیان کمتر ما را مورد آزار و اذیت قرار خواهند داد. می‌بینی که چه رفتاری با ما می‌کنند؟! بهتر است عازم دیار دیگری شویم تا خداوند عدلی دلیزیر و یا مرگی خوشایند نصیبمان کند. عازم «برقه» می‌شوند و از آنجا به سندانیه می‌روند و تا شب ظهور امام زمان علیه السلام در آن شهر سکنی می‌گزینند.

اما دو تاجری که راهی انطاکیه می‌شوند نام‌هایشان سلیم و سلم است و غلام عجمی بنام مسلم همراه خود دارند. همراه گروهی از تجار به سمت انطاکیه به راه می‌افتند تا به چند میلی انطاکیه می‌رسند. زمانی که آن صدا را می‌شنوند در صدد جستجوی آن بر می‌آیند و گویی که همه چیز را به جز آن از یاد برده‌اند و اصلاً در فکر تجارت و کسب و کار نیستند.

دوستان تاجرشان وقتی گام در انطاکیه می‌گذارند به دنبال آنها به جستجو می‌پردازند ولی اثری و خبری از آنها بدست نمی‌آورند و به یکدیگر می‌گویند: آیا شهر و دیار و خانواده آنها را می‌شناسید؟ یکی از آنها جواب می‌دهد: بله ما می‌شناسیم.

آنها کالا و اموالی را که تا انطاکیه آورده‌اند، می‌فروشند و پول سود آن را برای خانواده آن دو نفر به شهر و دیارشان می‌آورند. هنوز شش ماه از این واقعه نمی‌گذرد که آن دو مرد به همراه پیش‌قراولان سپاه قائم علیه السلام وارد شهر خود می‌شوند.

اما آن دسته از یاران حضرت که قبل از ظهور به روم پناهنده می‌شوند، گروهی هستند که از اذیت و آزار خانواده، همسایگان و حاکم جامعه به تنگ آمده‌اند و پس از مدتی تحمل به نزد پادشاه روم می‌روند و ماجرا و وقایعی را که اتفاق افتاده، برای او تعریف می‌کنند او هم به

آنها امان می‌دهد و قسمتی از زمینهای قسطنطنیه را به آنها می‌بخشد. وقتی که شب ظهور فرا می‌رسد شبانه (از شهر) خارج می‌شوند. همسایگان و نزدیکان آنها با فرارسیدن روز بعد هر چه به‌دنبال آنها می‌گردند، اثری از آنها نمی‌یابند و خبری از آنها به‌دست نمی‌آورند. این خبر به گوش پادشاه روم می‌رسد. او هم دستور پیدا کردن آنها را می‌دهد و بر دروازه‌های شهر مأمورانی را می‌گمارد. ولی همه این اقدامات نتیجه‌ای در پی ندارد.

پادشاه از این موضوع ناراحت می‌شود و همسایه‌های آنها را فرا می‌خواند و به آنها خطاب می‌کند: شما به آنها امان دادید و اکنون شما مسئول بلایی هستید که بر سر آنها آمده است اگر خبری واضح و دقیق از آنها و مکانشان به دست نیاوردید شما را به قتل می‌رسانم. مردم آن منطقه توسط پادشاه به زندان می‌افتند گروهی کشته و عده‌ای مجروح می‌شوند آنها که باقی می‌مانند در ترس و هراس روزگار می‌گذرانند. تا اینکه به پادشاه خبر می‌دهند راهبی مسیحی طبق گفته خودش به بعضی از کسانی که با او رفت و آمد دارند گفته است که همه‌ی کتاب‌های (احتمالاً آسمانی) را خوانده‌ام و به جز یک نفر یهودی در سرزمین بابل هیچ‌کسی این کتاب‌ها را نخوانده است.

به دستور پادشاه او را از صومعه‌اش احضار می‌کنند وقتی به دربار پادشاه می‌رسد به او می‌گویند: ای مرد گفته‌هایی در مورد تو شنیده‌ام و تو هم وضعیت الان مراد رک می‌کنی به من راست بگو اگر این (پناهندگان) کشته شده‌اند، به خاطر کشته شدنشان تمام همسایگانشان را حتی اگر وزیران و نزدیکان من در میان آنها باشند می‌کشم!

راهب به او می‌گوید: عجله نکن و به قومت تعدی و ستم نکن چرا که آنها (پناهندگان) نه کشته شده‌اند نه مرده‌اند و نه اتفاق خاصی برای

آنها افتاده است بلکه در خفا و پنهانی از سرزمین پادشاه برای مشرف شدن به محضر پادشاه و سلطان بزرگی که انبیاء همیشه در مورد او بشارت و خبر می دادند به مکه رفته اند.

پادشاه می گوید وای بر تو چگونه به این علوم دست پیدا کردی و چطور بدانم که راست می گویی؟ او می گوید: ای پادشاه! من به جز کلام حق چیزی نمی گویم و من دارای علمی هستم که پانصد سال عالمی از عالم دیگر به ارث برده است.

پادشاه می گوید: اگر راست می گویی آن نوشته ها و کتاب ها را بیاور و به یکی از افراد مورد اعتماد و اطمینان خود دستور می دهد تا آنها را بیاورد و از روی متن کتاب برای او می خوانند در آن کتاب نام و ویژگی های حضرت قائم علیه السلام و اصحابشان و جایی که از آنجا آمده اند ذکر شده است سپس می گوید: آنها کشور تو را نیز می گیرند پادشاه می گوید: وای بر تو، تا امروز کسی چنین خبری به من نداده بود.

راهب می گوید اگر نمی ترسیدم که با مخفی نمودن این موضوع گروهی از بی گناهان کشته شوند، آنها را کتمان و پنهان می کردم تا پادشاه آنها را به چشم خود ببیند.

آنگاه سلطان روم از او می پرسد: آیا اطمینان داری که من با او مواجه می شوم؟ راهب پاسخ می دهد: بلی، تا پایان همین سال مرکب های سواری او (پادشاه ملتها) در وسط کشورت به تاخت و تاز می پردازند و آنها (آن پناهندگان گم شده) راهنمای حضرت خواهند بود.

پادشاه می گوید: باید کسی را روانه کنم و نامه ای به او بدهم (تا ضمن تحویل) نامه خبری از او برایم بیاورد.

راهب می گوید: تو همان کسی هستی که تسلیم او می شوی و چاره ای جز این نداری و پس از مرگت یکی از یاران او بر جنازه ات

نماز می‌خواند. اما کسانی که به سرانندیب و سمندار می‌روند ۴ نفر از اهالی فارسند که با سیر و سفر به تجارت می‌پردازند و تا زمانی که آن صدای آسمانی را می‌شنوند در آن دو منطقه ساکن می‌شوند و بعد از شنیدن آن صدا به یاری آن برمی‌خیزند.

اما آن کسی که از روی مرکبش در سلاطین ناپدید می‌شود، یهودی است اصفهانی، نیمه شب از سلاطین در دریا به سمت ایله می‌رود و صدای آسمانی را می‌شنود، در ساحل از کشتی به زمینی که از آهن سخت‌تر و از ابریشم و حریر نرم‌تر است پیاده می‌شود. اهل مکه فریاد می‌زنند: سوار شوید که همین شخص سرور و آقای شماست! آن مرد به سوی آنها باز می‌گردد و می‌گوید: مشکلی ندارم و مردم نیز همگی در مکه از دستورات من تخلف نخواهند کرد.

امام صادق علیه السلام در پایان فرمایشات خود فرمود: این گروه اصحاب امام زمان علیه السلام حکومت را در دست خواهند گرفت و حاکمان زمین خواهند شد.

فصل ۳۳، طویله‌ای میان دو خانه:

در کتاب ابی‌الغراء که از مجموعه کتاب‌های اصول شیعیان است از منصور بن حازم روایتی نقل شده که از امام صادق علیه السلام در مورد طویله و اصطبل میان دو خانه سؤال کرد. حضرت علیه السلام با تردید فرمود: حضرت علی علیه السلام طویله را از آن خانه‌ای دانسته است که طویله به آن خانه اتصال داشته و به آن بسته شده باشد.

فصل ۳۴، هشدار امام حسن علیه السلام به عمر و عاص:

در کتاب المجموع از عوانه نقل شده است: به امام حسن علیه السلام خبر

دادند که عمرو بن عاص بر روی منبر (رسمی) مصر از علی علیه السلام بدگویی می‌کند؛ امام حسن علیه السلام نامه‌ای به این مضمون به او نوشتند: از حسن علی به عمرو بن عاص:

اما بعد به من خبر داده‌اند که بر فراز منبر مصر با شیطنت و سرکشی فرعونیان و زینت قارونیان بالا می‌روی و از بعضی اشخاص به ویژه ابوجهل به بزرگی یاد می‌کنی و از علی علیه السلام به بدی یاد می‌کنی؟! به جانم سوگند که زه بر غیر کمانت انداختی (مثلی است مشهور در میان عربها) و تیرت به هدف اصابت نکرد (به مقصود خود نرسیدی) و مثل تو مثل آن کسی است که سنگ سیاه و (صاف) یکدستی را بی ارزش می‌شمارد و حال آنکه این طور نیست. بر حیوان چموشی سوار شدی و از گردنهای مشکل پر پیچ و خم بالا رفتی و همچون آن کسی بودی که برای کشته شدن به دنبال چاقویی می‌گردد (و تیشه به ریشه‌ی خود می‌زند) ای پسر قصاب قریش! تو نه سهمی از اشعار و چکامه‌های ستایش‌آمیز در مورد بزرگی قریش داری و نه از آستانه مجد و عظمت آنها بهره‌ای به تو رسیده است و نه می‌توانی پیکانی را بر تن آنها فروبری. فکر نمی‌کنم تو چیزی بیشتر از جایگاه پستت و تبار و نژاد ناپاکت و جان خوار و فرومایه‌ات که باطل را بر حق ترجیح می‌دهد و به شکم‌بارگی و حیف و میل چیزهای پوچ و بی‌مقدار دنیا راضی و خشنود است، بهره‌ای برده باشی! خداوند بر تو خشم گرفته است و مژده باد غضب الهی و عذاب دردناکش بر تو و سزای اعمالی که آنها را اندوختی و خداوند بر بندگانش هیچ ستمی نمی‌کند.

فصل ۳۵، داوری و قضاوت عمر بن عبدالعزیز:

در کتاب المجموع آمده است: عمر بن عبدالعزیز در قصر خود بر

جای خود تکیه زده بود. در آن حال دربان او، زنی قدبلند که آثار خون و جراحت بر روی او مشخص بود و دو مرد همراه آن زن را به نزدش آورد.

این سه نفر همراه خود نامه‌ای از میمون بن مهران داشتند که به عمر چنین نوشته بود: بسم الله الرحمن الرحيم از میمون بن مهران به عمر بن عبدالعزیز: امیر المؤمنین سلام علیک و رحمة الله و برکاته اما بعد؛ حادثه عجیبی رخ داده است که سینه‌هایمان را تنگ کرده و فکر و عقلمان هم راه حلی برای آن نیافته است لذا ما از حلّ و فصل این قضیه بدست خودمان صرف نظر کرده‌ایم و حلّ آن را به عهده‌ی خبره این مسئله وا می‌گذاریم زیرا خداوند عزوجل می‌فرماید: «وَلَوْ رَدُّوهُ إِلَى الرَّسُولِ وَإِلَى أُولَى الْأَمْرِ مِنْهُمْ لَعَلِمَهُ الَّذِينَ يَسْتَنْبِطُونَهُ مِنْهُمْ»؛^۱ اگر قضاوت را بر عهده پیامبر و اولی الامر و او می‌گذاشتند آنهایی که حکم آن را استخراج و استنباط می‌کردند آن را می‌دانستند. از این دو مرد یکی پدر این زن و دیگری شوهر اوست.

پدر او گمان کرده است که شوهر دخترش بر سر اینکه علی بن ابی طالب علیه السلام بهترین فرد این امت و سزاوارترین مسلمان نسبت به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم است قسم خورده زنش را طلاق دهد.

پدر این زن گمان می‌کند که دخترش بر دامادش حرام شده است چون در اعتقاد و آیین او این زن چون مادر او شده است. این مرد به پدرزنش می‌گوید: دروغ می‌گویی و مرتکب گناه می‌شوی، زیرا سوگند من درست بوده است و سخنم بر حق است و بر خلاف میل و خواسته تو این زن، همسر من است. برای قضاوت در این باره نزد من آمدند.

عمر بن عبدالعزیز از شوهر آن زن درباره قسم او پرسید، آن را تأیید کرد و گفت: من قسم خورده‌ام علی علیه السلام بهترین فرد این امت است و او سزاوارترین آنها به رسول خدا صلی الله علیه و آله است (و گفته‌ام صحیح است) حال هر که (حق) علی را بشناسد، شناخته است و البته هر که بخواهد می‌تواند آن را انکار کند و هر که به آن خشنود است از صمیم قلب به آن راضی است و هر کس هم که از این موضوع (می‌خواهد) خشمگین باشد، غضبناک باشد.

هنگامی که مردم این حرف را شنیدند جمع شدند، اگر زبان‌های این مردم با هم یکی باشد (در ظاهر یک رأی داشته باشند) اما در باطن خود هر کدام عقیده متفاوت دارند. ای امیرالمؤمنین! تو از اختلاف مردم بر سر هواهای نفسانیشان آگاهی و شتاب آنها را برای فتنه‌انگیزی می‌دانی. ما از حکم دادن در این مسأله سر باز زدیم و تو با آن چیزهایی که خداوند به تو عنایت کرده است این مسأله را حل کن. هیچ یک از طرفین دعوا زن را رها نمی‌کند. پدرش قسم خورده تا این زن با شوهرش نباشد و شوهرش هم قسم خورده حتی اگر سرش هم برود از او جدا نشود مگر این که قاضی‌ای که نشود حکم او را رد کرد و با قضاوت او مخالفت کرد، در این مسأله حکم کند (بنابراین) ما هم این مسأله را به تو واگذار کردیم. خداوند توفیقات نیکو به تو عنایت کند و تو را هدایت نماید.

فحارت من تأملها العیون	إذا ما للمشكلات وردن يوماً
فانت لها ابا حفص أمين	وضاق القوم ذرعاً عن نباها
وربك بالقضاء بها مبین	لتوضحها فانت بها علیم
و حکمت التجارب والفنون	لانک قد حومت العلم طراً
فحظک فیهم الحظ الثمین	وفضلك الاله على الرعايا

راوی می‌گوید: در این مجلس سران سرشناس بنی‌امیه و قریش حضور داشتند. عمر به پدر این زن خطاب کرد و گفت: تو چه می‌گویی ای شیخ؟ او گفت: ای امیرالمؤمنین! این مرد شوهر دخترم است و من به بهترین نحو دخترم را به خانه بخت فرستادم تا از خوبی‌ها و حسن این زن استفاده کند و بهره برد و امید داشتم که این کار به مصلحت او باشد تا اینکه قسمی به دروغ خورد و بعد دوباره خواست با دخترم زندگی مشترکی داشته باشد.

عمر به پدر زن گفت: اگر با این سوگند همسرش را طلاق نداده باشد پس چگونه سوگند خورده است؟ آن پیرمرد جواب داد سبحان الله، با وجود پیری و این مقدار دانشی که از آن بهره‌مندم سوگند این مرد آن قدر کذب و بطلانش واضح است که در آن هیچ شکی ندارم! چون او فکر می‌کند علی علیه السلام بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله از همه مسلمانان بهتر است و گفته است در صورت دروغ بودن قسم در این مورد، من زنی را سه طلاقه کرده‌ام.

عمر رو به شوهر زن کرد و گفت: آیا همین گونه که می‌گوید قسم خوردی؟ او گفت: آری. زمانی که کلمه آری را بر زبان جاری کرد کسانی که در مجلس حاضر بودند پریشان شدند و جو مجلس از حالت عادی خارج شد. امویان با چشمانی پر از خشم و غضب به او نگاه کردند ولی چیزی بر زبان نراندند و همه به صورت عمر نگاه کردند (تابینند او چه می‌کند) عمر سرش را پایین انداخته بود و انگشت دستش را بر روی زمین حرکت می‌داد. همه ساکت و منتظر بودند تا او چه می‌گوید. عمر سرش را بالا آورد و این اشعار را خواند:

اذا ولی الحکومة بین قوم اصاب الحق والشمس السدادا
و ما خیر الامام اذا تعدی خلاف الحق واجتنب الرشادا

و به کسانی که آنجا نشسته بودند خطاب کرد و گفت: نظرتان را در مورد قسم این مرد بگویید؟ همگی ساکت شدند. دوباره گفت: بگویید! یک نفر از امویان بلند شد و گفت: این مسئله در مورد ناموس و زندگی زناشویی است و رأی و نظر ما در این باره درست نیست ولی تو با نظرات آنها (شیعیان) آشنایی و چه به نفع آنها و چه به ضد آنها حکم کنی مورد اعتمادی.

عمر به او گفت رأیت را بگو، چون سخن تا زمانی که حقی را باطل و باطلی را حق جلوه ندهد آزاد است. او گفت من در این مورد حرفی نمی‌زنم. عمر نگاهی به یکی از فرزندان عقیل ابی طالب انداخت و به او گفت: نظر تو در مورد قسم این مرد چیست؟ از این فرصت استفاده کن و رأیت را بگو. او گفت ای امیرالمؤمنین! اگر کلام مرا در این مورد قبول خواهی کرد و اجازه گفتن را به من می‌دهی، نظرم را می‌گویم، در غیر این صورت اگر سکوت پیشه کنم برای من دردسر کمتری دارد و دوستی ما هم پابرجا خواهد ماند.

عمر گفت: نظرت را بگو و من هم نظر تو را خواهم پذیرفت و آن را به اجرا در خواهم آورد. با گفتن این کلام بنی‌امیه به عنوان اعتراض گفتند: اگر قضاوت را به غیر از ما که از گوشت و خون تو هستیم و خویشاوندی نزدیک با تو داریم واگذار کنی، شرط انصاف را رعایت نکردی! عمر به آنها خطاب کرد: ساکت شوید که شما این کار را نمی‌توانید انجام دهید. قبلاً هم اگر نظری می‌دادید نظر درستی نبود و باعث حل و فصل قضیه نمی‌شد.

آنها گفتند: نه آن گونه که با این فرزند عقیل رفتار کردی با ما رفتار کردی و نه ما را مانند او داور قرار دادی! عمر گفت: او می‌تواند قضاوت کند و شما در این کار اشتباه می‌کنید و او می‌تواند حکمی را (بر طبق

شریعت) صادر کند و شما نمی‌توانید و او دانا و روشن است و شما کور و نابینا (جاهلید) گناه من چیست؟ واقعاً جای تعجب است آیا چیزی که او می‌داند شما نیز می‌دانید؟ جواب دادند: خیر نمی‌دانیم.

او گفت: اما این فرزند عقیل آن را می‌داند و آن را حل می‌کند. به او خطاب کرد نظرت چه شد! ابن عقیل جواب داد: آری ای امیرالمؤمنان! مثل آنها همان است که می‌گویند:

دعیتم الی امر فلما عجزتم تناوله من لایداخله عجز
فلما رأیتم ذاک ابدت نفوسکم نداما و هل یغنی من الحذر الحرز
عمر به او گفت احسنت درست گفتی. رأیت را بگو و پاسخ بده! او
گفت: ای امیرالمؤمنان! قسمش صحیح است و زن را هم طلاق نداده
است! عمر گفت: این را من هم می‌دانم (دلیلت چیست؟) او گفت: تو را
به خدا قسم می‌دهم ای امیرالمؤمنین آیا نشنیده‌ای که رسول خدا ﷺ به
فاطمه علیها السلام وقتی در خانه‌ی او بود چه گفت؟ به او فرمود چه شده است
ای فرزندم؟ فاطمه پاسخ داد: کسالت دارم ای پدر.

در آن هنگام علی علیه السلام برای انجام یکی از کارهای پیامبر ﷺ به بیرون
خانه رفته بود.

پیامبر ﷺ به ایشان فرمود: آیا چیزی دوست داری (تا برای
بیاورم)؟ فاطمه علیها السلام گفت: دوست دارم مقداری انگور بخورم ولی
می‌دانم که فصل انگور گذشته است و انگور کمیاب است.

او صلی الله علیه و آله فرمود: خداوند می‌تواند برایمان به همراه بهترین و برترین
امّت انگور فراهم آورد و بیاورد. در این حین علی علیه السلام در خانه را زد.
زمانی که در را باز کرد مشاهده کرد که چیزی در دست دارد و گوشه
ردای خود را بر روی آن انداخته است.

پیامبر ﷺ به او فرمود: علی! چه به همراه داری؟ علی علیه السلام جواب داد

انگور (آورده‌ام) و آن را برای فاطمه خریده‌ام. پیامبر فرمود: الله اکبر الله اکبر خداوندا همانگونه که با آمدن علی به همراه آن چه که آن را می‌خواستیم ما را خوشحال کردی این (انگور) را موجب شفای دخترم قرار ده! و به دخترش فرمود: دختر عزیزم با نام خدا از این بخور. فاطمه از آن تناول کرد. هنوز رسول خدا ﷺ از خانه خارج نشده بود که کسالت او ﷺ کمتر شد و بعد از مدتی کاملاً برطرف شد. عمر گفت: راست می‌گویی و نیکو سخن گفتی. گواهی می‌دهم که این حدیث را شنیده‌ام و آن را حفظ کرده‌ام. ای مرد! دست زنت را بگیر و اگر پدر این زن به تو تعرضی کرد او را از خودت بران و نگذار کارش را بکند. ای فرزندان عبدمناف! به خدا قسم این طور نیست که ما آن چه را بقیه می‌دانند ندانیم و در دین خود کور و نابینا نیستیم ولی همان طور که می‌گوید:

تصدیت الدنيا رجالاً بفتحها

فلم یدرکوا خیراً بل الستقبحوا الشرا

واعماهم حب الهوی و أضّمهم

فلم یدرکوا الا الخسارة والوزرا

راوی می‌گوید: گویا که در دهان بنی‌امیه سنگ گذاشته بودند (و هیچ سخنی نتوانستند بگویند) و آن مرد زنش را همراه خودش برد. عمر به میمون بن مهران نامه‌ای نوشت: سلام علیک، خدای را که به جز او خدایی نیست حمد و سپاس می‌گویم. اما بعد (نامه‌ات به دستم رسید) و حرفت را فهمیدم و مرد و زن هم به پیش من آمدند خداوند قسم او را راست می‌شمارد و پیوند ازدواجشان را پابرجا و استوار قرار داد تو نیز به این حکم یقین داشته باش و براساس آن عمل کن. والسلام و علیک و رحمة الله و برکاته.

فصل ۳۶، شعری در ستایش ابراهیم بن عبدالله:

در کتاب المجموع شعری در مدح ابراهیم بن عبدالله بن
حسن حسن علیه السلام آمده است:

أقول لبسام عليه جلالة
غذا أريحيا عاشقا للمكارم
من الفاطميين الدعاء الى الهدى
سراج لعين أو سرور لعالم
إذا بلغ الرأي لمشورث فاستعن
برأى صديق أو إشارة خازم
ولا تجعل الشورى عليك غضاضته
فإن الخوافى قوة للقوادم
وما خير كف أمك الغل اختها
وما خير سيف لم يؤيد بقائم
وخل الهوينا للضعيف ولا تكن
نؤما فإن الخرم ليس بنائم
وخابر إذا لم تعط الا ظلاته
شبا الحرب خير من قبول المظالم
وادن على اقربى المقرب نفسه
ولا تشهد الشورى امرء غيركاتم
فانك التستطرد الهم بالمنى
ولا تبلغ العليا بغير مكارم

فصل ۳۷، شعر ابوسفیان در ستایش علی علیه السلام:

در کتاب المجموع آمده است که ابوسفیان به خانه علی علیه السلام آمد و این شعر را خواند:

بنی هاشم لاتطمعوا الناس فیکم فلیس لها الا ابو حسن علی
سپس گفت: به خدا سوگند اگر بخواهید می توانم این جا را از نیرو و
لشکر پر کنم.

فصل ۳۸، حکایت چند فرزند:

زنی با چهار بار وضع حمل بیست بچه به دنیا آورد و همه آنها زنده ماندند و همچنین زن دیگری بچه اش را در هفت ماهگی وضع حمل کرد و بعد از دو ماه بچه ای دیگر به دنیا آورد. زن دیگری از یک مرد سیاه حبشی دختر سفیدپوستی به دنیا آورد. آن دختر وقتی با مرد سفیدپوستی ازدواج کرد بچه سیاه پوستی از او به دنیا آورد که کاملاً شبیه به پدر بزرگ (سیاه) خود بود. همچنین نقل شده است: فضل بن ربیع، عبدالله، یحیی و عباس هر چهار نفرشان در یک وضع حمل مادرشان متولد شده اند.

فصل ۳۹، چند موضوع پراکنده:

از امام صادق علیه السلام در کتاب المجموع روایتی نقل شده است: ۲۰ روز دوستی باعث خویشاوندی می شود. ابن طاووس می گوید: ما از امام صادق علیه السلام روایت کرده ایم که یک روز دوستی و مودت صمیمیت است و دوستی یک ماهه خویشاوندی است و دوستی یک ساله (در حکم) رحم است کسی که رابطه خود را با او قطع کند خداوند رابطه خود را با او قطع می کند و اگر کسی با او رابطه برقرار کند، با خداوند رابطه برقرار کرده است.

همچنین آورده است، پیامبر ﷺ از دختر صلت خواستگاری کردند، این ماجرا وقتی به گوش او رسید از خوشحالی بر زمین افتاد و جان داد.

در مجموع آمده است:

فلا عجب للاسد ان ظفرت بها

کلاب الاعادی من فضیح واعجم

فحربه وحشی سقت حمزة الردی

وموت علی فی حسام ابن ملجم

فصل ۴۰، گفت‌وگوی ابوحنیفه با یکی از شیعیان:

در المجموع آمده است: هارون الرشید، حسن بن اسماعیل را به جرم شیعه بودنش زندانی کرد. ابوحنیفه یکی دیگر از عالمان دینی فتوی داد: با این اعتقاد خون او هدر و قتلش جایز است. او را از زندان خارج کردند و به دربار هارون آوردند در حالیکه ابوحنیفه را نیز آورده بودند. به او گفت: چه کسی بعد از پیامبر مان ﷺ بهترین این امت است؟ او گفت: علی بن عباس بن عبدالمطلب. به او گفت: وای بر تو! آیا دیوانه شده‌ای؟ آیا عباس فرزندی به نام علی داشت؟ جواب داد: آری خداوند در کتابش عمو را پدر نامیده است و آیه‌ای را که فرزندان یعقوب می‌گویند خدای تو و پدرانت ابراهیم و اسماعیل و اسحاق را می‌پرستیم را خواند: «نَعْبُدُ إِلَهَكَ وَإِلَهَ آبَائِكَ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ»^۱ در حالی که اسماعیل پدر یعقوب نبود. در قرآن حتی خاله نیز مادر نامیده شده است: «وَرَفَعَ أَبَوَيْهِ عَلَى الْعَرْشِ»^۲؛ پدر و مادرش را بر

۱. بقره (۲) آیه ۱۳۳.

۲. یوسف (۱۲) آیه ۱۰۰.

روی تخت برد و می دانیم که آن دو نفر یعقوب و خاله اش بود چون مادر یوسف قبلاً مرده بود. ای هارون! علی علیه السلام نیز چنین است، حال چه تو او را بهترین مسلمان بدانی و چه ندانی!

ابوحنیفه گفت: نظر شما در مورد حسن و حسین چیست؟ آیا آنها پسران رسول خدایند در حالیکه قرآن می گوید: «مَا كَانَ مُحَمَّدٌ أَبَا أَحَدٍ مِنْ رِجَالِكُمْ»؛^۱ محمد پدر هیچ یک از مردان شما نیست. حسن بن اسماعیل جواب داد: آری زید پسر پیامبر صلی الله علیه و آله بود و پدر هیچ از مردان (غریبه) نبود و با این وجود پدر فرزندان دخترش است. همان طور که خداوند نسبت عیسی بن مریم را به ابراهیم نسبت می دهد و او را از فرزندان او قرار می دهد: «وَمِنْ ذُرِّيَّتِهِ دَاوُدَ وَسُلَيْمَانَ وَأَيُّوبَ وَيُوسُفَ وَمُوسَى وَهَارُونَ وَكَذَلِكَ بَخَزَى الْمُحْسِنِينَ وَزَكَرِيَّا وَيَحْيَى وَعِيسَى وَإِلْيَاسَ كُلٌّ مِنَ الصَّالِحِينَ»؛^۲ از فرزندان (ابراهیم) داوود و عیسی. همچنین پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: هر نبی ای فرزندانی دارد و فرزندان من از نسل علی اند.

ابوحنیفه پرسید: چرا علی علیه السلام با عباس نزد ابوبکر برای رسیدگی به شکایتشان رفتند و حق با کدامشان بود؟ او جواب داد: تو در مورد آن دو فرشته ای که نزد داوود برای شکایت رفتند چه می گویی؟ کدام یک بر حق و کدام یک بر باطل بود؟ ابوحنیفه گفت: هر دوی آنها بر حق بودند ولی آن مسأله به علت یادآوری نکته ای به داوود علیه السلام بود. حسن گفت دعوای (علی علیه السلام و عباس) نیز همین گونه بود. هارون الرشید لبخندی زد و گفت: خدا یاور آن کسی نباشد که به تو نسبت کفر داده است.

والحمد لله اولاً و آخراً

فهرست آیات

- ۱۵ أَفَمَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ أَمَّنْ لَا يَهْدِي.....
- ۱۳۳ أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ بَدَّلُوا نِعْمَةَ اللَّهِ كُفْرًا وَأَحَلُّوا قَوْمَهُمْ دَارَ الْبَوَارِ * جَهَنَّمَ يَصْلَوْنَهَا.....
- ۱۸۸ أَنَّمَا أَمْوَالُكُمْ وَأَوْلَادُكُمْ فِتْنَةٌ.....
- ۲۰۶ إِنَّ يَوْمَ الْفُضْلِ كَانَ مِيقَاتًا.....
- ۲۰۶ أَيَحْسَبُ الْإِنْسَانُ أَنْ يُتْرَكَ سُدًى.....
- ۲۰۴ حَتَّىٰ إِذَا جَاءَهُ لَمْ يَجِدْهُ شَيْئًا.....
- ۱۹۹ ذَلِكَ بِمَا قَدَّمْتَ أَيْدِيكُمْ وَأَنَّ اللَّهَ لَيْسَ بِظَلَّامٍ لِلْعَبِيدِ.....
- ۲۰۸ رَبَّنَا إِنَّكَ آتَيْتَ فِرْعَوْنَ وَمَلَأَهُ زِينَةً وَأَمْوَالًا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا.....
- ۱۲۹ زَعَمَ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنْ لَنْ يُبْعَثُوا قُلْ بَلَىٰ وَرَبِّي لَتُبْعَثُنَّ.....
- ۱۲۸ فَقَدْ آتَيْنَا آلَ إِبْرَاهِيمَ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَآتَيْنَاهُمْ مُلْكًا عَظِيمًا.....
- ۱۵۵ لَهُمْ فِي الدُّنْيَا خِزْيٌ.....
- ۲۴۵ مَا كَانَ مُحَمَّدٌ أَبَا أَحَدٍ مِنْ رِجَالِكُمْ.....
- ۲۴۴ نَعْبُدُ إِلَهَكَ وَإِلَهَ آبَائِكَ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ.....
- ۱۷۷ وَالشَّجَرَةَ الْمَلْعُونَةَ فِي الْقُرْآنِ.....

- ١١٤..... وَاللَّهُ مُتِمُّ نُورِهِ وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ
- ٢٠٧..... وَأُولُوا الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَىٰ بِبَعْضٍ فِي كِتَابِ اللَّهِ
- ٢٤٤..... وَرَفَعَ أَبَوَيْهِ عَلَى الْعَرْشِ
- ٨٢..... وَلَوْ تَرَىٰ إِذْ فَرَغُوا فَلَاقُوا فَلَا قُوَّةَ وَأَخَذُوا مِنْ مَكَانٍ قَرِيبٍ
- ٢٣٦..... وَلَوْ رَدُّوهُ إِلَى الرَّسُولِ وَإِلَىٰ أُولَى الْأَمْرِ مِنْهُمْ لَعَلِمَهُ الَّذِينَ يَسْتَنْبِطُونَهُ مِنْهُمْ
- ٢٤٥..... وَمِنْ ذُرِّيَّتِهِ دَاوُدَ وَسُلَيْمَانَ وَ... وَعِيسَى